



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

داستان غدیر خم

برگرفته از کتاب غدیر اثر علامه شیخ عبدالحسین زینلی

و یک اقتباس



تألیف و ترمیم

مدرسین شخصی شاهپوردکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان غدیر خم: برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی

نویسنده:

محمد حسن شفیعی شاهرودی

ناشر چاپی:

میراث نبوت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	داستان غدیر خم: برگرفته از کتاب الغدير اثر علامه اميني
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	پيشگفتار
۱۲	اشاره
۱۲	نخست - پيرامون نگارنده «الغدیر»
۱۲	نسب و ولادت وی:
۱۲	تحصیلات:
۱۲	اشتیاق فراوان او به تحصیل علم:
۱۳	بخشی از سیره ذاتی و اخلاق کریمانه وی:
۱۴	وفات و مدفن آن بزرگوار:
۱۴	دوم - پيرامون کتاب شريف «الغدیر»
۱۵	سوم - پيرامون کتاب «داستان غدیر خم»
۱۹	واقعه غدیر
۲۸	توجه خاص به حدیث غدیر
۳۲	راویان حدیث غدیر از «صحاب پیامبر صلی الله علیه و آله»
۳۷	راویان حدیث غدیر از «تابعین»
۳۹	طبقات راویان از «علما»
۴۷	نویسندگان پیرامون حدیث غدیر
۴۹	سوگند دادن و استدلال به حدیث شریف غدیر
۴۹	اشاره
۴۹	۱- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز شورا در سال (۲۳ هـ) یا آغاز (۲۴ هـ)
۵۱	۲- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روزگار عثمان بن عفان

- ۵۴ ۳-سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز رجب در سال (۵۳۵)
- ۵۵ ۳-سوگند دادن و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام روز جنگ جمل سال (۵۳۶) در برابر طلحه
- ۵۶ ۵-حدیث رکبان در کوفه در سال (۳۶ - ۳۷هـ)
- ۵۷ کسانی که به خاطر پنهان کردن حدیث غدیر به نفرین علی علیه السلام مبتلا شدند
- ۵۷ اشاره
- ۵۸ ۶-سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام روز جنگ صفین، سال (۵۳۷)
- ۵۸ ۷-احتجاج دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله حضرت صدیقه طاهر علیها السلام
- ۵۹ ۸-احتجاج امام أبو محمد حسن علیه السلام سبط رسول خدا در سال (۵۴۱)
- ۶۰ ۹-سوگند دادن امام حسین علیه السلام سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حدیث غدیر در سال (۵۸ - ۵۹)
- ۶۱ ۱۰-استدلال عمرو عاص علیه معاویه به حدیث غدیر
- ۶۲ ۱۱-استدلال عمار یاسر در برابر عمرو عاص در جنگ صفین
- ۶۲ سخن مسعودی:
- ۶۴ غدیر در قرآن
- ۶۴ اشاره
- ۶۴ ۱-آیه تبلیغ
- ۷۰ سخن نهایی
- ۷۲ پایان سخن:
- ۷۲ اشاره
- ۷۴ ۲-اکمال دین با ولایت
- ۷۸ ۳-عذاب واقع
- ۸۰ نگرشی در حدیث
- ۸۸ عید غدیر در اسلام
- ۹۰ حدیث تهنیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان]
- ۹۳ بازگشت به آغاز سخن
- ۹۹ تاجگذاری در روز غدیر
- ۱۰۳ سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت

- ۱۰۷ داوری پیرامون سند حدیث
- ۱۱۶ دیدگاه عموم درباره ابن حزم اندلسی متوفای (۴۵۶)
- ۱۲۲ نمونه ای دیگر از نظرات ابن حزم:
- ۱۳۴ معنای حدیث غدیر
- ۱۳۸ واژه «مفعل» به معنی «أفعل»
- ۱۳۸ از دسته اول این افراد است:
- ۱۴۱ سخن رازی در معنای حدیث
- ۱۴۵ شبهه رازی نزد علما
- ۱۴۵ کلام دیگری از رازی
- ۱۴۸ پاسخ رازی از سخنان یاد شده
- ۱۵۰ «مفعل» به معنای «فعلیل»
- ۱۵۱ نظری در معانی مولی
- ۱۵۴ محبّ و ناصر
- ۱۵۷ معنای قابل اراده از حدیث
- ۱۵۸ و همین طور است معنای «متولّی امور»:
- ۱۶۲ قرینه های متّصل قرینه های متصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»
- ۱۸۱ احادیث بیان کننده معنای مولی و ولایت
- ۱۸۵ توضیح واضح درباره معنی حدیث
- ۱۸۸ اعمال عبادی روز غدیر
- ۱۸۸ در روایات اعمالی برای روز عید غدیر وارد شده؛ از آن اعمال است : روزه.
- ۱۸۸ روایت روزه روز غدیر:
- ۱۹۶ فهرس
- ۱۹۸ فهرست ترتیبی
- ۱۹۸ واقعه غدیر:
- ۲۰۰ توجه خاص به حدیث غدیر:
- ۲۰۲ غدیر در قرآن:

- ۲۰۴ ----- سخن نهایی:
- ۲۰۴ ----- پایان سخن:
- ۲۰۴ ----- نگرشی در حدیث [شأن نزول آیه عذاب واقع]:
- ۲۰۵ ----- حدیث تهنیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان علیه السلام]:
- ۲۰۵ ----- بازگشت به آغاز سخن:
- ۲۰۶ ----- تاجگذاری در روز غدیر:
- ۲۰۶ ----- داوری پیرامون سند حدیث:
- ۲۰۸ ----- دیدگاه عموم درباره ابن حزم اندلسی:
- ۲۱۰ ----- معنای حدیث غدیر:
- ۲۱۱ ----- آمدن واژه «مَفْعَل» به معنی «أَفْعَل»:
- ۲۱۱ ----- سخن رازی در معنای حدیث... ۱۳۰-۱۳۱:
- ۲۱۱ ----- نقد کلام رازی... ۱۳۱-۱۳۲:
- ۲۱۲ ----- «مَفْعَل» به معنی «فَعِيل»:
- ۲۱۶ ----- کتابنامه
- ۲۳۶ ----- درباره مرکز

داستان غدیر خم: برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی

مشخصات کتاب

سرشناسه : شفیعی ، محمدحسن

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : داستان غدیر خم: برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی / تدوین، ترجمه و تحقیق محمد حسن شفیعی شاهرودی.

مشخصات نشر : قم: موسسه میراث نبوت، 1431ق.= 1389.

مشخصات ظاهری : 231ص.

فروست : سلسله موضوعات الغدیر؛ 20.

شابک : 30000 ریال : 978-600-90716-53-1 ؛ 30000 ریال (چاپ دوم)

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم: 1389.

یادداشت : کتاب حاضر با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه: ص. [213] - 231؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : امینی ، عبدالحسین ، 1281 - 1349 . الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب

شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. معاونت امور فرهنگی

رده بندی کنگره : 1389 40153غ8الف/BP223/54

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 2243543

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

قال رسول الله صلى الله عليه و اله:

(مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّنِي، وَأَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَنِي، وَانصُرْ مَنْ نَصَرَنِي، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَنِي، وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ).

مژده: به زودی این کتاب به زبان های عربی اردو و بلوچی منتشر خواهد شد. و نیز از سوی مؤسسه میراث نبوت دیگر کتاب های «سلسله موضوعات الغدير» منتشر خواهد شد.

همه حقوق برای مؤسسه میراث نبوت محفوظ است

کتاب: داستان غدیر خم

برگرفته از کتاب «الغدیر» اثر علامه شیخ عبدالحسین امینی نجفی

• تحقیق و ترجمه: محمد حسن شفیعی شاهرودی

• صفحه آرایی: مؤسسه میراث نبوت - روح الله ماندگاری

• نوبت چاپ پنجم، ذی القعدة 1428 ه ق

• چاپ: باقری / قم

• شمارگان: 20000 نسخه

• بها: 2000 تومان

• ناشر: قلم مکنون / قم

• شابک: 964 - 2527 - 20 - 0

مرکز پخش:

قم، خیابان 15 خرداد، کوچه 13، پلاک 13، مؤسسه میراث نبوت.

تلفن: 7771093، فکس: 7785460، همراه: 09122519830

ص: 2

الحمد لله وكفى والصلاة على النبي المصطفى وآله مصايح الدجى، والحجج الواضحة لأهل الحجية

پیشگفتار

اشاره

در مقدمه سه مطلب را یادآور می شویم:

نخست - پیرامون نگارنده «الغدیر»

نسب و ولادت وی:

او آیت الله شیخ عبد الحسین فرزند شیخ احمد امینی تبریزی نجفی، از مفاخر علمای امامیه در قرن چهاردهم و نگارنده کتاب گران سنگ «الغدیر فی الكتاب والسنة و الأدب» می باشد.

در سال (1320) ه در شهر تبریز دیده به جهان گشود و در خانواده علم و دانش رشد کرد.

تاریخ علمی این خانواده از جدّ آن ها شیخ نجفقلی امین الشرع که در سال (1275) در «سردها» از نواحی تبریز به دنیا آمده آغاز می شود و از این رو به این خاندان لقب «امینی» داده شده که جدّ آن ها امین الشرع بوده است.

تحصیلات:

تحصیلات اوّلیه او نزد پدرش شیخ احمد امینی آغاز گردید. سپس در مدرسه طالبیه تبریز که در آن زمان از مهم ترین مراکز علم و معرفت بود، به ادامه تحصیل پرداخت و پس از پایان سطوح فقه و اصول به فراگیری دانش نزد اساتید معروف فقه و اصول پرداخت؛ بزرگانی چون آیت الله سید محمد بن عبدالکریم موسوی از مراجع تقلید تبریز؛ آیت الله سید مرتضی حسینی خسرو شاهی؛ آیت الله شیخ حسین توتونچی؛ علامه شیخ میز را علی اصغر ملکی؛ آیت الله سید محمد فیروز آبادی؛ آیت الله میرزا علی ایروانی و....

اشتیاق فراوان او به تحصیل علم:

او شوق وافری برای تحصیل و پی گیری مباحث علمی داشت، مباحث علمی را موشکافی می کرد و در رسیدن به حقایق علمی تحمّل و صبر و حوصله زیادی داشت؛ از این رو تمام کتاب های علمی موجود در کتابخانه های نجف را که مرتبط با هدف او بود،

مطالعه کرد و برای جستجوی علمی و گردآوری معلومات و استنساخ برخی کتاب‌ها به شهرهای دیگر عراق نظیر کربلا، بغداد، کاظمین و سامرا و کشورهای نظیر، ایران هند، سوریه و ترکیه مسافرت کرد.

در زندگی چیزی برایش لذت بخش تر از مطالعه نبود و در این راه از بزرگ‌ترین لذت‌ها می‌گذشت ساعت‌ها پی در پی مطالعه می‌کرد بدون این که به وقت غذا و نوع و کیفیت آن توجهی داشته باشد و غذای روزانه خود را نمی‌خورد مگر پس از این که اهل بیت او به انتظارش بر سر سفره غذا نشسته بودند و بارها او را برای خوردن غذا صدا می‌زدند.

او هیچ‌گاه به نقل کسی از کتاب‌های خطی گذشتگان اعتماد نمی‌کرد، بلکه بر خود لازم می‌دانست که آن مصادر و منابع را به دست آورده و شخصاً مطالعه کند تا بهانه‌ای باقی نماند.

بخشی از سیره ذاتی و اخلاق کریمانه وی:

1- وی خود را برای تدریس، تألیف و تحقیق وقف کرده بود، و بیشتر ساعات زندگی اش در شب و روز به مطالعه و جستجو در لابه لای کتاب‌ها و بهره‌گیری از میراث علمی اسلامی می‌گذشت تا این که در علوم گوناگون چون تفسیر، حدیث، تاریخ، و رجال صاحب نظر شد، و مرجعی برای حلّ معضلات و سؤالات علمی گردید.

2- وی انسانی با تقوا پرهیزگار و متعبّد بود دارای صلابت، دینی، اخلاقی خوش، و فردی باگذشت بود و همیشه به دیگران حسن ظنّ داشت، دارای همّتی عالی، و طبعی عفیف بود، و در خوراک و پوشاک، متواضع، و به دنیا و آن چه در آن است بی‌اعتنا بود

3- به قرائت قرآن، دعا و نماز شب علاقه داشت. برنامه روزانه اش این بود که پس از تناول صبحانه به کتابخانه شخصی می‌رفت و مشغول مطالعه می‌شد تا شاگردانش حضور پیدا کنند، سپس شروع به درس و بحث می‌کرد تا اذان ظهر که برای نماز بر می‌خواست، و پس از نماز، غذا و کمی استراحت به کتابخانه بر می‌گشت و تا نیمه شب به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت.

4- حرم امیر المؤمنین علی علیه السلام را زیاد زیارت می‌کرد.

5- در کنار سیره عبادی و تبلیغی، وظایف اجتماعی خود را فراموش نمی‌کرد و به

آشنایان و برادران دینی زیاد کمک می کرد سائلی را رد نمی کرد و آرزومندی را نا امید نمی ساخت و خود را برای برآوردن حاجات مؤمنان به رنج و زحمت می انداخت.

وفات و مدفن آن بزرگوار:

سر انجام پس از عمری تلاش و مجاهدت در اثر بیماری طولانی و لاعلاج و تحمّل رنج فراوان در تهران پیش از ظهر روز جمعه (28) ربیع الثانی سال (1390 هـ- ق) مصادف با (12) تیر (1349 هـ- ش) دیده از جهان فرو بست و آخرین کلماتش فقراتی از این دعا بود: (اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ قَدْ حَلَّتْ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...) پس از چند روز پیکر مطهرش به نجف اشرف منتقل شد و در جوار کتابخانه امیر المؤمنین علیه السلام در بقعه ای که به دستور او چند ماه پیش از وفاتش ساخته شده بود، به خاک سپرده شد.

دوم - پیرامون کتاب شریف «الغدیر»

الغدیر تاریخ غربت دین پیامبر است (1)

الغدیر، زبان سیلی خوردگان اسلام است که از نیام خاموشی بر آهیخته است.

الغدیر، شکوایه آن عزیزی است که خاری در چشم و استخوانی در گلو داشت (2)

الغدیر، پالایش داستان اسلام از جعلیات قصه گویان و دروغ پردازان بی پرواست.

الغدیر، مایه وحدت مسلمین و نجات از تفرّق و تشعب است. خداوند می فرماید: (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (3) و به تصریح برخی علمای اهل سنت مراد از «حبل الله» ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. شافعی امام شافعیان در ابیاتی

ص: 5

1- پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: (الإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَدَّ يَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ)؛ سنن ابن ماجه 2: 477؛ سنن ترمذی 5: 13؛ مسند احمد 1: 398 و 734.

2- امام امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: (صَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا) [صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلویم مانده بود]؛ نهج البلاغه، خطبه سوم

3- آل عمران: 103

تصريح می کند که «جبل الهی» ولای اهل بیت علیهم السلام است.

ولمّا رأیت الناس قد ذهبتم بهم *** مذاهبهم فی أبخر الغیّ والجهل

رکبت علی اسم الله فی سُنْفن النجا *** و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرّسل

و أمسکت جبل الله وهو ولاؤهم *** كما قد أمرنا بالتمسک بالجبل (1)

[و آن گاه که دیدم مذاهب مردم آن ها را در دریای گمراهی و جهل فرو برده است. با نام خدا بر کشتی های نجات، اهل بیت پیامبر نشستیم و به جبل الله که ولای اهل بیت است چنگ زدیم؛ زیرا ما به تمسک به «جبل الله» امر شده ایم].

حاکم حسکانی از حقاظ بزگ حنفی نیز در کتاب «شواهد التنزیل» فصلی را به این موضوع اختصاص داده و به نقل احادیث متعددی درباره شأن نزول این آیه پرداخته است؛ از جمله آن ها این حدیث قدسی به روایت ابن عمر است: (وَلَا يَهُ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي) (2)

و الغدير، مؤمنان به دین حنیف را به سوی جبل الهی فرا می خواند.

ویژگی های کتاب «الغدير»:

1- تدوین مباحث به روش جدل؛ یعنی استفاده از مقدّماتی که طرف مقابل بحث قبول دارد و از این روی را با معتقدات خودش مغلوب می سازیم.

2- موثّق نمودن و ارائه مدرک در تمام استدلالات و مطالب طرح شده در میدان بحث.

3- دارای نثری زیبا و روان و بلیغ در تمام مباحث است.

4- بکار بردن ضرب المثل های عربی به طور گسترده در لابه لای عبارات.

5- استفاده از آیات قرآن در بین مباحث و در پایان آن ها.

6- طرح مباحث بنیانی و اساسی فراوان اعمّ از حدیثی، تاریخی، عقایدی، اخلاقی، فقهی، رجالی، و...

سوم - پیرامون کتاب «داستان غدیر خم»

چندی پیش پس از انتشار کتاب «تلخیص الغدير» که کتابی جامع و در بردارنده چکیده تمام مطالب موسوعه الغدير است به پیشنهاد یکی از مراجع تقلید بر آن شدم که موضوعات مهمّ کتاب الغدير را از تلخیص یاد شده استخراج کنم و کتاب های

1- رشفة الصادي: 25

2- شواهد التنزيل 1: 131

کم حجمی تهیه و در اختیار علاقه مندان امیر المؤمنین علیه السلام به ویژه جوانان قرار دهم، که الله با عنایت امیر المؤمنین علیه السلام و تلاش شبانه روزی موضوعات زیر استخراج و به سه زبان عربی، فارسی، و اردو یکی پس از دیگری منتشر خواهد شد؛ آن موضوعات از این قرارند:

1- پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله 2- قرآن 3- اهل بیت علیهم السلام

4- علی علیه السلام در قرآن 5- علی علیه السلام در سنت 6- علی علیه السلام از زبان مخالفان

7- علی علیه السلام سید مظلومان 8- صدیقه طاهره علیها السلام 9- امام حسن علیه السلام

10- امام حسین علیه السلام 11- ابو طالب علیه السلام 12- اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام

13- دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام 14- بنی امیه 15- معاویه بن ابی سفیان

16- عمرو بن عاص 17- اصحاب جمل 18- یزید بن معاویه

19- امامان چهارگانه فقه 20- داستان غدیر خم 21- کتاب های ساختگی و دروغین

22- شیعیان علی علیه السلام 23- غلو 24- خلافت و امامت

25- اجتهاد 26- شعر و شعرا 27- سرقت های حدیثی

و اینک در آستانه عید الله اکبر، غدیر خم کتاب بیستم از این مجموعه ارزشمند به سه زبان فارسی اردو و بلوچی تهیه و منتشر شده است.

و در تلخیص و تحقیق و ترجمه کتاب مراحل زیر طی شده است:

1- ابتدا موضوع یاد شده از «موسوعه الغدیر» استخراج و تلخیص شد، که خوشبختانه این موضوع در جلد اول کتاب الغدیر مطرح شده است و بر موضوعات در سراسر کتاب پراکنده نیست.

2- در این مجموعه بر چاپ «موسوعه الغدیر» با تحقیقات مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی به اشراف آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، اعتماد کردیم. و در پاورقی پس از منابعی که مرحوم علامه آدرس داده است، داخل گروه آدرس چاپ های جدید نیز بر اساس تحقیقات یاد شده درج شد و در صورت لزوم، منابع و توضیحاتی را نیز بر آن افزودیم.

3- نکات و ایراستاری کاملاً رعایت شده است.

4- عناوین مطالب و رئوس مباحث با قلمی زیبا مشخص شده اند.

5- در سر صفحه ها نیز ریز مطالب ذکر شده است تا خواننده به راحتی به مطلب مورد نظر دست یابد.

6- فهرستی دقیق از مطالب و منابع مورد استفاده ارائه شده است.

7- در ترجمه کتاب تلاش کرده ایم میان روان بودن عبارات و دقیق بودن آن ها جمع کنیم به گونه ای که کاملاً لغات ، نکات و دقایق مطرح شده در متن عربی به خواننده گرامی منتقل شود؛ بدین منظور تمام ضرب المثل های بکار رفته در متن عربی کاملاً توضیح داده شده است و در حدّ توان از کنار هیچ لغت ، ضرب المثل ، و نکته مطرح شده در متن عربی به سادگی نگذشته ایم و به ترجمه آزاد و گذرا بسنده نکرده ایم بلکه ساعت ها برای بدست آوردن معنای یک واژه یا عبارت یا روایت و یا ضرب المثل وقت صرف کرده ایم و نتیجه آن را با عباراتی روان در متن کتاب یا در پانوشت - داخل کروشه - ثبت کرده ایم؛ از این رو کتاب حاضر کتابی به قلم فارسی روان و در عین حال علمی و دقیق است و برای اقشار مختلف جامعه سودمند می باشد.

تهیه این کتاب بدین صورت بوده است که ابتدا جناب آقای عبدالحسین بیدگلی کاشانی صفحات آغازین کتاب، و جناب آقای سیف الله حبیبی صفحات پایانی را ترجمه کردند سپس این جانب با همکاری جناب آقای محسن محقق به تصحیح تکمیل و توضیح ترجمه ارائه شده پرداختم و در موارد فراوانی - به جز صفحات آغازین این کتاب - قلم مترجم را کاملاً تغییر داده و ترجمه حاضر را با قلم خود به رشته تحریر در آوردم.

در پایان امیدوارم که حوزه های علمیّه دانشگاه ها آموزش و پرورش ، سازمان ها و نهادها ، و تمام ارادتمندان امیر المؤمنین علیه السلام ر آستانه عید غدیر خم در نشر این کتاب ارزشمند از هیچ تلاشی فرو گذار نکنند تا تلاش شبانه روزی ما در تهیه این کتاب و کتاب های دیگر که ان شاء الله یکی پس از دیگری منتشر خواهد شد به ثمر برسد.

در پایان: نَسألُ اللهَ الإِخْلاصَ؛ فَإِنَّهُ الأَصْلُ والأَساسُ،

والله الموقِّعُ للسداد والصواب، وإليه المرجع والمآب.

والحمد لله الَّذي جعلنا من المتمسكين بولاية علي بن أبي طالب عليه السلام

عش آل محمد قم مقدّسه - مؤسسه میراث نبوت

محمد حسن شفیعی شاهرودی

1385/10/8 هـ - ش 8 ذی الحجّه 1427 هـ ق

ص: 8

واقعه غدیر

ده سال از هجرت می گذشت که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله عزم سفر حجّ نموده و همگان را مطلع می سازد.

گروه زیادی به مدینه آمدند تا در مناسک حجّ با او بوده و از او پیروی کنند.

«حجّة الوداع»، «حجّة الإسلام»، «حجّة البلاغ»، «حجّة الکمال» و «حجّة التمام» (1) نام هایی است که بر این تنها حجّ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت نهاده اند.

شنبه، پنج یا شش شب از ماه ذی القعدة باقی مانده [پنج یا شش روز مانده به هلال ذی الحجة الحرام] با پای پیاده، با غسل و تدهین (2) و تنها با لباس احرام از مدینه خارج می شود همسرانش را نیز سوار بر کجاوه با خود می برد .

تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم با او به راه می افتند (3)

ص: 9

1- دلیل نامگذاری «حجّة البلاغ» آیه شریفه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...) [مائده: 67] می باشد، چنان که دلیل نامگذاری «حجّة الکمال» و «حجّة التمام» آیه کریمه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) [مائده: 3] است.

2- روغن زدن به بدن

3- الطبقات، ابن سعد 3: 225 [173/2]؛ الإمتاع، مقریزی: 510؛ ارشاد الساری 6: 429 [426/9].

شیوع بیماری آبله یا حصبه توفیق همراهی را از بسیاری سلب کرده بود، با این، وجود جمعیت به حدی بود که شمار آن را جز خدا نمی دانند.

عدد آن را نود هزار و بیشتر ذکر کرده اند.

هنگامه حجّ بر این سیل جمعیت افزوده می شود؛ اهالی مکه و نیز جماعتی از یمن که در معیت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوموسی آمده بودند به آنان می پیوندند (1).

مناسک حجّ را به پایان رسانده و با همان جمعیت انبوه، راهی مدینه می شود.

در میانه راه منطقه ای به نام «جُحْفَه» قرار دارد که راه های مدینه، مصر و عراق از آن جا منشعب گشته و برکه ای به نام «غدیر خم» در نزدیکی آن واقع است.

پنج شنبه (2) هجدهم ذی الحجة الحرام زمانی که به این برکه می رسند

جبرئیل امین آیه ای از جانب پروردگار متعال بر او نازل می کند:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (3) [ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، را کاملاً (به مردم) برسان].

فرمان می دهد که باید علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان عَلمِ هِدَايَتِ و پرچم دین برافراشته بایستی اطاعت و ولایت او بر همگان را ابلاغ کند.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله به دستور می فرماید: آن ها که جلو رفته اند بازگشته و آنان که می رسند، توقّف نمایند.

کنار هم قرار گرفتن پنج درخت بزرگ مُغِيلَان (4)، جایگاه خوبی را فراهم

ص: 10

1- السيرة الحلبية 3: 283 [257/3]؛ السيرة، احمد زيني دحلان 3: 3 [2/143]؛ تاريخ الخلفاء، ابن جوزي جزء چهارم تذكرة خواص الأمة: [ص 30]؛ دائرة المعارف، فريد و جدی 3: 542

2- به تصريح بعضی از راویان حدیث غدیر از جمله «براء بن عازب»

3- مائده: 67

4- [در عبارت متن چنین آمده است: «و نهی عن سَمُرَاتِ خَمْسٍ مِثْقَابَاتِ دَوْحَاتِ عِظَامٍ» «دوحه»: به معنای درخت بزرگ می باشد. در آن جا که به مناسبت سخن از «دوح» و «دوحات» به میان می آید اشاره به همین جایگاه و نهایتاً به حادثه غدیر است]

آورده بود. آن جا را تمیز کرده و جارو می کشند. به دستور آن حضرت تا رسیدن تمام جمعیت کسی نمی بایست در آن جایگاه می نشست.

روز تابستانی بسیار گرمی بود. مردها قسمتی از عبایشان را بر سر و قسمتی را از شدت حرارت، زمین زیر پایشان گذاشته بودند، و با انداختن جامه ای بر روی یکی از درختان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سایبانی ساخته بودند وقت نماز ظهر فرا می رسد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت جایگاه رفته و با مردم نماز می گذارد.

پس از نماز، در میان مردم (1) بر منبری از زین شتران ایستاده (2) و با صدایی بلند خطبه اش را به گوش همگان می رساند و می فرماید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ وَنُؤْمِنُ بِهِ وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا الَّذِي لَا هَادِيَ لِمَنْ أَضَلَّ، وَلَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ).

اما بعد: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يُعَمِّرْ نَبِيًّا إِلَّا مِثْلَ نِصْفِ عُمُرِ الَّذِي قَبْلَهُ. وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟).

هر سپاس و ستایشی از آن خداوند است و از او یاری می جوئیم. به او ایمان داشته و بر او توکل می کنیم از شر نفس و بدی های اعمالمان به او پناه می بریم.

آن که را خداوند گمراه نموده هدایت گری نیست و آن را که هدایت فرموده گمراه گری نباشد. شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست.

ای مردم! خداوند لطیف (نغز تدبیر) (3) و خبیر (دانای بر مصالح) به من خبر داد: عمر هر پیامبری برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود است (4)، و نزدیک

ص: 11

1- مجمع الزوائد، حافظ هیشمی 9: 106

2- ثمار القلوب: 51 [ص 636، شماره 1068].

3- «لطیف»: یکی از معانی لطیف، «لطیف التدبیر» گفته شده که به نظر می رسد مناسب با این مقام باشد و ما آن را به «نغز تدبیر» ترجمه کرده ایم. ر.ک تفسیر مجمع البیان 4: 128، ذیل آیه 103 سورة أنعام].

4- [این عبارت را در کتاب های روایی شیعه نیافتیم و معنای آن نیز روشن نیست]

است که من دعوت حق را اجابت نمایم. من مسئولیتی دارم و شما نیز به نوبه خود مسئولید چه می گوید؟

و مردم می گویند: شهادت می دهیم که ابلاغ دین نموده و نصیحتمان کردی ، و در این راه تلاش وافر نمودی، خداوند پاداش خیر به تو دهد!

می فرماید: (أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ نَارَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟).

آیا شهادت نمی دهید که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و رسول اوست، بهشت و جهنم او حق است مرگ حق است و قیامت بدون تردید می آید و او مردگان را بر می انگیزد!

می گویند: شهادت می دهیم.

می فرماید: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ) ؛ خداوندا شاهد باش!

سپس می فرماید: (أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا تَسْمَعُونَ)؛ ای مردم آیا نمی شنوید!

می گویند: می شنویم.

می فرماید: (فَإِنِّي فَرَطٌ عَلَى الْحَوْضِ ، وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ ، وَإِنَّ عَرْضَهُ مَا بَيْنَ صَدْنَعَاءَ وَبُصْرَى ، فِيهِ أَقْدَاحٌ عَدَدَ النُّجُومِ مِنْ فِصَّةٍ ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ) (1).

ص: 12

1- [«ثقلین»]: به تصریح لغویانی چون ازهری، ثعلب، ابن اثیر و فیروزآبادی «ثَقَلَيْنِ» (به فتح ثاء و قاف) است. به هر «امر خطیر و نفیسی» ثَقَل، گویند به «زاد و توشه سفر» هم گفته می شود و با توجه به این که مصدر آن «ثقل» می باشد، می توان دلیل نامگذاری «قرآن و عترت» به «ثَقَلَيْنِ» را سه گونه بیان کرد: الف- به جهت بزرگ داشت قدر و بزرگ نمایی شان آن دورا امری خطیر و نفیس دانسته اند. ب- از این جهت که تمسک و عمل به آن دو زاد و توشه سفر آخرت است. ج- از این رو که تمسک و عمل به آن دو سنگین و ثقیل است. ر.ک: تهذیب اللغة أزهري النهاية في غريب الحديث، ابن اثیر، لسان العرب، ابن منظور؛ قاموس المحيط، فیروز آبادی: مادة (ث ق ل)

من زودتر از شما به [بهشت و] نزد حوض [کوثر] می رسم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد.

حوضی که فاصله صنعاء (1) و بصری (2) دامنه آن است و جام های نقره در آن به بی شماری ستارگان آسمان است مراقب باشید که پس از من با آن دو وجود گران قدر چگونه رفتاری خواهید داشت.

کسی ندا بر می آورد: ای رسول خدا این دو «ثقل» و دو «وجود ارزشمند» چیست؟ می فرماید: (الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ: كِتَابُ اللَّهِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا، وَالْأَصَدُّ عَزْرُ عِزَّتِي، وَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ تَبَّأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، فَسَأَلْتُ ذَلِكَ رَبِّي).

«ثقل اکبر» «کتاب خدا» می باشد؛ یک سر آن به دست خداوند عز و جل و سر دیگر آن به دست شماس است؛ آن را محکم نگه داشته تا گمراه نشوید.

و «ثقل اصغر» «عترت و اهل بیت» من است و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن دو تا هنگامه ورود بر من نزد حوض، از هم جدا نخواهند شد؛ و من نیز از پروردگارم خواستم که آن دو چنین باشند (هرگز از هم جدا نشوند).

(فَلَا تَقْدِمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تَقْصِرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا) بر آن دو پیشی نگیرید، که هلاک می شوید و از آن ها دست بردارید که باز هلاک خواهید شد.

در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفته تا آن جا بالا آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی علیه السلام را می شناسند.

می فرماید: (أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟)؛ ای مردم! چه کسی بر مؤمنین از خودشان سزاوارتر است و اولویت دارد؟ می گویند: خداوند و رسولش بهتر می دانند.

ص: 13

1- «صنعاء»: پایتخت یمن

2- روستایی است از توابع دمشق که امروز بنام «کورة حوران» معروف است.

می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ)؛ خداوند مولای من و من مولای مؤمنین هستم و بر ایشان از خودشان سزاوار ترم؛ پس هر که را من مولای اویم، علی هم مولای اوست.

و این جمله را سه بار تکرار می فرماید؛ احمد بن حنبل می گوید که چهار مرتبه تکرار فرموده است.

آن گاه می فرماید: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضْ مَنْ أَبْغَضَهُ (1))، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَادِرِ الْحَقِّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ).

بار خدایا! هر که او را دوست و یاور بود، دوست و یاورش باش و هر که با او دشمنی کند دشمنش ابدار هر کس که از روی محبت او را بزرگ داشت و بر شکوه و شوکتش، افزود تو نیز او را از روی محبت تعظیم و تجلیل کن و هر که از روی بغض او را خوار و حقیر خواست تو هم خوار و حقیرش بدار! یاری ده هر که او را یاری کند و هر کس او را بی یاور گذاشت یاریش مکن و حق را دایر مدار او قرار ده هان! که این سخن را باید حاضر به غایب برساند.

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...) (2)

[امروز دینتان را برایتان کامل گردانیده و نعمتم را برایتان به اتمام رسانیدم].

ص: 14

1- [«ولایت» آن نوع دوستی است که جهت یاری و نصرت در آن لحاظ شده باشد و نقیض آن «عداوت» است؛ یعنی دشمنی از جهت دوری از حالت یاری و نصرت اما «محبت» به آن دوستی گویند که اراده بزرگی و شوکت در آن وجود دارد و نقیض آن «بغض» است؛ یعنی آن دشمنی که اراده تحقیر و اهانت در آن می باشد؛ ر.ک: الفروق اللغویة، ابن هلال عسکری، الفرق بین العداوة والبغضة]

2- مائده: 3

این جاست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرماید: (اَللّهُ اَكْبَرُ عَلٰی اِكْمَالِ الدِّينِ، وَ اِتِّمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَايِ الرَّبِّ بِرِسَالَتِي، وَ اَلْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي)، الله اكبر بر اكمال دين و اتمام نعمت ، و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بعد از من.

آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند.

ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می گویند.

و هر کدام می گویند: «بَخَّ بَخُّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصَدَّ بَحْتًا وَ أَمْسَدَّ يَتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ زهی و آفرین بر تو ای پسر ابوطالب ، برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی .

ابن عباس می گویند: «وَجِبَتْ وَاللَّهِ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ»؛ به خدا سوگند «ولایت علی علیه السلام» بر ذمه همه واجب شد.

این خلاصه ای از واقعه غدیر است که امت اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند؛ و واقعه ای اسلامی به نام «غدیر» به جز این، در عالم وجود ندارد به گونه ای که اگر صحبت از «روز غدیر» شود غیر از این روز به ذهن خطور نمی کند و اگر گفته شود «محل غدیر» همان برکه معروف «خُم» می باشد که نزدیک «جُحْفَه» است.

این نظر تمامی اهل تحقیق و پژوهشگران دقیق می باشد تنها دکتر ملحم ابراهیم اسود است که در پاورقی دیوان، ابوتمام از این واقعه به عنوان یک جنگ معروف یاد می کند! وی در ذیل سخن شاعر (1):

و یوم الغدیر استوضح الحقُّ أهله *** بضحیاء لا فیها حجابٌ و لا سترٌ

ص: 15

[و روز غدیر حقّ برای اهلش کاملاً روشن گشت (1)، آن چنان که در آن حجاب و پرده ای نباشد]

می نویسد: «روز غدیر روز جنگ معروف و مشهوری است».

و پس از آن در ذیل سخن شاعر:

يَمْدُ يَضْبَعِيهٔ وَيَعْلَمُ اَنَّهُ *** وَلِيٌّ و مَوْلَاكُمْ فَهَلْ لَكُمْ خُبْرٌ

[بازوان او را کشید و اعلام کرد که او سرپرست و مولای شماست پس آیا شما می دانید؟]

سخنی می گوید که از آن بر می آید واقعه غدیر از جنگ های پیامبر بوده است! وی می نویسد (2):

«یמדّ بضعیه» یعنی رسول خدا او را مساعدت و یاری می کند و ضمیر «هاء» در واژه «بضعیه» به امام علی بر می گردد و منظور این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را یاری می کرد و می دانست او ولیّ و سرپرست است علی تنها یار و کمک پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر بود و خود پیامبر او را یاری می داد و می دانست پس از او سرپرست امت بوده و خلیفه او می شود و این است، حقیقت آیا می دانید؟

آیا کسی نیست که از این مرد در مورد منبع این فتوای بدون دلیل پرسد؟ آیا این جنگ را در یکی از کتاب های سیره پیامبر یافته است؟ یا یکی از بزرگان تاریخ به آن تصریح کرده است؟ یا تنها این جنگ شدید را وسعت دهندگان در نقل حدیث برایش جا باز کرده و آن را نقل کرده اند؟

همه این ها را واگذار آیا داستان سرایی را یافته ای که داستان آن را بگوید یا

ص: 16

1- [این معنا بنابراین بود که واژه «حقّ» مرفوع و واژه «أهله» منصوب باشد. ممکن است بر عکس باشد که در این صورت معنا چنین خواهد بود: در روز، غدیر اهل حقّ خواست حقّ آشکار شود یا در روز غدیر اهل حقّ حقّ را آشکار یافتند]

2- شرح دیوان ابی تمام: 381

شاعری را یافته ای که آن را با خیال خود به تصویر کشیده باشد؟ و همانا تو این نویسنده را از پاسخ این سؤالات ناتوان می یابی. لکن انگیزه های وی را برایش نیکو جلوه داده که حقیقت غدیر را با قلم امانت خود مخفی کند و او گمان می کند که بر این تعلیق و توضیح کسی غیر از احمق آگاه نمی شود یا محققان از کنار آن با بزرگواری می گذرنند لکن مداومت و مواظبت بر یک حقیقت دینی سزاوارتر از حفظ اعتبار این نویسنده است که می نویسد و توجهی به نوشته اش ندارد و دروغ را حقیقتی دائمی و استوار می داند.

وانگهی خود شعر قبول نمی کند که منظور از آن حادثه یک جنگ خونین باشد؛ زیرا شاعر پس از آن که جایگاه امیرالمومنین علیه السلام را در جنگ های پیامبر می شمارد و غزوه احد و بدر و حنین و نصیر و خیبر و خندق را از جمله آن ها نام می برد و با این بیت آن را پایان می دهد:

مشاهدُ کان الله کاشفَ کرهها *** و فارجه والامر ملتبسُ امرٌ

[جنگ هایی بود که خدا بر طرف کننده و گشاینده سختی و شدت آن بود، در حالی که امر (برای همه) مشتبه و شگفتی آور بود].

شروع به ذکر فضیلتی می کند که زبان گویای آن است نه شمشیر و نیزه می گوید: «یوم الغدیر...» و تو می بینی که شاعر به داستانی اشاره می کند که در آن سخن از قیام دعوت کردن اعلام نمودن بیان، و توضیح آشکار جهت اثبات حقّ برای پیروان، آن به میان آمده است.

خداوند سبحان عنایت وافر به شهرت یافتن حدیث غدیر داشته تا سر زبان ها افتاده و راویان حدیث آن را پیوسته نقل، کنند و حجّت استواری برای حامی دینش، علی علیه السلام این امام و مقتدای مؤمنین باشد.

از این رو ازدحام اکثریت مردم در هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و اله از حجّ اکبر، شرایطی ویژه را فراهم می سازد تا خداوند، امر به ابلاغ آن را حتمی نموده و پیامبرش نیز بر انجام آن شتاب کند.

دسته دسته از مردم سرزمین های اسلامی او را احاطه کرده بودند؛ آن ها که جلو افتاده بودند را باز گردانده و آن ها که با تأخیر می آمدند علامت داد که توقف کنند. و این حدیث را به گوش همه رسانده (1)، و امر فرمود که حاضران به

ص: 18

1- نسائی در یکی از طریقه ای حدیث غدیر از زید بن أرقم در خصائص : 21 [ص 96 ، ح 79] و السنن الکبری 130/5، ح 8464 روایتی را نقل می کند که در آن آمده: «ابوالطفیل گفت: آیا این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: [بله] در آن جایگاه خطبه کسی نبود مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله را با دو چشم خود دید و این حدیث را با دو گوش خود شنید». و ذهبی هم بر آن صحّه گذاشته است، همچنان که در تاریخ ابن کثیر شامی 5: 208 [228/5، حوادث سال دهم هجری] آمده است؛ و در مناقب خوارزمی در یکی از احادیث غدیر ص 94 آمده: «رسول الله صلی الله علیه و آله با بلندترین صدایش بانگ برآورد». ابن جوزی در «مناقب» هم چنین نوشته است: صد و بیست هزار نفر شامل صحابه، اعراب بادیه نشین و کسانی که اطراف مکه و مدینه بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می کردند و همگی شاهد حجّة الوداع بودند و این گفته ها را از او شنیدند»

غایان ابلاغ کنند تا همگی آن جمعیت انبوه از روایان این حدیث باشند؛ جمعیتی که از مرز صد هزار نفر می گذشت.

خداوند متعال به این مقدار هم بسنده نکرده بلکه آیات کریمه ای در این مورد نازل می فرماید تا هر صبح و شام توسط افراد جدید تلاوت شود، و مسلمانان در هر زمان به یاد این رویداد باشند و راه رشد و هدایتشان را پیدا کرده و مرجعی را که باید راهنمایی های دینشان را از او برگیرند، بشناسند.

چنین عنایت و توجهی را پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله نیز داشته است؛ آن جا که دعوتش به حج را به گوش همگان رسانیده و گروه گروه به او ملحق می شدند چون می دانست که در پایان این سفر نبأ عظیمی (خبر بزرگی) را باید ابلاغ نماید.

بزرگ خبری که با آن ارگ دین و فرازین قسمت های آن ساخته و تکمیل می شد ملتش بر دیگر مردمان آقایی و سروری کرده و مُلک و فرمانروایش بین مشرق و مغرب جاری می گشت؛ البته اگر این امت صلاحش را می فهمید و با چشم بصیرت راه هدایتش را می دید (1)

ص: 19

1- در مسند أحمد 1: 109 [175/1، ح 861] به نقل از زید بن شیب، از علی، از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: در حدیثی فرموده اند: (وَإِنْ تَوَمَّرُوا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا. يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ) [اگر علی علیه السلام را امیر خود بگردانید - که نمی بینیم چنین کنید - او را هادی (هدایتگر) و مهدی (هدایت شده) می یابید (که) شما را در راه مستقیم نگه می دارد]. در تاریخ خطیب بغدادی 11: 47 [شماره 5728] به اسنادش از حدیثی - که ابتدایش تحریف شده و بر آن افزوده شده است - از پیامبر صلی الله علیه السلام آمده: (وَإِنْ وَ لَيْتُمُوهَا - الْخِلَافَةَ - عَلَيَّا وَ جَدْتُمُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ) [اگر علی علیه السلام را متولی و سرپرست امر خلافت قرار دهید، او را هادی و مهدی می یابید (که) شما را بر راه مستقیم سیر می دهد]. و در روایت ابو داود آمده: (إِنْ تَسَّ تَخْلِفُوهُ (عَلِيًّا) - وَ لَنْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ - يَسَّ لَكُمْ بِكُمْ الطَّرِيقَ وَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا) [اگر علی علیه السلام را امیر خود بگردانید - که هرگز چنین نخواهید کرد - شما را بر راه (راست) سیر می دهد و او را هدایت گر و هدایت شده می یابید] و در لفظ دیگر آمده «وَإِنْ تَوَمَّرُوا عَلَيَّ - وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا، يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ» [و اگر علی علیه السلام را امیر خود گردانید - و نمی بینم که چنین کنید - او را هادی و مهدی می یابید (که) شما را در راه مستقیم نگه می دارد]

و در راستای همین هدف، ائمه علیهم السلام این واقعه را مدام بازگو می کردند، و بر امامت سلف پاک خود علیعلیه السلام استدلال و احتجاج می نمودند. همچنان که خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز در طول حیات ارزشمندش به این رویداد احتجاج می فرمود و در هر جلسه و اجتماعی به حضور آن عده از صحابه که خود این حدیث را در حجة الوداع شنیده بودند، استناد می نمود.

این همه برای این بود که حادثه، غدیر با وجود گذشت دوران متمادی و سالیان متوالی تازه و شاداب باقی بماند.

و بدین سبب ائمه علیهم السلام، به شیعیان خود فرمان داده اند تا روز غدیر را عید گرفته و مراسم تبریک و تهنیت و شادی و بشارت بر پا سازند، تا همه ساله اهمیت این رویداد بزرگ تجدید شود.

شیعیان امامیه هم همایشی شگرف و بی نظیر را در روز عید غدیر و نزد مرقد مقدس علوی علیه السلام برگزار کرده و بزرگان قبایل و سران کشورها از دور و نزدیک نیز به آنان، پیوسته تا یاد ارزشمند این روز را بر فراز کنند.

زیارتی طولانی و منقول از ائمه اطهار را می خوانند (1) که شاخصه های امامت را بر می شمرد و به نقل از کتاب و سنت ادله ای قاطع و کوبنده در امر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کرده و به طور مبسوط داستان غدیر را روایت می نماید. در خصوص روز غدیر هم اعمالی چون روزه و نماز وارد

ص: 20

شده و دعایی که در آن یاد غدیر خم با بیانی رسا ذکر می شود، و شیعه در تمامی مراکز و نواحی شهرها، روستاها و آبادی ها آن اعمال را به جای می آورد.

اما کتب شیعه، اعم از حدیثی، تفسیری، تاریخی و کلامی، بر هر کدام آن ها که دست گذاشته شود، لبریز از مباحث اثبات این رویداد و استدلال و احتجاج به مفاد آن است.

و گمان نمی کنم که اهل تسنن در اثبات حدیث غدیر و تواضع مقرّانه بر صحّتش، اعتماد بر آن، اعتقاد به درستی و اعتراف به متواتر بودنش (1)، از شیعه امامیه چندان عقب باشند. مگر افراد نادری که از راه، پرت افتاده اند و با تعصّب کورکورانه، کلام را به سمت معانی فرعی و انحرافی آن سوق داده اند، و نظر اینان نمایانگر نظر جامعه علما نیست و تنها نظر شخصی آنان است.

ص: 21

1- احمد بن حنبل از (40) طریق، ابن جریر طبری از هفتاد و اندی طریق، جزری مقری از (80) طریق، ابن عقده از (105) طریق، ابو سعید سجستانی از (120) طریق ابوبکر جُعابی از (125) طریق آن را روایت کرده اند. ضمن این که در کتاب تعلیق هدایة العقول: ص 30 از امیر محمّد یمنی که یکی از شعرای غدیر در قرن دوازدهم می باشد نقل می کند «برای حدیث غدیر 150 طریق وجود دارد».

راویان حدیث غدیر از «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله»

علامه امینی رحمه الله در الغدیر (1) پس از جمع آوری اسامی (110) تن از بزرگان صحابه که حدیث غدیر را روایت نموده اند می فرماید (2): به اقتضای طبیعت، حال تعداد این راویان باید چندین برابر باشد؛ زیرا اصحابی که این حدیث را شنیده و حفظ کرده اند، بیش از صد هزار نفر بوده اند. و طبیعتاً هنگام بازگشت از سفر برای دیگران هم بازگو کرده اند، چون عادت هر مسافری نقل وقایع عجیبی است که در سفر شاهد آن ها بوده است و ما از باب اختصار، به ذکر (25) مورد از مواردی که مؤلف نام برده اکتفا می کنیم (3):

1- ابوهریره، دوسی 78 سال عمر کرده است، متوقای (57)، (59) ه ق (4).

2- اسماء بنت عمیس خثعمیه

ابن عقده در «کتاب الولاية» (5) از او به سندی که آورده، روایت کرده است.

3- أم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله (6)

ص: 22

1- [نگاه کن: الغدیر 41/1 - 144].

2- [در الغدیر 144/1]

3- اسامی زیر به ترتیب حروف الفبا ذکر شده اند.

4- نگاه کن تهذیب الکیمال [484/20 شماره 4089]؛ تهذیب التهذیب 7: 337 [296/7]؛ مناقب خوارزمی: 130 [ص 156، ح

184]؛ الدر المنثور 2: 259 [19/3]؛ تاریخ مدینه دمشق [234/12]؛ تاریخ الخلفاء: 114 [ص 158]؛ کنز العمال 6: 154

[609/11، ح 32950 و 157/13، ح 36486].

5- [کتاب الولاية / 152]

6- جواهر العقدين [ورقه 174]؛ ینایع المودّة: 40 [38/1 باب 4].

4- اُمّ هانی دختر ابو طالب (1)

5- ابو حمزه انس بن مالک انصاری خزر جی، خادم پیامبر صلی الله علیه و اله متوفای (93 هـ-ق) (2).

6- جابر بن عبدالله انصاری 94 سال عمر کرده و در مدینه از دنیا می رود متوفای (73، 74، 78 هـ-ق) (3)

7- ابوذر جندب بن جناده غفاری، متوفای (31 هـ ق) (4)

8- حسان بن ثابت (5)

9- امام حسن مجتبی علیه السلام سبط رسول الله صلی الله علیه و آله.

«ابن عقده» در «کتاب الولاية» (6)، حدیث امام مجتبی علیه السلام را با اسنادی که آورده، و نیز «جعابی» در «النخب» روایت کرده اند. «خوارزمی» هم ایشان را از روایان حدیث غدیر بر شمرده است (7)

10- سید الشهداء امام حسین علیه السلام سبط رسول صلی الله علیه و آله (8)

11- زبیر بن عوام قریشی کشته شده به سال (36 هـ ق)

ص: 23

1- جواهر العقدين [ورقه 174]؛ ینابیع المودّة: 38/1/40، باب 4.

2- المعارف: 291 [ص 580] مقتل الإمام الحسين عليه السلام، خوارزمی [48/1]؛ تاریخ الخلفاء: 114 [ص 158] كنز العمّال 6: 154 و 403 [609/11]، ح 32950 و 157/13، ح 36486.

3- الاستيعاب، ابن عبد البرّ 2: 473 [قسم سوم / 1099، شماره 1855]؛ كنز العمّال 6: 398 [137/13]، ح 36430 و 36433.

4- فرائد السمطين: باب 58 [315/1]، ح 250: مقتل الإمام الحسين عليه السلام، خطیب خوارزمی [48/1].

5- [جهت ملاحظه شرح حال و شعر او نگاه کن؛ برگزیده الغدير / 148 - 160]

6- [کتاب الولاية / 150]

7- [و ذهبی در کتاب الغدير، ح 121، و صالحاني، و شهاب الدين إيجي در توضیح الدلائل / ق 197/ب وی را از صحابه ای که حدیث غدیر از آن ها نقل شده بر شمرده اند].

8- مقتل الإمام الحسين عليه السلام، خوارزمی [48/1].

او یکی از ده نفر معروف به عَشْرَةُ مُبَشِّرَةٍ (1) است. «ابن مغازلی» همه آن‌ها را از راویان حدیث غدیر شمرده است (2) و «جزری» شافعی در «أسنی المطالب». هم او را از روایت حدیث غدیر می‌داند (3)

12- ابواسحاق سعد بن ابی وقاص، متوفای (54، 55، 56، 58) ه ق (4).

13- ابو عبد الله سلمان فارسی، حدوداً سیصد سال عمر کرده است، متوفای (36، 37) ه ق (5)

14- عایشه دختر ابوبکر، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن عقده در «حدیث الولاية» (6) از او حدیث غدیر را نقل کرده است.

15- عباس بن عبد المطلب بن هاشم عموی پیامبر اصلی الله علیه و آله، متوفای (32) ه ق (7).

16- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، هاشمی متوفای (80) ه ق. ابن عقده حدیث غدیر را از او نقل کرده است. وی با همین حدیث علیه معاویه احتجاج می‌نماید (8).

ص: 24

1- [بنابر حدیثی منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله که در زمان عثمان جعل شده است ایشان به 10 نفر بشارت بهشت داده اند؛ لذا معروف به «عَشْرَةُ مُبَشِّرَةٍ» شده اند. این ده نفر عبارتند از: علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن بن عوف، ابو عبیده بن جراح و سعید بن زید بن عمرو و شگفتا که در بهشت علی علیه السلام و دشمنانش گرد هم آمده اند! ر.ک: سنن ترمذی، 311/5، ح 3830 و 3831 و 3832؛ سنن ابی داود 401/2، ح 4648؛ مسند احمد 1: 193 و چاپ دیگر: 316/1 ح 1678 و برگزیده الغدیر / 951 - 959. تقی الدین مقریزی در الخطط المقریزیة: 332/2 ادعا می‌کند که اینان در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله اهل فتوا بوده اند. ر.ک: حصر الاجتهاد آقا بزرگ طهرانی: 71]

2- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام [ص 27، ح 39]

3- أسنی المطالب: 3 [ص 48]

4- خصائص أمير المؤمنين، حافظ نسائی: 3 [ص 28، ح 9] والسنن الكبرى [107/5، ح 8397].

5- فرائد السمطين: باب 58 [315/1، ح 250].

6- [كتاب الولاية / 152]

7- أسنی المطالب: 3 [ص 48]

8- نگاه کن کتاب سلیم بن قیس [834/2، ح 42]

17- عبدالله بن عباس، متوفای (68 ه ق) (1)

18- ابو عبدالرحمن عبد الله بن عمر بن خطاب عدوی، متوفای (73 72 ه ق) (2)

19- ابو عبد الرحمن عبد الله بن مسعود هذلی، مدفون در بقیع، متوفای (32 یا 33) (3).

20- عثمان بن عفان متوفای (35 ه ق).

او یکی از «عشره مبشره» است که «ابن مغزلی» (4) آن ها را به طُرُق خودش از جمله صد راوی حدیث غدیر شمرده است.

21- امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه (5).

شعر آن حضرت در غدیر مشهور است که آن را راویان ثقة نقل کرده اند (6).

و همچنین قضیه احتجاج آن حضرت در روز «شورا» و «جمل» به حدیث غدیر، و نیز سوگند دادن ایشان به حدیث غدیر در روز «رحبه» خواهد آمد (7)

22- عمر بن الخطاب، کشته شده به سال (23 ه ق) (8).

23- عمرو بن عاص (9)

ص: 25

1- خصائص أمير المؤمنين، حافظ نسائی: 7 [ص 47، ح 24]؛ و السنن الكبرى [112/5، ح 8405].

2- جامع الأحادیث [369/7، ح 23003]؛ تاریخ الخلفاء: 114 [ص 158]؛ كنز العمال 6: 154 [609/11، ح 32950].

3- الدر المنثور 2: 298 [117/3]؛ فتح القدير [60/2]؛ روح المعاني 2: 348 [193/6].

4- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: 27، ح 39.

5- مسند أحمد 1: 152 [246/1، ح 1313].

6- [نگاه کن: برگزیده الغدير / 145 - 147]

7- [نگاه کن: همین کتاب ص 35 و 45 و 44].

8- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام [ص 22، ح 31]؛ الرياض النضرة، محبّ الدين طبری 2: 161 [113/3 - 114 و 204/4].

9- الإمامة والسياسة ابن قتيبة: 93 [97/1]؛ مناقب خوارزمی 126 [ص 199، ح 240]

او یکی از شعراء غدیر است (1) مردی از همدان به نام «بُرد» با حدیث غدیر بر علیه وی احتجاج می کند و نهایتاً عمرو بن عاص به این حدیث اعتراف می نماید (2).

24- صدیقہ طاهرہ فاطمہ دخت گرامی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ (3)

25- فاطمہ دختر حمزہ بن عبد المطلب.

«ابن عقده» (4) و نیز «منصور رازی» در کتاب «الغدیر» از او این حدیث را روایت کرده اند.

ص: 26

1- [نگاه کن: برگزیده الغدیر / 165 - 178]

2- نگاه کن: الإمامة والسياسة ابن قتيبة: 93 [97/1]

3- أسنى المطالب [ص 50]؛ مؤدّة القربي، عليّ بن شهاب الدين همداني: مؤدّت پنجم

4- [كتاب الولاية / 152]

راویان حدیث غدیر از «تابعین»

*راویان حدیث غدیر از «تابعین» (1)

علامه امینی رحمه الله در موسوعة الغدير (2)، (84) تن از تابعین را نام می برد که حدیث غدیر از آنان روایت شده است. بنابر اختصار به ذکر (6) مورد بسنده می کنیم:

1- ابو القاسم أصبغ بن نباته تمیمی اهل کوفه (3)

«عجلی» (4) و «ابن معین» او را تابعی ثقه دانسته اند .

2- سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قُرشی عدوی مدنی.

ذهبی در کتاب «تذکره» (5)، شرح حال او را بیان داشته و نوشت:

او فقیهی حجت، بوده و یکی از کسانی بود که بین علم و عمل و زهد و شرف جمع کرده بود.

در کتاب «تقریب» (6) آمده:

او یکی از فقهای هفتگانه، بود بدون دلیل حرفی نمی زد فردی عابد و در متانت

ص: 27

1- «صحابی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد، برخی می گویند علاوه بر دیدن باید روایت هم از ایشان نقل کرده باشد؛ مجمع البحرین ماده ص ح ب. «تابعی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده است بلکه صحابه را ملاقات کرده باشد.

2- نگاه کن : الغدير 1/145 - 166].

3- نگاه کن أسد الغابة: 3 307 5 : 205 [469/3 شماره 3341]

4- تاریخ الثقات : 71 ، شماره 109

5- تذكرة الحفاظ 1: 77 [88/1، شماره 77]

6- تقریب التهذیب [280/1، شماره 11 ، حرف سین].

و شخصیت همانند پدرش بوده و از کبار و بزرگان طبقه سوم محسوب می شده است. بنابر قول صحیح در اواخر سال (106) ه ق از دنیا رفته است.

3- عمر بن عبد العزیز خلیفه، اموی، متوفای (101 ه ق) (1)

4- عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام. در کتاب «تقریب» (2) آمده:

ثقه و از طبقه سوم روات بوده است. در زمان ولید وفات نموده و بنابر قولی قبل از آن.

5- محمد بن عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام، در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز وفات نموده است و گفته می شود در سال (100) ه ق ابن حبان (3) از او با عنوان «ثقه» یاد می کند و ابن حجر (4) می گوید:

صدوق و راستگو از طبقه ششم روات بوده و بعد از سی سالگی از دنیا رفته است. (5)

6- معروف بن خربوذ (6) (به ضم باء، و پایان آن ذال است).

«ابن حبان» او را ثقه دانسته است (7)

ص: 28

1- نگاه کن: حلیة الأولیاء، أبو نعیم 5: 364؛ و تاریخ مدینة دمشق 5: 320 [6/251].

2- تقریب التهذیب: 281 [2/61، شماره 490، حرف عین].

3- الثقات [5/353].

4- تقریب التهذیب [2/194، شماره 562، حرف میم]

5- [در طبقات ابن سعد / قسم متمم / 249، رقم 136 آمده است وی آغاز خلافت أبو العباس را درک کرده ... و خلافت وی میان سال 132 و 136 ه بوده است].

6- خزرجی در خلاصه [3/44، شماره 7107] نام وی را چنین ضبط کرده است: «خربوذ»

7- الثقات 5: 439

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير (1) (360) نفر از علمای قرن های پیاپی از قرن دوم تا قرن چهاردهم که این حدیث را به سندهای گوناگون در لابلاي کتاب ها ذکر کرده اند را برشمرده است؛ برخی از آن ها از این قرارند:

1- امام شافعیان ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، متوفای (204).

چنانکه در نهایت ابن اثیر (2) آمده وی حدیث غدیر را روایت کرده است (3)

2- محمد بن کثیر، ابو عبد الله عبدی، بصری برادر سلیمان ابن کثیر که پنجاه سال از وی بزرگ تر بوده است. ابن حبان گفته است (4):

وی فردی ثقة و فاضل است و در سال (223) در سنّ صد سالگی در گذشته است.

3- امام حنبلیان، ابو عبدالله أحمد بن حنبل شیبانی، متوفای (241).

او حدیث غدیر را به طرق صحیح فراوانی در کتاب «مسند» (5) و نیز کتاب «مناقب» نقل کرده است.

4- حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری، متوفای (256)، نگارنده کتاب صحیح معروف که یکی از صحاح ششگانه می باشد. وی این حدیث را

ص: 29

1- نگاه کن : الغدير 1/167 - 311].

2- نگاه کن : مناقب الشافعي، بیهقی [337/1].

3- النهاية في غريب الحديث والأثر 4: 246 [228/5]

4- [الثقات 9/77]

5- [مسند احمد 1/84 و 118 و 119 و 152 و 331؛ 4/281 و 368 - 372؛ 5/347 و 366 و 370 و 419].

در کتاب تاریخ (1) خود ذکر کرده است [و عجیب آن است که در کتاب صحیح خود آن را نقل نکرده است!].

5- حافظ محمد بن عیسی، أبو عیسی ترمذی، متوفای (279).

وی یکی از ائمه ششگانه صاحبان صحاح و از هر گونه توثیقی بی نیاز است.

6- حافظ أحمد بن یحیی بلاذری، متوفای (279).

ائمه اسلام بر وی و بر کتابش اعتماد کرده و از این کتاب و دیگر کتاب هایش از زمان وی تاکنون نقل می کنند. این حدیث را در کتاب «أنساب الأشراف» (2) آورده است.

7- حافظ عبد الرحمن بن أحمد بن حنبل، ابو عبد الرحمن شیبانی، متوفای (290).

خطیب بغدادی در تاریخ خود (3)، وی را به ثقه بودن، توان ثبت و ضبط و مطالب، ستوده است. ذهبی در کتاب «تذکره» (4) گفته است:

هماره مشاهده می کنیم که بزرگان برای عبدالله به شناخت رجال احادیث و شناخت علل حدیث [اشکالات و ضعف های موجود در احادیث] و اسامی روات و مواظبت و استمرار بر طلب، حدیث، گواهی می دهند تا بدان جا که برخی افراط کرده وی را بر پدرش - امام حنبلیان - در کثرت [نقل حدیث] و شناخت احادیث، مقدم می دانند.

8- حافظ أبو عبد الرحمن أحمد بن شعیب نسائی، نگارنده «سنن»، متوفای (303) در سنّ (88) سالگی

ص: 30

1- تاریخ البخاری 1: قسم 1، ص 375

2- أنساب الأشراف [108/2 - 112].

3- تاریخ بغداد 9: 375

4- تذکره الحفاظ 1: 2372 [665/2، شماره 685]

ذهبی در کتاب «تذکره» (1) از دارقطنی چنین حکایت کرده است:

نسائی در عصر خود فقیه ترین مشایخ مصر و آگاه ترین آن ها به حدیث بوده است. وی حدیث غدیر را در کتاب «سنن» (2) و کتاب «خصائص» (3) به طریق های فراوان که همگی صحیح و رجالشان، ثقه اند نقل کرده است.

9- حافظ محمد بن جریر طبری، أبو جعفر، نگارنده کتاب تفسیر و کتاب تاریخ، معروف متوفای (310) ذهبی در کتاب «تذکره» (4) وی را به امامت و زهد و دوری از دنیا ستوده است. او کتابی مستقل پیرامون غدیر نگاشته است.

10- أبو عمر أحمد بن عبد ربّه قرطبی، متوفای (328).

ابن خلکان در کتاب «تاریخ» (5) خود در شرح حال وی چنین نگاشته است:

وی از عالمانی است که محفوظات فراوانی داشته و از اخبار مردم اطلاعات گسترده ای دارد و کتاب «العقد الفرید» را که از کتاب های سودمند است، نگاشته است.

در کتاب «العقد الفرید» (6) آمده است:

علی در سنّ پانزده سالگی اسلام آورد او اولین کسی است که به لا إله إلا الله و محمد رسول الله، شهادت داده است و پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام در حقّ وی فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، و عَادِ مَنْ عَادَاهُ)

11- حافظ علی بن عمر بن أحمد دارقطنی (7)، متوفای (385).

ص: 31

1- تذكرة الحفاظ 2: 268 [698/2، شماره 719]

2- [السنن الكبرى 45/5 و 108 و 130 - 136].

3- [خصائص أمير المؤمنين : 50 و 64 و 94 - 96 و 100 و 104].

4- تذكرة الحفاظ 1: 277 - 283 [710/2، شماره 728]

5- وفيات الأعيان 1: 34 [110/1، شماره 46].

6- العقد الفرید 2: 275 [122/4].

7- [ر.ك: علل الدار قطني 224/3؛ 91/4].

شرح حال وی در بسیاری از کتاب های تراجم احوال و تاریخ یافت می شود. خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ» (1) خود گفته است:

وی در عصر خویش یگانه بزرگ و رئیس، بی نظیر و امام بوده است. علم حدیث و شناخت ضعف های آن و نام های رجال حدیث و احوال، راویان به وی ختم می شود. وی فردی راستگو، امانتدار فقیه و عادل بوده و شهادتش پذیرفته می شده و دارای عقیده ای درست و مذهبی سالم است و در علوم دیگر غیر از علم حدیث نیز تبخّر داشته است.

12- متکلم قاضی محمد بن طیب بن محمد، ابوبکر باقلانی، متوفای (403)، از اهل بصره و ساکن بغداد است. وی از بزرگان علم کلام است و در این علم بسیار نگاهشته است.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ» (2) خود وی را توثیق کرده و ستوده است.

13- ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری (3)، مفسر مشهور متوفای (427، 437). ابن خلکان در کتاب «تاریخ» (4) خود در شرح حال او نوشته است:

وی در عصر خود یگانه علم تفسیر بوده و تفسیر کبیر را که بر دیگر تفاسیر برتری دارد، نگاهشته است.

14- حافظ احمد بن حسین بن علی، ابوبکر بیهقی، متوفای (458) در سنّ (74) سالگی. بیشتر نگارندگان کتاب های تراجم احوال و تاریخ شرح حال وی را نوشته اند.

ص: 32

1- تاریخ بغداد 12 : 34

2- تاریخ بغداد 5 : 379.

3- [ر.ک: تفسیر ثعلبی 92/4؛ 35/10]

4- وفيات الأعیان 1 : 22 [79/1 شماره 31]

ابن اثیر در کتاب «الکامل» (1) از وی چنین یاد کرده است:

او بر مذهب شافعی در حدیث و فقه امام بوده است. دارای تألیفات خوب فراوان است؛ یکی از آن ها کتاب «السنن الکبیر» - در ده مجلد است. فردی عقیف و زاهد بوده است.

15- حافظ ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البرّ نمری قرطبی متولد (368) و متوفای (463)، نگارنده کتاب «استیعاب». وی در علم اُنساب و اخبار اطلاعات فراوانی داشته است (2)

16- أبو الحسن علی بن محمد جلابی، شافعی، معروف به ابن مغزلی، متوفای (483).

کتاب «مناقب» وی (3) نشانه تسلط او در علم حدیث و فنون (رشته های) آن است.

17- حافظ ابو حامد محمد بن محمد طوسی، غزالی، مشهور به حجّة الإسلام، متوفای (505). شرح حال و ستایش از او در لابلای کتاب های تراجم احوال به چشم می خورد (4).

18- أبو القاسم جار الله محمود بن عمر زمخشری (5)، متوفای (538).

ص: 33

1- الکامل فی التاریخ 10:20 [238/6، حوادث سال 458ه]

2- نگاه کن: تذکرة الحفاظ ذهبی 3: 324 [1128/3 شماره 1013]

3- [ذهبی در کتاب معرفة قراء الکبار 2: 566 از کتاب وی «مناقب علی علیه السلام» یاد کرده است. او در کتاب مناقب، ص 16 بابتی با عنوان: (باب سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ)) قرار داده، و در آن جا از نه نفر از صحابه به هفده طریق - از شماره 23 تا 39 - این حدیث را نقل کرده است]

4- سُبکی در کتاب طبقات الشافعیة الکبری 4: 101 - 182 [191/6، شماره 694] به شرح حال وی پرداخته است.

5- «زَمَخْشَر»: قریه ای بزرگ از قریه های خوارزم است [معجم البلدان 147/3]

ابن خلکان در کتاب تاریخ (1) خود در شرح حال وی گفته است:

وی پیشوای بزرگ تفسیر و حدیث و نحو و علم، بیان، و امامی بی نظیر در عصر خویش بوده است و مردم برای آموختن علم از راه های دور و نزدیک نزد وی می آمدند.

19- أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم شهرستاني، شافعی، از متکلمین اشاعره، متوفای (548) ابن خلکان (2) وی را چنین توصیف کرده است:

وی امامی مبرز و فقیه و متکلم بوده است.

سبکی در کتاب طبقات (3) خود به شرح حال وی پرداخته و شهرستانی و کتاب «ملل و نحل» او را ستوده است. او حدیث غدیر را در کتاب «ملل و نحل» (4) ذکر کرده است.

20- ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسین فخرالدین رازی شافعی، متوفای (606)، نگارنده تفسیر کبیر معروف .

ابن خلکان در کتاب تاریخ (5) خود وی را چنین توصیف کرده است:

او یگانه عصر و دارای اوصاف نیکو و بی نظیر بوده است، در علم کلام و معقولات و علم اوائل (6) [و اخبار گذشتگان] بر اهل زمان خویش برتری داشته است .

ص: 34

1- وفيات الأعيان 2: 197 [168/5، شماره 711]

2- وفيات الأعيان [273/4، شماره 611]

3- طبقات الشافعية الكبرى: 4 : 78 [128/6، شماره 653]

4- [الملل والنحل 163/1]

5- وفيات الأعيان 2 : 48 [248/4، شماره 600]

6- «علم اوائل» در تعریف آن گفته شده است: «هو علم يتعرف منه أوائل الوقائع و الحوادث بحسب الموطن والنسب»؛ علم اوائل علمی است که در آن به بررسی اوائل و آغازهای وقایع و حوادث پرداخته می شود؛ بدین معنا که هر حادثه ای به چه کسی منسوب و مربوط است و در چه جایگاه و موقعیتی رخ داده است این علم از فروع علم تاریخ است. یکی از کتاب هایی که در این نگاشته شده «کتاب الأوائل» اثر ابو هلال عسکری متوفای (395) است؛ ر.ک: کشف الظنون، حاجی خلیفه 199/1.

21- حافظ أحمد بن عبد الله، فقيه حرم، محبّ الدين ابو عباس طبري مكي شافعي، متوفای (694).

سبکی در کتاب طبقات خود (1) شرح حال وی را نگاشته و وی را ستوده است.

او حدیث غدیر را در دو کتاب خود «الریاض النضره» و «ذخائر العقبی» (2) به چند طریق نقل کرده است.

22- حافظ أحمد بن علی بن محمد، ابو الفضل عسقلانی مصری شافعی، معروف به ابن حجر، متولد (773) و متوفای (825)، نگارنده کتاب «إصابة» و «تهذیب التهذیب» (3).

23- حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین مصری، سیوطی (4) شافعی، متوفای سال (911).

عبدالحیّ در کتاب «شذرات الذهب» (5) به شرح حال وی پرداخته و بسیار از وی تعریف کرده و پس از ذکر تألیفاتش گفته است: «او بیش از هفتاد مرتبه پیامبر را در بیداری دیده است». و برای او کرامت طيّ الأرض را حکایت کرده است. ابن عیدروس نیز در کتاب «النور السافر» (6) وی را نام برده و ستوده است و برخی از کرامات و تألیفاتش را بر شمرده است.

ص: 35

1- طبقات الشافعية الكبرى 5: 9 [18/8، شماره 1046].

2- [ذخائر العقبی / 67 - 68؛ 87-88]

3- سخاوی در کتاب ضوء اللامع 2: 36 - 40 به تفصیل شرح حال وی را نگاشته و مشایخ و تألیفاتش را بر شمرده و وی را ستوده است. و نیز عبد الحیّ در شذرات الذهب 7: 270 - 273 [395/9، حوادث سال 852ه] بسیار از وی تعریف کرده است.

4- منسوب به «أسیوط» شهری در منطقه غربی نیل از نواحی صعید [معجم البلدان 193/1]

5- شذرات الذهب 8: 51 - 55 [74/10، حوادث سال 911ه]

6- النور السافر: 54 - 57 [ص 51-54، حوادث سال 911ه].

24- حافظ شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی، سعدی، انصاری، شافعی، متولد (909) و متوفای (974) در مکه مکرمه. ابن عیدروس در کتاب «النور السافر» (1) به تفصیل شرح حال وی را نگاشته است.

25- سید محمد بن عبدالله حسینی، آلوسی شهاب الدین ابونناء بغدادی، شافعی متولد (1217) در کرخ و متوفای (1270).

وی یکی از نوایغ و بزرگان عراق بوده که شهره آفاق است. در فنون گوناگون مسلط و در علوم فراوان دست داشته است. از خانواده مشهور عراقی و ریشه دار در علم و ادب بوده است. دارای تألیفات ارزشمند فراوانی است (2).

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) (3)

[در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد یا گوش دل فرا دهد در حالی که (هوش و حواس و ذهنش) حاضر باشد (تا بتواند معانی را درک کند)!

ص: 36

1- النور السافر: 287 - 292 [ص 258 - 263، حوادث سال 974 هـ]؛ و نگاه کن: البدر الطالع 1: 109.

2- شرح حال وی در کتاب أعلام العراق: 21، و مشاهير العراق 2: 198 به چشم می خورد

3- سوره ق: 37

توجه علما به این حدیث به حدی بوده است که نقل آن در لابلائی کتاب ها قانعشان نساخته است و پیرامون آن کتاب های مستقلی نگاشته اند؛ بدین منظور سندهایی از این روایت را که به آن ها ختم می شود تدوین کرده و طریق هایی را که دانسته اند تعیین کرده اند این تلاش ها به جهت حفظ و مصونیت متن آن از نابودی و تحریف بوده است؛ از آن نویسندگان است:

1 - ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی، متوآد (224) متوفای (310). او کتاب ولایت را پیرامون حدیث غدیر نگاشته و آن را از بیش از هفتاد طریق روایت کرده است. حموی در «معجم الأُباء» (1) در شرح حال طبری گفته است:

وی کتابی درباره فضایل علی بن ابی طالب رضی الله عنه نگاشته است. در آغاز این کتاب پیرامون صحّت روایات غدیر خُم سخن گفته و سپس فضایل حضرت را برشمرده هر چند تمام فضایل را گرد نیآورده است .

و نیز گفته است (2):

او هرگاه در کسی بدعتی می دیده وی را طرد و از وی دوری می جسته است .

2 - ابو عبّاس أحمد بن محمد بن سعید همدانی ، حافظ ، معروف به ابن عقده ، متوفای (333).

ص: 37

1- معجم الأُباء 18 : 80.

2- همان : 84

وی کتاب ولایت را در طُرُق حدیث غدیر نگاشته است و آن را به (105) طریق روایت کرده است. ابن اثیر در «أسد الغابة» و ابن حجر در کتاب «اصابه» از این کتاب بسیار نقل کرده اند.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدیر (1)، (26) تألیف در این باره برشمرده است و در پایان گفته است:

پیرامون موضوع غدیر ختم کتاب های دیگری نیز وجود دارد که در بحث صلوات غدیر خواهد آمد (2)

(كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ) (3)

[هرگز چنین نیست که آن ها می پندارند؛ این (قرآن) تذکر و یادآوری است، * و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد! * در الواح پر ارزشی ثبت است].

ص: 38

1- نگاه کن: الغدیر 313/1 - 325].

2- نگاه کن: ص 183 از این کتاب

3- عبس: 11 - 13

هماره از صدر اول اسلام و قرون اولیه تا قرن حاضر این حدیث از اصول مسلم اسلام شمرده می شود. نزدیکان به آن ایمان دارند و مخالفان بدون انکار صدور آن را روایت می کنند.

مقام مناظره با رساندن قضیه به این حدیث، بحث به پایان می رسد؛ و بدین جهت استدلال به آن فراوان است و سوگند دادن به آن میان صحابه و تابعین در عهد علوی و پیش از آن به وفور مشاهده می شود.

اولین کسی که به این حدیث استدلال کرد امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله پس از وفات حضرت بود. این استدلال را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود نقل کرده است (1) هر که می خواهد به آن کتاب مراجعه کند. ما دیگر استدلال ها را بر می شماریم:

1- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز شورا در سال (23 هـ) یا آغاز (24 هـ)

در کتاب «مناقب» (2) خوارزمی حنفی به سند خودش از ابوطیفیل عامر بن

ص: 39

1- کتاب سلیم بن قیس [780/2، ح 39]

2- مناقب خوارزمی: 217 [ص 313، ح 314]؛ و نیز نگاه کن فرائد السمطين امام حموي [319/1 ح 251]؛ و الصواعق المحرقة،

ابن حجر: 75 [ص 126]؛ و شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 2: 61 [167/6]، خطبه. 73.

واثله روایت شده است:

در روز شورا با علی علیه السلام کنار درب منزل ایستاده بودم و شنیدم که حضرت به آن ها فرمود: (لَا حُتْبَ جَنَّ عَلَیْكُمْ بِمَا لَا یَسْتَطِیْعُ عَرَبِیُّكُمْ وَلَا عَجَمِیُّكُمْ تَغْیِیرَ ذَٰلِکَ). بر علیه شما استدلالی می آورم که هیچ عرب و عجمی یارای تغیر آن را نداشته باشد. سپس فرمود: ای جماعت! شما را به خدا قسم آیا کسی از شما پیش از من به وحدانیت خدا شهادت داده است؟

گفتند: خیر

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا کسی از شما برادری بسان جعفر طیار که در بهشت همراه ملائکه است، دارد؟

گفتند: بار الها! خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا کسی از شما غیر از من عمویی مثل عموی من حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا سید الشهداء، دارد؟

گفتند: بار خدایا! خیر

فرمود: شما را به خدا سوگند: آیا کسی از شما غیر از من، همسری مثل فاطمه دخت محمد صلی الله علیه و آله سیده زنان اهل بهشت دارد؟

گفتند: بار خدایا! خیر

فرمود: شما را به خدا قسم: آیا کسی از شما غیر از من فرزندان مثل فرزندان من حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت دارد؟

گفتند بار خدایا! خیر

فرمود: آیا کسی از شما غیر از من پیش از هر بار نجوای با رسول خدا صدقه می داد؟

گفتند: بار خدایا! خیر

ص: 40

فرمود: شما را به خدا سوگند: آیا کسی از شما غیر از من رسول خدا درباره اش گفته است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِي مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ) و [فرمان داد که] حاضران به غایبان اطلاع دهند؟

گفتند: بار خدایا! خیر.

2- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روزگار عثمان بن عفان

شیخ الاسلام أبو اسحاق ابراهیم بن سعد الدین بن حمّویہ به سند خود، در کتاب «فرائد السمطين» (1) در سمط نخست در باب پنجاه و هشتم از تابعی بزرگ سَلَمِ بن قیس هلالی از علی علیه السلام نقل کرده است که در حدیثی فرمودند: شما را به خدا سوگند! آیا می دانید: آیة (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را؛ و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر (= اوصیای پیامبر) را] درباره چه کسی نازل شده است؟ و آیة: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) (3) [سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] درباره چه کسی نازل شده است؟ و آیة: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَبِيرًا بِمَا تَعْمَلُونَ) (4) (آیا گمان کردید که (به حال خود)

ص: 41

1- فرائد السمطين 1: 312، ح 250؛ و کتاب سلیم بن قیس 2: 636، ح 11

2- نساء: 59

3- مائده: 55

4- توبه: 16

رها می شوید در حالی که خداوند هنوز کسانی را که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند، (از دیگران) مشخص نساخته است؟! (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا گردد)؛ و خداوند به آن چه عمل می کنید آگاه است [درباره چه کسی نازل شده است؟]

و آن گاه که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدند: آیا این آیات ویژه بعضی از مؤمنان است یا همه مؤمنان را در بر می گیرد؟ خداوند به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آن ها اعلام کند و همان گونه که نماز و زکات و حج را برای آن ها تفسیر کرده ولایت را نیز تفسیر، کند و این مهم با نصب من در غدیر خم صورت پذیرفت.

آن گاه رسول خدا در خطبه ای فرمودند: (أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكْذِبِي، فَأَوْعَدَنِي لَأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ لِيُعَذِّبَنِي) [ای مردم! خداوند رسالتی بر دوش من نهاد و به واسطه آن سینه ام تنگ شد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد؛ پس خداوند مرا تهدید کرد که اگر آن را ابلاغ نکنم مجازات خواهم شد].

سپس به امر رسول خدا مردم به اقامه نماز جماعت فراخوانده شدند پس از نماز، حضرت در خطبه ای فرمودند: ای مردم آیا می دانید که خداوند عزوجل مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من به آن ها از خودشان اولی [سزاوارتر] هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا!

سپس فرمود: ای علی! بایست. آن گاه که ایستادم فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ).

در این هنگام سلمان برخاست و پرسید: ای رسول خدا! [ولایت علی بر مؤمنان] چگونه ولایتی است؟ فرمود: (وَلَاءٌ كَوَلَايِي مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَيْ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ) [ولایتی مانند ولایت من (بر مؤمنان)؛ کسی که من به او از خود او

سزاوارترم پس علی به او از خودش سزاوارتر است].

در این هنگام بود که خداوند آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (1) [امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم] را نازل کرد پس رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: (اللَّهُ أَكْبَرُ تَمَامٌ بُبُوتِي وَ تَمَامُ دِينِ اللَّهِ وَ لَا يَأْتِي عَلَيَّ بَعْدِي) [الله اکبر تمام کننده نبوت من و تمام کننده دین من ولایت علی پس از من است].

سپس ابوبکر و عمر ایستادند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات ویژه علی هستند؟

فرمود: بله، مخصوص او و جانشینان من تا روز قیامت است.

گفتند: ای رسول خدا جانشینان خود را برای ما بیان کن.

فرمود: (علیّی اخی و وزیری و وارثی و وصیّی، و خلیفّتی فی امتی، و ولیّی کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، ثُمَّ ابْنی و هُم مَعَ الْقُرْآنِ لَا- يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ) [علی برادر من و وزیر و وارث و وصی و جانشین من میان امتم و ولی هر مؤمنی پس از من است. و پس از او دو فرزندم آنان با قرآنند، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آن ها جدا نمی شود تا آن گاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند].

پس از پایان سخنان امیر مؤمنان علیه السلام، همگی گفتند: بار خدایا! بله این سخنان را شنیدیم و بر آن چه که نقل کردی به همان شکل [وبی کم و کاست] شهادت می دهیم

برخی نیز گفتند: بیشتر آن چه که گفتی در یادمان هست و برخی را فراموش کرده ایم!...

ص: 43

3- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز رجب در سال (35ه)

آن گاه که به امیر مؤمنان علیه السلام خبر رسید که او را در آن چه از تقدیم رسول الله صلی الله علیه و اله وی را بر دیگران روایت کرده متهم ساخته اند و در امر خلافت وی به نزاع پرداخته اند در جمع مردم در رجب در شهر کوفه حضور یافت و در ردّ کسانی که در امر خلافت با وی به منازعه پرداخته بودند، آنان را به حدیث غدیر سوگند داد

اهمیت این استدلال و سوگند دادن به حدی است که بسیاری از تابعان آن را روایت کرده اند و در کتب علما به سندهای فراوانی نقل شده است. از این روایات ما بر روایت چهار صحابی و چهارده تابعی (1) دست یافتیم؛ از آن هاست: ابوسلیمان مؤذن، ابو القاسم أصبغ بن نباته (2) و زید بن أرقم أنصاری صحابی (3).

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» (4) به سند خود از ابو سلیمان مؤذن روایت کرده است:

علی علیه السلام مردم را سوگند داد: «چه کسی از رسول خدا شنیده است: من كنتُ مولاة فعلی مولاة». گروهی به آن گواهی دادند ولی زید بن أرقم با این که می دانست، از گواهی دادن خود داری کرد و علی علیه السلام وی را به کوری چشم نفرین کرد، پس کور شد؛ و پس از نایبایی این حدیث را برای مردم بازگو می کرد.

ص: 44

1- بسیاری از طریق های این استدلال و سوگند دادن صحیح و رجال آن ثقه هستند

2- نگاه کن: أسد الغابة 3: 307 : 5 205 [469/3، شماره 3341]

3- نگاه کن: مسند أحمد [510/6، ح 22633]

4- شرح نهج البلاغة 1: 362 [74/4، خطبه 56]

3- سوگند دادن و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام روز جنگ جمل سال (36ه) در برابر طلحه

حافظ بزرگ ابو عبدالله حاکم در کتاب «مستدرک» (1) به سند خود از رفاعه ابن ایاس ضبّی از پدرش از جدّش روایت کرده است: در روز جنگ جمل با علیّ علیه السلام بودیم حضرت به طلحه بن عبیدالله خبر رساند که به دیدار من بیا پس از حضور، طلحه حضرت فرمودند: تو را به خدا سوگند! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ)؟

گفت: بله .

فرمود: «فَلِمَ تُقَاتِلَنِي؟!» [پس چرا به جنگ من آمده ای؟!]

گفت: یادم نمی آید.

سپس طلحه از نزد حضرت رفت.

این داستان را مسعودی نیز در «مروج الذهب» (2) روایت کرده است .

عبارت او چنین است:

هنگامی که زبیر برگشت علی علیه السلام به طلحه ندا داد: «یا أبا محمّد! ما الذي أخرجك؟» [ای ابا محمّد چه عاملی باعث نبرد تو با من شد؟].

گفت: خون خواهی عثمان !!

علی علیه السلام فرمود: خداوند هر که از ما را که در ریختن خون عثمان نقش داشته بکشد آیا نشنیده ای که رسول خدا فرموده است: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ) تو نخستین کسی هستی که با من بیعت کردی و اکنون پیمان

ص: 45

1- المستدرک علی الصحیحین 3: 371 [3/419، ح 5594]

2- مروج الذهب 2: 382 و نگاه کن : مناقب خوارزمی حنفی : 112 [ص 182، ح 221]؛ کنز العمال 6: 83 [332/11، ح 31662]

؛ جمع الجوامع ، سیوطی 1: 831 و 2: 95

شکستی، و خداوند عزوجل می فرماید: (فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ) (1)

[پس هر کس پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان شکسته است].

در این هنگام طلحه گفت: استغفر الله، و بازگشت.

5- حدیث رهبان در کوفه در سال (36 - 37ه)

امام حنابله أحمد بن حنبل (2)، از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط نخعی، أشجعی از ریاح بن حارث (3)، روایت کرده است: گروهی در رحبه نزد، علی علیه السلام آمدند و گفتند: «السلام عليك يا مولانا».

فرمود: (كَيْفَ أَكُونُ مَوْلَاكُمْ وَأَنْتُمْ عَرَبٌ؟) [چگونه من مولای شما هستم در حالی که شما عرب هستید؟].

گفتند: از رسول خدا در غدیر خم شنیدیم که فرمود (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ).

جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود «الأربعین فی مناقب أمير المؤمنين علیه السلام» (4) هنگام ذکر حدیث غدیر گفته است: این حدیث را زر بن حبیش روایت کرده و گفته: علی علیه السلام از قصر خارج شد و کاروانی شمشیر به گردن آویخته و عمامه به سر و تازہ از راه رسیده با حضرت رو به رو شده و گفتند: «السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا مولانا!».

علی علیه السلام پس از جواب سلام فرمود: (مَنْ هَاهُنَا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ؟) [چه

ص: 46

1- فتح : 10

2- مسند أحمد [583/6، ح 23051 و 23052]؛ و نگاه کن : كشف الغمّة : 93 [324/1]؛ أسد الغابة 1 : 368 [441/1]، شماره [1038

3- رجال این حدیث از طریق أحمد و ابن ابی شیبہ و ہیثمی و ابن دیزیل همگی ثقه اند

4- الأربعین فی فضائل أمير المؤمنين [ص 42، ح 13].

کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جا حضور دارد؟]. دوازده نفر از جمله : خالد بن ابویوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین ، و قیس بن ثابت بن شماس و عمّار بن یاسر و ابو هیثم بن تیهان و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص ، و حبیب بن بدیل بن ورقاء، ایستادند و گواهی دادند که روز غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ...).

آن گاه علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عازب گفت : چرا شما با این که این جمله را همان گونه که این گروه شنیده اند شنیده اید، نایستاده و شهادت ندادید (1)؟! سپس فرمود: (اللّٰهُمَّ إِن كَانَتْ مَآهَا مُعَانِدَةٌ فَاَبْلِهَآ) [بار خدایا اگر این دو از سر عناد این مطلب را کتمان کرده اند، آن ها را به بلایی گرفتار کن!].

پس براء نابینا شد به گونه ای که راه منزلش را از دیگران می پرسید و می گفت: چگونه کسی که نفرین [علی] گریبان گیرش شده، ره به جایی می برد. و انس نیز پاهایش به بیماری پیسی مبتلا شد.

کسانی که به خاطر پنهان کردن حدیث غدیر به نفرین علی علیه السلام مبتلا شدند

اشاره

در بسیاری از احادیث سوگند دادن و احتجاج در روز رجب و روز رجبان به این مطلب اشاره شده است که گروهی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در غدیر خم حاضر بوده اند و نزد امیر المؤمنین علیه السلام شهادت به حدیث غدیر را کتمان کرده اند به نفرین علی علیه السلام گرفتار شده اند. در بسیاری از معاجم نیز به این رخداد تصریح شده است. آن گروه از این قرارند:

1- ابو حمزه انس بن مالک، متوفای (90، 91، 93).

ص: 47

1- روشن است که از این جا عبارتی مانند: «نسینا» [فراموش کرده ایم] افتاده است.

2- براء بن عازب انصاری، متوفای (71، 72).

3- جریر بن عبدالله بجللی، متوفای (51، 54).

4- زید بن أرقم خزرجمی، متوفای (66، 68).

5- عبد الرحمن بن مدلج (1).

6- یزید بن ودیعه.

6- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام روز جنگ صفین، سال (37ه)

تابعی بزرگ ابو صادق سَلیم بن قیس هلالی (2) این احتجاج را که طولانی و دارای فواید بی شماری است در کتاب خود (3) نقل کرده است. هر که می خواهد به آن جا مراجعه کند.

7- احتجاج دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و اله حضرت صدیقه طاهر علیها السلام

شمس الدین ابو الخیر جزری دمشقی مقری شافعی در کتاب خود

ص: 48

1- در کتاب أسد الغابة 492/3 وی جزء کتمان کنندگان و مبتلایان به نفرین علوی شمرده شده است. ولی در کتاب إصابه، 421/2 شماره 197 آمده است: وی از جمله کسانی است که در روز رحبه گواهی داد که از رسول خدا شنیده که فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ...) .

2- کتاب سَلیم بن قیس [757/2، ح 25].

3- کتاب سَلیم از کتاب های مشهور و متداول در زمانهای گذشته بوده و حدیث نویسان و تاریخ نویسان شیعه و سنی بر این کتاب اعتماد دارند؛ از این رو بسیاری از بزرگان اهل سنت سند خود را به این کتاب رسانده و از آن روایت می کنند؛ از آن جمله است: حاکم حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل [47/1، ح 41]، و امام حموی در فرائد السمطین [312/1، ح 250] و سید بن شهاب همدانی در مودّة القربی [مودّت دهم] و قندوزی حنفی در ینابیع المودّة [27/1 - 32 و 114 باب 38] و دیگران.

«أسنى المطالب (1) في مناقب علي بن أبي طالب» (2) به سند خود - که آن را لطیف ترین و غریب ترین طریق حدیث غدیر نامیده است - از فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: (أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ؛ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ وَقَوْلِهِ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟!) [آیا سخن رسول خدا در غدیر خم: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ) و سخن او: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) را فراموش کرده اید؟!]

8-احتجاج امام ابو محمد حسن علیه السلام سبط رسول خدا در سال (ه41)

حافظ بزرگ ابو عباس بن عقده نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام چون تصمیم به صلح با معاویه گرفت، خطبه ای خواند و در آن پس از حمد و ثنای الهی و ذکر رسالت و نبوت جدش مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: این امت از جدّم صلی الله علیه و آله شنیدند که می فرمود: (مَا وَكَلْتُ أُمَّةً أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا، حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوه) هیچ اُمّتی کار خود را به کسی که داناتر از او در میان آن ها وجود دارد، نمی سپارد، مگر آن که همواره پس رفت کرده و عقب می مانند تا آن که (پشیمان شده) به سراغ شخص داناتری که رهایش کرده بودند، بروند.

و نیز شنیده اند که به پدرم می فرمود: (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي)

ص: 49

1- أسنى المطالب [ص 49].

2- این را سخاوی در الضوء اللامع 9: 256 [شماره 806] و شوکانی در البدر الطالع 2: 297 [شماره 513] برای وی ذکر کرده است.

و نیز آن گاه که در غدیر خم دست پدرم را بالا برد او را دیدند و از او شنیدند که به آن ها فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَإِلَى مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ). سپس به آنان امر کرد که شاهدان به غایبان این حادثه را خبر دهند (1)

9- سوگند دادن امام حسین علیه السلام سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حدیث غدیر در سال (58 - 59)

تابعی بزرگ ابو صادق سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود (2) مطالب فراوانی پیرامون شدت اذیت و آزار معاویه بن ابی سفیان نسبت به شیعیان و موالیان امیر المؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت ذکر کرده و سپس گفته است: دو سال (3) پیش از مرگ معاویه، حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر در مراسم حج شرکت کردند و حسین علیه السلام مردان و زنان بنی هاشم و های موالیان و شیعیان آن ها - چه کسانی که حج انجام داده بودند و چه کسانی که انجام نداده بودند- و نیز کسانی از انصار که حسین و اهل بیتش را می شناختند، را گرد آورد و فرمود: (... أَتَشِدُّكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَصَبَ بِهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ فَنَادَى لَهُ بِالْوِلَايَةِ؟ وَ قَالَ: فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ)؟ [... شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا در روز غدیر خم او را نصب کرد و به ولایت او ندا داد و فرمود: شاهدان به غایبان [این پیام را برسانند؟].

گفتند: بار خدایا، بله ...

در این روایت گوشه هایی از مناقب متواتر امیر المؤمنین علیه السلام به چشم می خورد هر که خواهد مراجعه کند

ص: 50

1- و نیز نگاه کن: ینابیع المودّة: 482 [150/3، باب 90]

2- کتاب سلیم بن قیس [788/2، ح 26]

3- و بنا بر برخی نسخه ها: «یکسال»

خطیب خوارزمی حنفی در کتاب «مناقب» (1) نامه معاویه به عمرو عاص را که در آن وی را به یاریش در جنگ صفین ترغیب کرده، و سپس جواب نامه عمرو به معاویه را ذکر کرده است. در بخشی از نامه عمرو آمده است:

«وَأَمَّا مَا نَسَبْتَ أَبَا الْحَسَنِ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَ وَصِيَّهُ إِلَى الْبَغْيِ وَالْحَسَدِ عَلَى عَثْمَانَ وَ سَمَّيْتَ الصَّحَابَةَ فَسَقَةً، وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ أَشْلَاهُمْ عَلَى قَتْلِهِ، فَهَذَا كَذِبٌ وَ غَوَايَةٌ».

و یحک یا معاویه! اما علمت أن ابا الحسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و بات علی فراشه؟! و هو صاحب السبق إلى الإسلام والهجرة و قد قال فيه رسول صلی الله علیه و اله: (وَ هُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ). (وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي).

وقال في يوم غدیر خُم: (أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ)

[و اما این که تو به برادر رسول خدا و وصی او ابا الحسن نسبت ظلم و حسادت عثمان را دادی و صحابه را فاسق نامیدی و گمان کردی که او آن ها را به قتل عثمان، تشویق و تحریک کرده است، دروغ و فریبی بیش نیست.

وای بر تو ای معاویه! آیا نمی دانی که ابا الحسن برای حفظ جان رسول خدا از جان خویش گذشت و در بستر او خوابیدی؟ او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش گفته است: (وَ هُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ)؛ او از من و من از اویم. و نیز فرموده است: (هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) و در روز غدیر خم فرموده است: (أَلَا- مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ)].

ص: 51

11- استدلال عمّار یاسر در برابر عمرو عاص در جنگ صفین

نصر بن مزاحم کوفی (1) در کتاب «صفین» (2) در حدیثی طولانی از عمّار یاسر خطاب به عمرو عاص در جنگ صفین روایت کرده است: پیامبر مرا به جنگ با ناکثین فرمان داده است و این کار را کردم.

و نیز مرا به جنگ با قاسطین فرمان داده است و شما همان گروه هستید و اما مارقین نمی دانم که آیا آن ها را درک خواهم کرد یا خیر؟ ای ابتر! [بریده نسل و بی عقب] آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره علی علیه السلام فرموده است: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ) و من عبد خدا و پیامبر و علی هستم و برای تو مولایی نیست (3) عمر و به او گفت: ای ابا یقظان چرا دشنام می دهی؟

سخن مسعودی:

ابوالحسن مسعودی شافعی (4) در «مروج الذهب» (5) می نویسد:

چیزهایی که سبب فضیلت و برتری اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله می شوند عبارتند از: سبقت صلی الله در ایمان و هجرت، یاری کردن پیامبر صلی الله علیه و اله، قرابت با او قناعت، جان فشانی

ص: 52

1- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه 1 : 183 [2 / 206 خطبه 35] می نویسد: «ما آن چه را که نصر بن مزاحم در کتاب صفین در این باره روایت کرده ذکر می کنیم؛ چرا که وی فردی ثقة و دارای قوه ثبت و ضبط است و احادیث را درست نقل می کند و کسی وی را به پیروی از هوای نفس و خیانت و دروغ پردازی... نسبت نداده است و او از رجال اصحاب حدیث است».

2- وقعة صفین: 176 [ص 338]؛ ر.ک: شرح نهج البلاغه: 2: 273 [21/8]، خطبه 124.

3- [خداوند در سوره محمد، آیه 11 می فرماید: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)].

4- متوفای سال (346)، و نسب او به عبدالله بن مسعود می رسد.

5- مروج الذهب 2: 49 [445/2].

برای او علم به قرآن و تنزیل، جهاد در راه خدا وَرَع، زهد، قضاوت، حکم، عفت و علم. و علی علیه السلام از تمام این ها سهم فراوان و بهره زیادی دارد. و برخی فضایل ویژه علی علیه السلام است؛ مانند: سخن رسول خدا به علی آن گاه که میان اصحاب عقد اُخوت برقرار کرد: «أنت أخي»، در حالی که رسول خدا بی ضدّ و نداست [کسی یارای تضادّ با ویژگی های رسول خدا را ندارد و برای او هم سنگی نیست]. و نیز سخن پیامبر صلی الله علیه و اله: (أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي). و نیز سخن او: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ). و نیز دعای حضرت، هنگامی که انس مرغی بریان نزد او گذاشت: (اللَّهُمَّ ادْخِلْ إِلَيَّ أَحَبَّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَا كُلُّ مَعَى مِنْ هَذَا الطَّائِرِ) [خدایا محبوب ترین مردم نزد خودت را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بریان بخورد]، که ناگهان علی علیه السلام وارد شد ...

(إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) (1)

[این هشدار و تذکری است پس هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند].

ص: 53

پیش از این گفتیم: (1) خداوند سبحان خواست که حدیث غدیر، تازه و با: طراوت باشد و گذشت شب و روز آن را کهنه نکرده و گذر سال ها و قرن ها تازه و نو بودن آن را نزداید؛ بدین جهت پیرامون آن آیاتی روشن نازل کرد تا مردم شب و روز آن را بخوانند؛ و گویا خداوند سبحان در هر بار خواندن آیه ای از آیات غدیر توجه خواننده را به این حادثه بزرگ جلب می کند و واجب الهی در باب خلافت کبری را در قلب وی جای داده و در گوش او می نوازد.

1- آیه تبلیغ

از آیات، غدیر، سخن خداوند در سوره مائده است:

(يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (2) [ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملا (به مردم) برسان! و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد].

این آیه در روز هجدهم ذی الحجه سال حجة الوداع (10 هـ)، زمانی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مکان غدیر خم رسید پنج ساعت از روز گذشته، توسط جبرئیل بر، حضرت نازل شد و گفت: «یا محمد! إن الله يقربك السلام و يقول لك: (يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) فِي عَلِيٍّ (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

ص: 54

1- نگاه کن: ص 19 از این کتاب

2- مائده: 67

يَعْصِيكَ مِنْ النَّاسِ)» [ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: ای پیامبر! آن چه را که «درباره علی» به تو از جانب پروردگار نازل شده، به مردم برسان، و اگر انجام ندهی رسالت خویش را به انجام نرسانده ای...].

ابتدای کاروان - که صد هزار نفر یا بیشتر بودند - نزدیک مکانی بنام «جُحْفَه» بودند که خداوند به پیامبر فرمان داد آنان که پیش افتاده‌اند، برگردند و آن‌ها که نرسیده‌اند در آن مکان بمانند و علی را پیشوا و رهبر قرار دهد و دستور الهی در این زمینه را به آنان ابلاغ کند و جبرئیل به او خبر داد که خداوند وی را از گزند مردم حفظ خواهد کرد.

این مطالب نزد شیعیان اجماعی است. لیکن ما در این جا به احادیث اهل سنت در این باره استدلال می‌کنیم.

مرحوم علمه امینی رحمه الله در کتاب الغدير (1)، (30) حدیث از احادیث اهل سنت را بر شمرده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

1- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (310).

وی در «کتاب الولاية» که آن را پیرامون طریقه ای حدیث غدیر نگاشته، به سند خود از زید بن ارقم روایت کرده است: آن‌گاه که پیامبر در بازگشت از حجّة الوداع به غدیر خم رسید - و ظهر بود و هوا بسیار گرم - فرمان داد که اطراف چند درخت بزرگ نزدیک به هم را تمیز کرده و جارو بکشند [تا جایگاهی فراهم شود] و بانگ نماز جماعت سرداد پس از نماز گرد هم آمدیم و در ضمن خطبه ای طولانی فرمود: «خداوند آیه: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَبَلِّغْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ) را بر من نازل کرد و جبرئیل از جانب پروردگار به من فرمان داد که در این مکان بایستم و به هر سیاه و سفیدی

ص: 55

1- [نگاه کن: الغدير 424/1 - 438].

اعلام کنم: (أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيَّيَّ وَخَلِيفَتِي وَ الْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي) [همانا علی بن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه من و امام پس از من است]. و از جبرئیل در خواست کردم که از خدا بخواهد که این مسئولیت را از دوش من بردارد؛ زیرا می دانستم که متقیان اندکند و آزار دهندگان من فراوانند، و بسیاری کسان که ملازمت فراوان من با علی و شدت رویکرد من به او را سرزنش می کنند تا به جایی که مرا «اُذُن» [گوش] نامیدند و در این باره خداوند این آیه را نازل کرد: (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيُقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (1)

[از آن ها کسان هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او آدم خوش باوری است» بگو: «خوش باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسان از شما که ایمان آورده اند!» و آن ها که رسول خدا را آزار می دهند عذاب دردناکی دارند!].

اگر بخواهم می توانم نام آنان را فاش سازم و آنان را به شما معرفی کنم، لیکن من با مخفی کردن نامشان آبرویشان را نمی ریزم و خداوند جز به تبلیغ من درباره علی رضایت نداد.

(فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ إِمَامًا وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ، مِمَّا ضَرَّ حُكْمُهُ جَائِزٌ قَوْلُهُ. مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ صَدَّقَهُ. إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَ عَلِيٌّ إِمَامُكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِي مِنْ صَدِّقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. لَا حَلَالَ إِلَّا مَا حَلَّلَهُ اللَّهُ وَ هُمْ وَلَا حَرَامٌ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ هُمْ فَصَلُّوهُ فَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ وَ تَقَلَّتْهُ إِلَيْهِ. لَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَ لَا تَسْتَكْفُوا مِنْهُ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ. لَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَهُ وَ لَنْ يَغْفِرَ لَهُ حَتَّمْ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ وَ أَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا

ص: 56

نُكْرًا أَبَدَ الْآبِدِينَ. فَهُوَ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مَا نَزَلَ الرَّزْقُ وَبَقِيَ الْخَلْقُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ. قَوْلِي عَنْ جِبْرَائِيلَ عَنِ اللَّهِ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ).

[ای مردم! این واقعیت را بفهمید؛ زیرا خداوند او را ولی و امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همگان واجب کرده است حکمش لازم الاجرا و سخنش برابر حق است، کسی که با او مخالفت کند ملعون و آن که تصدیقش کند مرحوم است. بشنوید و فرمان ببرید؛ چرا که خداوند مولای شما و علی امام شماست، و پس از او تا روز قیامت امامت در فرزندان من از نسل وی می باشد. حلالی نیست جز آن چه را که خداوند و رسولش حلال کرده اند و حرامی نیست جز آن چه را که خدا و رسول و آنان (امامان) حرام کرده اند.

هیچ علمی نیست مگر آن که خداوند در من گرد آورده است، و من به او انتقال داده ام از وی گمراه نشوید و از روی تکبر از او سرباز نزنید؛ اوست که به حق هدایت می کند (1) و به آن عمل می کند. هر که وی را انکار کند توبه اش پذیرفته نمی شود و خداوند او را نمی آمرزد. خداوند حتماً چنین می کند و وی را تا ابد عذابی سخت خواهد کرد. او برترین مردم پس از من است تا آن گاه که روزی نازل شود و مخلوقات باقی باشند هر که با او مخالفت کند ملعون است. این سخنان را جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل کرده است؛ پس هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده است] (2).

محکومات قرآن را دریابید و از متشابهات آن پیروی نکنید، هیچ کس آن را

ص: 57

-
- 1- [و خداوند در سوره یونس، آیه 35 می فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى)؛ آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟!]
 - 2- [خداوند در سوره حشر، آیه 18 می فرماید: (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ) و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از خدا بپرهیزد].

برای شما تفسیر نخواهد کرد جز آن که من دستش را گرفته و بازویش را بالا برده ام و به شما اعلام کرده ام که (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَهَذَا - فَعَلَيْ - مَوْلَاةٌ، و موالسته عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ) [هر که من مولای اویم پس این - علی - مولای اوست، و موالات وی از جانب خداوند بر من نازل شده است].

آگاه باشید که من پیام خداوند را رساندم آگاه باشید که آن را ابلاغ نمودم آگاه باشید که آن را به گوش مردم رساندم آگاه باشید که آن را توضیح دادم [و سپس فرمود:] (لَا تَحِلُّ أَمْرُهُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ) [فرمانروایی بر مردم، پس از من بر هیچ کس غیر از او جایز نیست].

سپس او را به طرف آسمان بالا برد تا پای او در کنار زانوی پیامبر صلی الله علیه و اله قرار گرفت و فرمود: (مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَوَاعِي عِلْمِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيَّ مَنْ آمَنَ بِي وَ عَلَيَّ تَفْسِيرِ كِتَابِ رَبِّي) [ای گروه مردم! این «علی» برادر و وصی و ظرف علم من و جانشین من بر ایمان آورندگان به من و بر تفسیر کتاب پروردگار من است].

و بنا بر روایتی فرمود: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ الْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ اغْضِبْ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ) خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار، و انکار کننده اش را لعنت کن و بر کسی که حقش را انکار می کند غضب کن].

(اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ فِي عَلِيِّ الْيَوْمِ أَكْمَلْتَ لَكُمْ دِينَكُمْ بِأَمَّتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ كَانَتْ مِنْ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ).

إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَ كَوْنِهِ صَفْوَةَ اللَّهِ بِالْحَسَنِ فَلَا تَحْسُدُوا فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَ تَزِلَّ أَقْدَامُكُمْ فِي عَلِيِّ نَزَلَتْ سُورَةُ (وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ التُّورِ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمَسَ وَجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نُلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ) التُّورُ مِنَ اللَّهِ فِيَّ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ

مَعَاشِرَ النَّاسِ سَ يَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَيْمَةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ وَ إِنَّ اللَّهَ وَ أَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمُ إِنَّهُمْ وَ أَنْصَارُهُمْ وَ اتَّبَاعُهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ سَ يَجْعَلُونَهَا مُلْكًا وَ اغْتِصَابًا فَعِنْدَهَا يُفْرَغُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ وَ (يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ...) [بار خدایا! تو برای آشکار کردن امامت علی آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) (1) را نازل کردی؛ پس هر که به وی و به فرزندان من از صلب او اقتدا نکند، اعمالش باطل و در دوزخ جاودان خواهد بود. همانا ابلیس، آدم را با این که برگزیده خدا بود به خاطر حسادت از بهشت بیرون کرد؛ پس حسادت نکنید که اعمالتان باطل شده و قدم هایتان لغزش می یابد. سوره (وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ) (2) (به عصر سوگند، * که انسان ها همه در زیانند) درباره علی نازل شده است.

ای جماعت مردم! به خدا و رسولش و به نوری که با او نازل شده است (3) ایمان آورید (مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمَسَ وَ جُوهَا فَتَرَدَّهَا عَلَى أَذْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ) (4) (پیش از آن که صورت هایی را محو کنیم سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آن ها را از رحمت خود دور سازیم همان گونه که اصحاب سبت - گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل - را دور ساختیم). نور (نازل شده) از جانب خدا در من، سپس در علی و پس از وی در نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است.

ای مردم! به زودی پس از من امامانی که مردم را به آتش دعوت می کنند و روز قیامت یآوری ندارند خواهند آمد که خداوند و من از آن ها بیزاریم، آن ها و یاوران و

ص: 59

1- مائده : 3

2- در کتاب الدرّ المنثور 6 : 392 [622/8] از طریق ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است: «آیه: (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) درباره علی و سلمان نازل شده است.

3- [در سوره اعراف آیه 157 آمده است (... فَأَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (... پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند آنان رستگارانند)]

4- نساء : 47

پیروانشان در درک اسفل از دوزخ هستند، و پس از مدتی کوتاه، غاصبانه، خلافت، چهره سلطنت می یابد. در آن هنگام است که به حساب شما پرداخته می شود ای دو گروه انس و جن (1). و (يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَمْتَصِرَانِ ...) (2) (شعله هایی از آتش بی دود و دودهایی متراکم بر شما فرستاده می شود؛ و نمی توانید از کسی یاری بطلبید).

2- حافظ حاکم حَسْكَانِي، ابو القاسم، متوفای بعد از (490) (3)

3- حافظ ابو القاسم بن عساکر، شافعی متوفای (571) (4)

4- ابو عبدالله فخرالدین رازی، شافعی، متوفای (606) (5)

5- جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (911) (6)

6- قاضی شوکانی، متوفای (1250) در تفسیر خود: «فتح القدير» (7).

7- سید شهاب الدین آلوسی، شافعی بغدادی، متوفای (1270) (8)

8- شیخ سلیمان قندوزی حنفی، متوفای (1293) (9).

9- شیخ محمد عبده، مصری، متوفای (1323) (10).

سخن نهایی

وسعت دهندگان در نقل وجوه دیگری برای نزول آیه تبلیغ ذکر کرده اند. تا جایی که ما می دانیم اولین کسی که این وجوه را ذکر کرده، طبری در کتاب

ص: 60

1- در سورة الرحمن آیه 31 آمده است: (سَدِّ نَفْرُغٌ لَّكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ) به زودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن و گویا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عبارت (فَعِنْدَهَا يَنْفَرُغٌ لَّكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ) به این آیه اشاره دارد.

2- الرحمن : 35

3- شواهد التنزیل [1 / 255 ، ح 249]

4- تاریخ مدینه دمشق [237/12]

5- التفسیر الكبير 3: 636 [49/12]

6- الدر المنثور 2: 298 [116/3]

7- فتح القدير 3: 57 [60/2]

8- روح المعاني 2: 348 [192/6].

9- ینابیع المودّة: 120 [119/1]، باب 39

«تفسیر» (1) خود است. سپس دیگران از وی پیروی کرده اند و فخر رازی (2) آن ها را به نُه وجه رسانده است و آن چه را ما در این کتاب ذکر کردیم وجه دهم قرار داده است.

وجوه ده گانه ای را که فخر رازی در تفسیر خود (3) بر شمرده - و نصّ غدیر را وجه دهم قرار داده! - همگی مرسله و بی سند بوده، گویندگانشان معلوم نیستند؛ از این رو در تفسیر نظام الدین نیشابوری (4)، این وجوه به «قیل» [یعنی: «گفته شده»]، که بیانگر نامعلوم بودن گوینده آن هاست [نسبت داده شده و روایت نصّ در ولایت را وجه نخست قرار داده و سند آن را به ابن عباس، براء بن عازب، ابو سعید خُدَری و محمد بن علی علیهما السلام رسانده است. و عجیب آن است که طبری با آن که قدیمی تر و آشنای به این مسائل است از اصل آن را ذکر نکرده است. او هر چند حدیث ولایت را نیز ذکر نکرده است لیکن در کتابی مستقل، از بیش از هفتاد طریق این حدیث را روایت کرده است.

نتیجه: این وجوه قابل اعتماد نبوده و صلاحیت رویارویی با احادیث معتبر را ندارند

پایان سخن:

اشاره

قرطبی در کتاب «تفسیر» خود (5) در ذیل آیه: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) گفته است:

خداوند روی رافضی ها را سیاه بگرداند که می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را با این که مردم به آن نیاز داشتند و بر او وحی شده بود، پنهان کرد [و به مردم ابلاغ نکرد].

ص: 61

-
- 1- جامع البیان : مج 4: ج 6: 307
 - 2- التفسیر الکبیر 3: 635 [49/12]
 - 3- همان
 - 4- غرائب القرآن [194/6]
 - 5- الجامع لأحكام القرآن 6: 157/6/242

وقسطلانی در «ارشاد الساری» (1) بر این تهمت افزوده [زاد ضَعْفًا عَلٰی اِیَّالَةٍ] (2) و گفته است:

شیعه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله برخی مطالب را از روی تقیّه پنهان کرده است (3)

ای کاش این دو مدرکی برای این تهمت خود به شیعه ارائه می کردند. شیعه هرگز به خود جرأت نمی دهد که به پیامبر صلی الله علیه و آله، پنهان کردن مطلبی را که تبلیغ آن بر وی واجب بوده نسبت بدهد مگر برای، تبلیغ زمان معینی وجود داشته باشد که در این صورت نیز هرگز تبلیغ زود هنگام آن، به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نخواهد شد. اگر این دو در گفته اصحاب خویش پیرامون آیه مورد بحث - از جوه ده گانه ای که فخر رازی بر شمرده است - دقت کنند، بر گوینده مطلبی که به شیعه نسبت دادند، دست می یابند؛ چرا که برخی از اهل سنت می گویند: این آیه، پیرامون جهاد نازل شده است؛ زیرا پیامبر گاهی از تشویق منافقان بر جهاد خودداری می کرد!

برخی از آن ها نیز گفته اند: این آیه آن گاه که پیامبر از عیب نهادن بر خدایان بت پرستان ساکت ماند نازل شده است!

و شخص سوّمی گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله آیه تخییر را از زنان خود پنهان کرد؛ یعنی آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ ...) (4) [ای پیامبر! به همسرانت بگو...] که به

ص: 62

1- ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری 7 : 101 [210/10]

2- [ضرب المثل : «ضِعْتُ عَلٰی اِیَّالَةٍ» مثلی است به معنای بلیّۀ علی أُخْرٰی (بلایی بر بلایی). «اِیَّالَةٍ» به معنای بار هیزم است. و «ضِعْتُ» به معنای مستی گیاه است که تر و خشک مخلوط هستند؛ نگاه کن : مجمع الأمثال 524/1]

3- [همان گونه که مشاهده می شود وی تهمت تقیّه کردن پیامبر را نیز افزوده است، با این که نزد ما تقیّه در پیامبر راه ندارد بلکه در سایر معصومان قابل جریان است]

4- أحزاب: 28

گفته آن ها پیامبر از ترس این که زنانش دنیا را برگزینند این آیه را بر آنان آشکار نساخت! بنابراین، وجوه، نزول آیه مورد بحث از این حکایت می کند که پیامبر از بیان آن چه که برای آن به رسالت برگزیده شده خودداری کرده است! و هرگز پیامبر عظمت و قداست چنین نکرده است.

(وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمَنَّ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ) (1)

[و آن، مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است! و ما می دانیم که بعضی از شما (آن را) تکذیب می کنید!]

2- اِکْمَالِ دینِ با ولایت

از آیاتی که در روز غدیر درباره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده این آیه است: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (2) [امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم].

همه امامیه بدون استثنا بر نزول این آیه پیرامون نص غدیر پس از بیان ولایت مولا امیر المؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا با واژه هایی در ربار و روشن اتفاق نظر دارند. این آیه نصی آشکار است که صحابه آن را شناختند و عرب آن را فهمید و هر کسی که خبر به او رسید بدان احتجاج کرد [و آن را حجت و دلیل بر ولایت علی علیه السلام قرار داد]. بسیاری از علمای تفسیر و امامان حدیث و حافظان آثار از اهل سنت در این مطلب با امامیه همراهند. اعتبار و دقت عقلی همین دیدگاه را همراهی می کند. نقل موجود در تفسیر رازی (3) از

ص: 63

1- حاقه: 48-49

2- مائده: 3

3- التفسیر الکبیر 3: 523 [139/11]

اصحاب آثار این دیدگاه را تقویت می کند؛ گفته است:

آن گاه که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد پس از نزول آن تنها هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز زندگی کرد...

و تاریخ نویسان از اهل سنت (1) نوشته اند: وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوازدهم ماه ربیع الأول بوده است.

حال با توجه به دیدگاه اهل سنت در تاریخ وفات پیامبر، گویا در رقم هشتاد و دو روز [که از فخر رازی نقل شد] مسامحه ای رخ داده است؛ زیرا پس از اخراج روز غدیر و روز وفات یک روز بر هشتاد و دو افزوده می شود. و به هر حال این دیدگاه از دیدگاه نزول این آیه در روز عرفه - که در صحیح بخاری و صحیح مسلم (2) و کتب دیگر آمده - به حقیقت نزدیک تر است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه بر عدد مذکور [هشتاد و دو روز] بیش از ده روز افزوده می شود. علاوه بر آن که نزول آیه اِکمال در روز غدیر خم با روایات فراوانی که چاره ای جز خضوع در برابر مفاد آن وجود ندارد، تأیید می شود؛ به عنوان نمونه:

1- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفای (310).

وی در «کتاب الولاية» به سند خود از زید بن ارقم، نزول آیه اِکمال در روز غدیر خم درباره امیر المؤمنین علیه السلام را روایت کرده است. این حدیث پیش از این نقل شد (3)

2- حافظ ابن مردویه اصفهانی، متوفای (410).

ص: 64

1- نگاه کن: تاریخ الکامل 2: 134 [9/2 حوادث سال 11 هـ]؛ تاریخ ابن کثیر 6: 332 [البداية والنهاية، 6/365، حوادث سال 11 هـ]

وی این تاریخ را در وفات پیامبر مشهور دانسته است؛ السيرة الحلبیة 3: 382 [353/3]

2- صحیح بخاری [4/1600، ح 4145]؛ صحیح مسلم [5/517، ح 3، کتاب تفسیر]

3- در ص 55 - 60 از این کتاب

وی از طریق ابو هارون عبدی از ابو سعید خُدَری روایت کرده است: این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا نازل شده است، آن گاه که به علی فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ).

سپس آن را از ابو هریره روایت کرده و در آن آمده است: آن روز دوازدهم ذی الحجّه بوده است؛ یعنی هنگام بازگشت حضرت از حجّه الوداع (1).

3- حافظ ابو نعیم اصفهانی، متوفای (430) (2).

4- حافظ ابو القاسم حاکم حسکانی، متوفای بعد از (490) (3).

5- حافظ ابوالقاسم بن عساکر شافعی دمشقی، متوفای (571) (4).

6- أخطب الخطباء خوارزمی، متوفای (568) (5).

7- جلال الدین سیوطی، شافعی متوفای (111) (6).

و افراد فراوان دیگری که به نزول آیه اِکمال در روز غدیر درباره ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام، تصریح کرده اند (7).

با این همه، شگفتنا که آلوسی در «روح المعانی» (8) گفته است:

شیعه از ابو سعید خُدَری روایت کرده است که این آیه پس از سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی کَرَم الله وجهه در غدیر خم : (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ) نازل شده است. پس از نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالٍ

ص: 65

1- تفسیر ابن کثیر: 2: 14

2- نگاه کن به کتاب وی: ما نزل من القرآن في عليّ [ص 156].

3- شواهد التنزیل [201/1، ج 211].

4- الدرّ المنثور 2: 259 [19/3]

5- المناقب: 80 و 94 [ص 135، ح 52 و ص 156 ح 184]

6- الدرّ المنثور 2: 259 [19/3]

7- مانند خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود 8: 209 و ابن مغزالی شافعی در کتاب مناقب علیّ بن ابی طالب [ص 18، ح 24].

8- روح المعانی 2: 249 [61/6]

الدِّينِ وَإِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - (بَعْدِي) [الله اکبر بر کامل شدن دین و تمام شدن نعمت، و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من]. و مخفی نماند که این از بافته های شیعه است، و پیش از هر چیزی، رکیک بودن خبر بر دروغ بودن آن گواهی می دهد.

ما احتمال نمی دهیم که آلوسی بر طریق های حدیث و راویان آن دست نیافته باشد و جهل قبیح وی سبب شده باشد که روایت را تنها به شیعه نسبت بدهد، بلکه انگیزه های درونی وی، سبب پنهان کردن این حقیقت روشن و هیاهوی وی شده است و او گمان نمی کرد که در آینده کسی که از کتاب ها و روایات اهل سنت آگاهی، دارد وی را پای میز محاکمه بکشد.

آیا کسی هست که از این شخص بپرسد چرا روایت را تنها به شیعه اختصاص دادی در حالی که امامان حدیث و رهبران تفسیر و حاملان تاریخ از غیر شیعه نیز آن را روایت کرده اند؟

سپس بپرسد که چرا سند حدیث را به ابو سعید منحصر کردی در حالی که ابو هریره و جابر بن عبدالله و مجاهد و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز آن را روایت کرده اند؟!

آن گاه بپرسد که به چه دلیل حدیث را رکیک دانسته و آن را گواه بر دروغ پردازی شیعه قرار دادی؟! آیا رکاکت در لفظ آن است؟ در حالی که لفظ آن، بسان دیگر احادیث نقل شده است و از هر گونه پیچیدگی و ضعف أسلوب و تکلف در بیان یا تنافر در ترکیب [رمندگی واژه ها] تهی است و بر اساس قواعد عربی می باشد. و یا رکاکت در معنای آن وجود دارد؟ در حالی که معنای آن نیز هیچ گونه راکتی وجود ندارد.

مگر این که آلوسی بگوید هر آن چه که در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت

می شود و هر فضیلتی که به وی نسبت داده می شود، همگی به جهت این که فضیلت او را بیان می کنند، رکیک هستند! و این دیدگاه همان دیدگاه ناصبی بودن [و دشمنی ورزیدن با علی علیه السلام] است که شخص را در گودال هلاکت فرو می برد

(كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * وَمَا يَدْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (1)

[چنین نیست که آن ها می گویند آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است! * هر کس بخواهد از آن پند می گیرد؛ و هیچ کس پند نمی گیرد مگر این که خدا بخواهد].

3- عذاب واقع

از جمله آیاتی که پس از نصّ غدیر نازل شده، این آیه از سوره معارج است :

(سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) (2)

[تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! * این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند * از سوی خداوند صاحب فضایل و مواهب]

شیعه به نزول این آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام باور دارد و در کتاب های تفسیر و حدیث برای گروه زیادی از اهل سنت نیز اثبات شده است.

مرحوم علامه الله در الغدیر (3) (29) نفر از علمای اهل سنت را بر شمرده است از آن جمله است:

1- حافظ ابو عبید هروی متوفای (223، 224) در مکه

ص: 67

1- مدّثر: 54 - 56.

2- المعارج: 1 - 3

3- [الغدیر 460/1 - 471].

وی در کتاب تفسیر خود «غریب القرآن» روایت کرده است: «آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را می باید تبلیغ کرد و خبر آن در مناطق گوناگون پیچید، جابر (1) بن نضر بن حارث بن کلدی عبدی نزد حضرت آمد و گفت: از جانب خداوند ما را به شهادت بر وحدانیت خداوند و رسالت خود و نماز و روزه و حج و زکات فرمان دادی و ما پذیرفتیم ولی به این مقدار بسنده نکردی تا این که بازوی پسر عمویت را گرفتی و وی را بر ما برتری بخشیدی و گفتی: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ) آیا این گفته از تو است یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمود: (وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنْ اللَّهِ) [سوگند به خداوند یگانه که این سخن از جانب اوست].

آن گاه جابر به سوی مرکب خود رفت و با خود می گفت: خدایا اگر آن چه محمد می گوید حق است پس بر ما از آسمان سنگ بیار یا ما را به عذابی سخت گرفتار کن!

هنوز به مرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر سرش فرو آورده و از دُبرش خارج شد و وی را به هلاکت رساند و این آیه را نازل کرد:

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) (2) [تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد].

2- ابوبکر یحیی قرطبی (3) متوفای (567).

ص: 68

1- در روایت ثعلبی که علما بر نقل آن اجماع دارند نام او «حارث بن نعمان فهري» نقل شده است. و بعید نیست که نام جابر بن نضر که در این روایت آمده درست باشد زیرا در روز جنگ بدر امیر المؤمنین علیه السلام به فرمان رسول خدا، «نضر» پدر جابر را که اسیر شده بود به قتل صبر کشت (با قطع دست و پا زجرکش کرد) و مردم در آن روزگار تازه از کفر خارج شده بودند [و هنوز رسوبات آداب جاهلیت و کفر در میان آن ها رایج بود] از این رو بر اساس انتقام های مرسوم جاهلی، آتش کینه ها میان آن ها بر افروخته بود.

2- معارج: 1

3- الجامع لأحكام القرآن [181/18]

(وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) (1)

[اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست) امت هایی پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند؛ وظیفه فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار نیست].

نگرشی در حدیث

دوست و دشمنی که به نقل این حدیث اشکالی متوجه کرده باشد، نیافتیم؛ هر کسی که رجال ثقه این حدیث را مشاهده کرده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده است، به جز ابن تیمیه (2) در «منهاج السنّة» (3) که در ابطال این حدیث وجوهی را که از عیوب و بیماری های درونی وی خبر می دهد برشمرده است و این روش، عادت وی در هر مسأله ای است که هنگام معارضه و مخالفت با فرقه های گوناگون مسلمین در آن اظهار مهارت می کند. ما شبهات وی را به اختصار ذکر کرده و پاسخ می دهیم:

شبه نخست: از یک سو به اجماع، داستان غدیر در بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حجّة الوداع رخ داده است و از سوی دیگر در حدیثی آمده است: چون داستان غدیر در مناطق گوناگون منتشر شد، حارث (4) نزد پیامبر آمد، و او در

ص: 69

1- عنکبوت: 18

2- ابن تیمیه بر انکار ضروریات عادت و بر ایراد و نقد بر مسلمین و کافر شمردن و گمراه دانستن آن ها جرأت دارد؛ از این رو از آغاز ظهور سخنان خلاف اجماع وی تاکنون، علمای بزرگ اهل سنّت وی را هدف تیرهای جرح و نقد خویش قرار داده اند. برای آشکار شدن این مطلب، سخن شوکانی در کتاب البدر الطالع 2: 260 [شماره 515] بس است: «محمد بخاری حنفی - متوفای (841) - به بدعت گزار بودن و سپس تکفیر وی تصریح کرده است. وی در مجلس خود گفته است: هر کسی که به ابن تیمیه لقب شیخ الاسلام بدهد، بدین وسیله کافر خواهد شد»

3- منهاج السنّة 4: 13

4- حارث بن نعمان فهری؛ نگاه کن به پانوشت دوم ص 71.

مکه در سرزمین ابطح بوده است [پس براساس این روایت، داستان سائل در مکه رخ داده است] در حالی که طبع حال اقتضا می کند که این ماجرا در مدینه رخ داده باشد؛ پس سازنده روایت [داستان سائل] به تاریخ داستان غدیر جاهل بوده است.

پاسخ: اول: در روایت حلبی در «سیره» (1)، و سبط بن جوزی در «تذکره» (2) و شیخ محمد صدر العالم در «معارج العلی» آمده است: آمدن سائل در مسجد بوده است [البته این سخن در صورتی پاسخ شبهه یاد شده است که مراد از مسجد، مسجد مدینه باشد]. حلبی نیز تصریح کرده که آمدن سائل در مدینه بوده است لکن این سخنان از ابن تیمیّه پنهان مانده و در ردّ جازمانه روایت، شتاب کرده است.

دوم: چشم پوشی این شخص از حقایق، لغوی یا تعصّب کورکورانه وی که میان او و حقایق پرده های ظلمانی افکنده است او را در این گرداب فرو برده است؛ از این رو پنداشته است که واژه «ابطح» به پیرامون مکه اختصاص دارد. در حالی که اگر به کتاب های حدیث و لغتنامه ها و کتاب های ویژه شناسایی اماکن و کتاب های ادبیات (3) مراجعه می کرد متوجه می شد که نگارندگان این کتاب ها تصریح کرده اند که: واژه «ابطح» هر مسیر سیلی است که دارای سنگریزه و شن باشد آن گاه در مقام اشاره به برخی مصادیق «بطحاء مکه» را بر شمرده اند.

ص: 70

1- السيرة الحلبیة [274/3].

2- تذكرة الخواصّ [ص 30]

3- نگاه کن: صحیح بخاری 1 : 181 [2/556، ح 1459]؛ و 1 : 175 [1/183، ح 470]؛ صحیح مسلم 1 : 382 [3/154، ح 430 و 432، کتاب الحجّ]؛ و 1 : 382 [3/155، ح 433، کتاب الحجّ]؛ و 2 : 213 و 215 و 222؛ [معجم البلدان، 1/444 و 446 و 450]؛ لسان العرب؛ 2 : 3 : 236 [1/428]؛ صحاح اللغة، جوهری [1/356]؛ شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام، اثر میبذی: [ص 197] دیوان شریف رضی : 191 و 194 و 198 و 205 و 274/1 و 250 و 255 و 256 .

و می فهمید که واژه «بطحاء» بر هر مسیر سیلی که دارای ویژگی یاد شده، باشد گفته می شود و هیچ مانعی ندارد که در اطراف دیگر مناطق و پیرامون دیگر بیابان ها نیز، «أبطح» وجود داشته باشد.

شبهه دوم: به اتفاق اهل علم سوره معارج مکی است؛ از این رو ده سال یا بیشتر پیش از واقعه غدیر نازل شده است.

پاسخ: قدر مسلم از اجماع یاد شده این است که مجموع سوره مکی است نه این که همه آیاتش مکی می باشد؛ از این رو ممکن است که خصوص این آیه مدنی باشد و در بسیاری از سوره های دیگر نیز مشابه این وجود دارد.

شبهه سوم: این آیه به سبب آن چه که مشرکان در مکه گفته بودند نازل شده است، و در آن جا به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آن ها، عذاب بر آن ها نازل نشده است؛ چرا که خداوند می فرماید: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (1) [ولی (ای پیامبر)! تا تو در میان آن ها هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند].

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان نازل نشدن عذاب بر مشرکان در مکه و نازل نشدن عذاب بر این مرد در داستان مورد بحث وجود ندارد؛ زیرا افعال خداوند بر اساس حکمت ها تغییر می یابد؛ از آن جا که خداوند می دانسته که برخی از مشرکان مکه مسلمان خواهند شد یا از صلب آن ها فرزندان به وجود خواهد آمد، آن ها را عذاب نکرده است و گرنه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به هدف مورد نظر نمی رسید

ص: 71

1- أنفال: 33 [می توان گفت که، آیه درباره مسلمان گناه کار است لیکن کسی که مرتد شده و بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته و به منظور همآورد خواهی (تحدی) و کوچک شمردن، مطلب درخواست عذاب کرده بر خداوند است که در عذابش شتاب کند].

و از آن جا که خداوند سبحان این حکمت را در این شخصی که با آن سخن خود از این هدایت به ضلالت پیشین برگشته مشاهده نکرده است - چنان که نوح علیه السلام همین ویژگی را در قوم خود یافته و گفته است: (إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلْدُوْا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا) (1) [چرا که اگر آن ها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنی و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!] - ریشه فساد وی را با عذاب مورد تمنایش برکنده است.

و وجود پیامبر صلی الله علیه و آله رحمتی است که از امت اسلامی عذاب را دور می کند، لیکن رحمت کامل آن است که موانع حرکت از راه روشن و وسیع اسلام برداشته شود؛ و بدین جهت خداوند سبحان آن شخص خبیث را به دلیل مخالفتش با امر خلافت تثبیت شده از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، ریشه کن کرد و از راه برداشت؛ چنان که حضرت در جنگ ها و غزواتش ریشه های فساد و گمراهی را با شمشیر برنده خویش بر می کند و کسانی را که سرکشی کرده و امیدی به ایمان آوردنشان نداشت، نفرین می کرد و دعایش مستجاب می شد:

در «صحیح مسلم» (2) به سند خود از ابن مسعود روایت شده است: چون که قریش کار را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دشوار ساخته و عصیان و نافرمانی کرده و در اسلام آوردن کندی کردند فرمود: (اللَّهُمَّ اَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبِ بَعِ يُوْسُفَ) [خداوندا مرا بر آنان با هفت (سال قحطی) مانند هفت (سال قحطی) یوسف یاری کن].

پس خشکسالی گریبان گیر آنان شده و همه چیز کمیاب شد تا به آن جا که لاشه گندیده و مردار می خوردند تا به حدی که یکی از آن ها از شدت گرسنگی

ص: 72

1- نوح: 27

2- صحیح مسلم 2: 468 [342/5] ح 39، کتاب صفة القيامة والجنة والنار

میان خود و آسمان بخار و دودی مشاهده کرد و آیه: (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ) (1) [پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد...] به همین داستان اشاره دارد. این داستان را بخاری (2) نیز روایت کرده است.

ساقه و در کتاب «إصابة» (3) به نقل از بیهقی (4) از طریق مالک بن دینار روایت شده است: هند بن خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار حَکَم [حَکَمَ بن أَبِي العاص بن أُمَيَّة پدر مروان] می گذشت که حَکَم با انگشت خود به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کرد [مسخرگی می کرد]، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را به این حالت دید فرمود: (اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ وزغاً) [خدایا او را به رعشه و لرزه بدن گرفتار کن]. در این هنگام بود که روی زانوهایش آهسته به جلو خزید [و به لرزش و رعشه بدن گرفتار آمد و نفرین رسول خدا کارگر شد].

شبهه چهارم: اگر این داستان درست، بود نشانه ای [بر عظمت و قدرت خداوند] بسان داستان اصحاب فیل بود و مانند داستان اصحاب فیل، انگیزه های فراوانی بر نقلش وجود می داشت. و از آن جا که نویسندگان کتاب های روایی و تفسیر و سیره نویسان و مانند آن ها این داستان را به کلی نقل نکرده اند - به جز این سند غیر قابل قبول - معلوم می شود که داستانی دروغ و بی اساس است.

پاسخ: مقایسه کردن این داستان که داستانی - که شخصی بوده و نبود آن خَلَّی در جامعه ایجاد نمی کند و در پس آن اهداف فراوانی برای پنهان کردنش وجود، دارد آن گونه که خود نصّ غدیر را به دست فراموشی سپردند - به واقعه اصحاب فیل -

ص: 73

1- دخان: 10

2- صحیح بخاری 2: 125 [4/1730، ح 4416].

3- الإصابة 1: 346

4- دلائل النبوة [240/6]

حادثه بزرگی که جزء معجزات نبوی شمرده شده و در آن، گروه فراوانی در برابر دید جهانیان نابود شدند و گروهی نیز که برترین امتها بودند نجات یافته و مقدساتشان پابرجا ماند همچنين خانه ای که محلّ طواف امتها و مقصد حُجّاج که در آن روزگار بزرگ ترین مظهر از مظاهر پروردگار بوده، محفوظ مانده است - در فراوان بودن انگیزه های نقل، آن گزافه گویی آشکار است؛ زیرا به حکم ضرورت، انگیزه ها در داستان نخست به مراتب کمتر از انگیزه ها در داستان دوم است. چنان که این تفاوت را میان معجزه های پیامبر آشکارا می توان مشاهده کرد؛ برخی معجزات تنها با خبرهای واحد نقل شده اند برخی از حدّ تواتر گذشته اند و برخی نیز میان مسلمان ها اتّفاقی هستند بدون این که نیاز به سند داشته باشد منشأ این گونه، اختلاف ها تفاوتِ عظمت معجزات یا امور همراه با آن ها بوده است.

و اما ادّعی این تیمّه مبنی بر این که طبقات نویسندگان نامی از این حدیث نبرده اند، گزافه ای دیگر است؛ زیرا گفتیم که نویسندگان اعم از ائمّه علم، اهل تفسیر، حافظان حدیث و ناقلان تاریخ که در کتاب ها فضایل بی شماری برای آن ها گرد آوری شده و علمای فراوانی از آن ها تعریف کرده اند، این حدیث را روایت کردند.

و تاکنون برای من مراد وی از عبارت: «هذا الإسناد المنکر» [این سند سند نامأنوس و ناشناخته] روشن نشده است؛ زیرا این حدیث تنها به صحابی بزرگ حذیفه بن یمان (1)، و سفیان بن عیینه - که امامت وی در علم و حدیث و تفسیر، و نیز ثقه بودن او در روایت معروف است (2) ختم می شود.

ص: 74

-
- 1- نگاه کن: صحیح مسلم، [5/411، ح 24، کتاب الفتن] التقریب ابن حجر: 82 [1/156 شماره 183]؛ تهذیب التهذیب [2/193]
 - 2- تذکرة الحفاظ 1: 161 شماره 249؛ وفيات الأعیان [2/319، شماره 267].

لیکن ابن تیمیہ سند این حدیث را مُنکر دانسته و متن آن را مورد مناقشه قرار داده است؛ چرا که هیچ یک با روش فاسد و ویژگی های ناهنجار وی همخوانی ندارد.

شبهه پنجم: از این حدیث بر می آید که حارث یاد شده، به خاطر اقرار به اصول پنجگانه اسلام مسلمان بوده است، و ضروری است که هیچ مسلمانی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عذاب نشده است.

پاسخ: این حدیث همان گونه که مسلمان بودن وی را اثبات می کند ارتداد وی را نیز به جهت ردّ سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیک در آن چه که از سوی خداوند به آن خبر داده اثبات می کند و عذاب الهی در حین مسلمان بودن بر وی نازل نشده، بلکه پس از کفر و ارتداد بدان مبتلا شده است؛ چرا که وی پس از شنیدن سخن پیامبر در نبوت حضرت شک کرد.

علاوه بر آن که در میان مسلمان ها نیز کسانی بوده اند که به جهت تجرّی بر صاحب رسالت، مبتلا به عذاب الهی شده اند که به حدیث آن در پاسخ شبهه سوّم اشاره شد. و مسلم در «صحیح» (1) خود از سلمة بن اکوع روایت کرده است: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه السلام با دست چپ غذا می خورد و پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «كُلْ بِيَمِينِكَ» [با دست راست غذا بخور]

پاسخ داد: نمی توانم. [پیامبر او را نفرین کرد و] فرمود: «لَا اسَّ تَطَعْتَ» [هرگز نتوانی] و [چون با پیامبر لجبازی کرد] از آن پس دیگر دست راستش را نتوانست به طرف دهانش بالا ببرد.

ص: 75

1- [صحیح مسلم 259/4، ح 107، کتاب الأشربة].

شبهه ششم: حارث بن نعمان در بین صحابه شناخته شده نیست و ابن عبدالبرّ در «استیعاب»، و نیز ابن منده و ابونعیم اصفهانی، و ابوموسی، در تألیفات خود پیرامون نام های صحابه از وی نام نبرده اند؛ از این رو وجود چنین کسی مشکوک بوده و برای ما مسلّم نیست.

پاسخ کتاب های نگاشته شده پیرامون، صحابه عهده دار ذکر نام تمام آن ها نمی باشند؛ هر نویسنده ای بر اساس توان و اطلاع خود برخی از آن ها را گرد آوری کرده است آن گاه نویسندگان بعدی بر اثر جستجو در لابه لای کتاب ها و آثار بر نام های جدیدی دست یافته اند و بر آن ها افزوده اند(1)؛ از این رو انکار یک شخص به مجرد نبودن نام وی در چنین کتاب هایی، خارج از انصاف و به دور از قوانین بحث و مناظره است.

علاوه بر آن که به احتمال زیاد نویسندگان کتاب های پیرامون صحابه، به جهت ارتداد اخیر وی نامی از او نبرده اند.

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ) (2)

[بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می کنند!]

ص: 76

1- نگاه کن : الإصابة [2/1 - 4]

2- لقمان : 20

از چیزهایی که حدیث غدیر را جاودانه و منتشر ساخته است و مفاد آن را تحقّق بخشیده و ثابت نگه داشته عبارت است از: عید قرار دادن روز غدیر و برپا کردن جشن و سرور در آن، عبادت و راز و نیاز در شب آن، و نیز زیاد انجام دادن کارهای خیر و دستگیری از ضعفها و توسعه بر خود و اهل و عیال و پوشیدن زینت و لباس های نو.

و هر زمان که جامعه دینی به این حالات توجه کند، طبعاً به جست و جوی اسباب آن ها و پرس و جواز شئون آن ها می پردازد؛ پیرامون راویان آن ها تفحص می کند و یا دست کم در اثر شرکت در مراسم به طور اتفاقی بر ناقلان و راویان این حادثه اطلاع می یابد. و هر سال این امر موجب تجدید خاطره و توجه خاص گروه های مختلف جامعه به واقعه حادثه غدیر می شود و در نتیجه اسناد واقعا به هم پیوسته و طرق نقل آن حفظ و متن واقعه برای یکدیگر خوانده شده و اخبار آن تکرار می شود.

آن چه که برای کاوشگر این عید به روشنی آشکار می شود، دو مطلب است:

مطلب نخست: این عید اختصاص به شیعیان، ندارد گر چه آنان به این عید علاقه ویژه ای دارند بلکه دیگر فرقه های مسلمان ها نیز با آنان در عید دانستن این روز شریکند.

ابو ریحان بیرونی در کتاب «الآثار الباقية عن القرون الخالية» (1) آن را از

ص: 77

أعياد اهل اسلام بر شمرده است.

و ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل» (1) می نویسد :

امیر المؤمنین علیه السلام در شعر خود از روز غدیر خم یاد کرده و این روز، روز عید و گردهمایی گردیده است؛ زیرا در این روز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را به این جایگاه بلند اختصاص داده و او را بدان مشرف ساخته است ، نه دیگران را .

و نیز می گوید:

معنایی که برای واژه «مولی» درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله اثباتش ممکن باشد همان معنا را رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام قرار داده و این مقامی بس والا و منزلتی بلند و مرتبتی بالاست که تنها به او نه غیر او اختصاص داده است ؛ از این رو، آن روز ، عید و موسم شادمانی دوستداران علی علیه السلام گردیده است (2).

و از چندین جای کتاب «وفیات» (3) ابن خلکان بر می آید که بر نامگذاری این روز به عنوان عید میان مسلمانان اتفاق نظر وجود دارد.

و مسعودی پس از ذکر حدیث غدیر می گوید :

اولاد علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می دارند (4).

و نیز ثعالبی در «ثمار القلوب» (5) پس از شمردن شب غدیر از شب های بزرگ و مشهور نزد امت اسلام، می گوید:

شب غدیر شبی است که در فردای آن ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بر بالای پالان شتران خطبه خواند و در خطبه خویش فرمود : (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذْ مَنْ خَذَلَهُ)؛ از

ص: 78

1- مطالب السؤل: 53 [ص 16]

2- مدرک پیشین : 56

3- وفیات الأعیان 1 : 60 : 223 [180/1، شماره 74؛ 230/5 شماره 728]

4- التنبيه والأشراف: 221 [ص 221 - 222]

5- ثمار القلوب : 511 [ص، 636 شماره 1068]

این رو شیعیان این شب را بزرگ داشته و در آن به عبادت می پردازند.

و یکی از دلیل های عید بودن غدیر آن است که شیخین [ابوبکر و عمر] و زنان پیامبر و دیگر صحابه به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را به امیر مؤمنان علی علیه السلام تبریک گفتند ، و تبریک گفتن از ویژگی های اعیاد و شادی ها است.

مطلب دوّم: تاریخ برگزاری این عید از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تاکنون است و آغاز آن، روز غدیر در حجّة الوداع است؛ آن گاه که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خلافت امیر مؤمنان علیه السلام را اعلام کرد و جایگاه حکومت او را از جهت دینی و دنیوی بر همگان آشکار ساخت و مقام بلند دینی اش را برای آنان بیان کرد.

موقعیت آن روز مشهود (روزی که بسیاری آن را درک کردند) هر مسلمانی را شاد می سازد؛ زیرا در این روز مخزن، شریعت و محلّ تابش احکام نورانی، اسلام بر هر مسلمانی آشکار می شود و چه روزی بزرگ تر از این روز؟ روزی که راه واضح سنّت ها آشکار شد، راه هموار بر همگان روشن گشت ، دین ، کامل گردید و نعمت تمام شد و قرآن با صدای بلند این مطلب را ذکر کرده است [تا بر کسی پوشیده نماند].

از این رو رسول گرامی صلی الله علیه و آله به تمامی حاضران در آن صحنه که در میان آن ها شیخین [ابوبکر و عمر] بزرگان قریش و سران انصار بودند، و نیز به زنان خود دستور داد تا بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده و آن جایگاه بزرگ را به ایشان به جهت مفتخر شدن به منصب ولایت و مقام امر و نهی در دین خدا تبریک گویند

حدیث نهیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان]

امام محمّد بن جریر طبری در «کتاب الولاية» حدیثی را به سند خود از زید بن ارقم نقل کرده که در پایان آن چنین آمده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! بگوئید: ما بر اعماق جانمان با تو پیمان می بندیم و با زبان های خویش با تو میثاق بسته و دست در دستان تو می نهیم و قول می دهیم که ماجرا را بدون تغییر و تحریف به اولاد و اهل خویش برسانیم و تو را بر این امر گواه می گیریم و گواهی خداوند کفایت می کند.

بگوئید آن چه را به شما گفتم و به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان تبریک بگوئید و بگوئید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) (1) [ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمت ها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما (به این ها) راه نمی یافتیم].

همانا خداوند هر صدا و خیانت هر خائنی را می داند؛ (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (2) [پس هر کس پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان شکسته است؛ و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته، وفا کند بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد].

بگوئید آن چه را که موجب خوشنودی خداوند از شماست؛ پس (إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ) (3) [اگر کفران کنید، خداوند از شما بی نیاز است].

زید ابن ارقم می گوید: در این هنگام مردم هم صدا با هم گفتند: آری شنیدیم و امر خدا و رسولش را با جان و دل اطاعت می کنیم و از جمله اولین کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بیعت کردند، ابوبکر، عمر عثمان، طلحه، زبیر و بقیة مهاجرین و انصار و سپس سایر مردم بودند و این بیعت ادامه داشت تا ظهر که پیامبر نماز ظهرین را در یک وقت خواند و سپس بیعت تا شب ادامه داشت تا این که نماز مغرب و عشاء را در یک وقت خواند و همچنان بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه پیدا کرد.

ص: 80

1- أعراف : 43

2- فتح : 10

3- زمر : 7

مورّخ ابن خاوند شاه (1) نگارنده کتاب «روضه الصفا» پس از ذکر حدیث غدیر در کتابش می گوید: سپس رسول خدا در خیمه ای که مختص به او بود نشست و به امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد تا در خیمه دیگری بنشیند و به همه حاضران امر کرد تا به امیر مؤمنان در خیمه اش تبریک بگویند و چون تبریک گفتن مردم به پایان رسید پیامبر به زنان خویش امر فرمود فرمود تا به سوی علی علیه السلام رفته و به او تبریک گویند و آنان چنین کردند و از جمله صحابه که به او تبریک، گفت عمر بن خطاب بود که گفت: «هنیئاً لك يا ابن ابي طالب أصبحت مولاي و مولی جميع المؤمنین والمؤمنات» [مبارک باد بر تو ای پسر ابی طالب که مولای من و مولای تمام مردان و زنان مؤمن گردیدی] خصوص تبریک گفتن شیخین [ابوبکر و عمر] را عدّه زیادی از بزرگان، حدیث تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنت که نمی توان آنان را دست کم گرفت نقل کرده اند. گروهی آن را از باب، ارسال مسلّم، مرسلّاً (2) نقل کرده و گروهی دیگر آن را با اسناد صحیح که رجال ناقل آن همگی تقه هستند نقل کرده اند که اسناد آن در نهایت به افراد مختلفی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مانند: ابن عباس ابو هریره براء بن عازب و زید بن ارقم می رسد.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدیر (3) نام (60) نفر از کسانی را که تبریک گفتن شیخین را روایت کرده اند بر شمرده که از آن جمله است.

احمد بن حنبل پیشوای حنبله متوفای (241) (4)

2- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفای (310)، در کتاب تفسیرش (5)

3- حجّة الإسلام ابو حامد غزالی متوفای (505) (6)

ص: 81

1- تاریخ روضه الصفاء، جزء دوم از مج 1: 173 [541/2] عبد الرحمن دهلوی در مرآة الأسرار و دیگران بر این کتاب اعتماد کرده و از آن مطالبی نقل کرده اند.

2- [یعنی آن را مطلبی مسلّم و قطعی دانسته و از این رو مرسله و بدون سند ذکر کرده اند؛ و این بدان با معناست که این حدیث مسلماً از پیامبر صادر شده است و نیاز به بررسی سند ندارد].

3- [ر. ك: الغدیر 510/1 - 527]

4- مسند احمد 4: 281 [355/5]، ج 1801.

5- تفسیر طبری 3: 428

6- سرّ العالمین : 9 [ص 21]

4- ابو الفتح أشعري شهرستانی متوفای (548)(1)

5- فخر الدین رازی شافعی متوفای (606)(2)

6- جلال الدین سیوطی، متوفای (911)(3)

بازگشت به آغاز سخن

همانا این تبریک به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله، بوده و دست بیعت دادن با بهجت و شادی رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده است؛ چرا که فرمودند: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ) [حمد خدایی را که ما را بر تمام جهانیان برتری بخشید].

علاوه بر نزول آیه کریمه در این روز که بر اكمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از آن چه واقع شده، تصریح دارد.

و طارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه کریمه صحّه گذاشت و گفت: «لو نزلت فینا هذه الآية لاتخذنا یوم نزولها عیداً» [اگر چنین آیه ای (4) در دین ما نازل می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم] (5) و در آن مجلس احدی از حاضران منکر سخن او نشد و از عمر [اعمالی صادر شد که گویا این سخن را پذیرفته و منکر آن نشده است].

تمام این ها تحقیقاً نشان می دهد که این، روز جایگاه بلند و افتخار آمیزی پیدا کرده بطوری که موقعیت آن موجب شادی حضرت ختمی مرتبت و

ص: 82

1- الملل و النحل، چاپ شده در حاشیة الفصل ابن حزم 1 : 220 [الملل و النحل 145/1]

2- التفسیر الکبیر 3: 636 [49/12]

3- در جمع الجوامع آن را روایت کرده است آن گونه که در کنز العمال 6: 397 [133/13] ح 36420 آمده است.

4- یعنی آیه: (الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ...)

5- ائمه پنجگانه حدیث این داستان را نقل کرده اند: مسلم [در صحیح خود 517/5، ح 3، کتاب التفسیر] و مالک؛ و بخاری و ترمذی

[در سنن خود 233/5، ح 3043 و 3044]؛ و نسائی [در سنن خود 420/2، ح 3997]

أئمه هدى عليهم السلام و پیروان مؤمن ایشان گردیده و ما از عید گرفتن آن روز، مقصودی جز این نداریم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی که فرات بن ابراهیم کوفی در قرن سوم به اسنادش از امام صادق علیه السلام از پدرش و ایشان از پدرانش آن را نقل کرده، به این جایگاه بلند اشاره کرده، آن جا که می فرماید: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: (يَوْمَ غَدِيرِ حُمِّ أَفْضَلُ أَعْيَادِ أُمَّتِي وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فِيهِ بِنَصْبِ أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِمًا لِأُمَّتِي يَهْتَدُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِي، وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ وَ أَنْتُمْ عَلَى أُمَّتِي فِيهِ النَّعْمَةُ، وَ رَضِيَ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (1) [روز غدیر خم از بهترین اعیاد امت من است، و آن روزی است که در آن خداوند - که نامش بلند است - به من فرمان داد که برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پیشوا بر امتم نصب نمایم تا پس از من به واسطه او هدایت شوند. و آن روزی است که خداوند در آن، دین را کامل، و نعمت خویش را بر امت من تمام کرد، و آیین اسلام را برای آنان پسندید].

پس از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز امیر مؤمنان علیه السلام به پیروی از ایشان این روز را به عنوان عید قرار داد، و در سالی که روز جمعه و غدیر در یک روز اتفاق افتاده بود، به خواندن خطبه پرداخت و در بخشی از آن خطبه فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَمَعَ لَكُمْ - مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ - فِي هَذَا الْيَوْمِ عِيدَيْنِ عَظِيمَيْنِ كَبِيرَيْنِ... عُدُّوا رَحِمَتَكُمْ اللَّهُ بَعْدَ انْقِصَاءِ مَجْمَعِكُمْ بِالتَّوَسُّعِ عَلَيَّ عِيَالِكُمْ وَالْبِرِّ بِإِخْوَانِكُمْ وَالشُّكْرِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ مَا مَنَحَكُمْ وَ أَجْمَعُوا يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَكُمْ وَ تَبَارُوا يَصِلُ اللَّهُ الْفَتْكُكُمْ وَ تَهَادُوا نِعَمَ اللَّهِ كَمَا مَنَّاكُمْ بِالثَّوَابِ فِيهِ عَلَيَّ أَصَدَّ عَافِ الْأَعْيَادِ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ إِلَّا فِي مِثْلِهِ وَ الْبِرِّ فِيهِ يُثْمِرُ الْمَالَ وَ يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَ التَّعَاطُفُ فِيهِ يَقْتَضِي رَحْمَةَ اللَّهِ وَ عَطْفَهُ وَ هَيِّئُوا لِإِخْوَانِكُمْ وَ عِيَالِكُمْ عَن فَضْلِهِ بِالْجُهْدِ مِنْ جُودِكُمْ وَ بِمَا تَنَالَهُ الْقُدْرَةُ مِنْ اسْتِطَاعَتِكُمْ وَ أَظْهَرُوا الْبِشْرَ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ السُّرُورَ فِي

ص: 83

مُلَاقَاتِكُمْ...» (1) [ای گروه مؤمنان! همانا خداوند در این روز دو عید بزرگ را برای شما جمع کرده است. این روز را عید بگیریید خدا شما را رحمت کند. پس از پراکنده شدن تنان به توسعه و گشایش بر خانواده خویش پردازید و به برادران دینی خویش نیکی کنید و شکر خدا را به خاطر آن چه که بر شما منت نهاده به جا آورید، و جمع شوید تا خداوند پراکندگی شما را جمع نماید و به یکدیگر نیکی کنید تا مهربانیتان به هم رسیده و تقویت شود و نعمت های خدا را به یکدیگر هدیه دهید همان طور که خداوند به واسطه ثواب های زیاد در آن بر شما منت نهاده که ثواب ها در آن چندین برابر اعیاد قبل و بعد آن است و نیکی در این روز سبب زیاد شدن مال و طول عمر می شود و مهربانی به یکدیگر در آن سبب رحمت خداوند و عطف او می شود و با کوشش خود برای برادران دینی و اهل خویش هر قدر که توان دارید از فضایل آن فراهم کنید و شادی را در میان خویش و در ملاقات ها نمایان سازید و با چهره باز یکدیگر را ملاقات کنید...]

همچنین سایر ائمه اطهار علیهم السلام این روز را عید گرفته و به تمام مسلمین دستور داده اند تا این روز را عید بگیرند و فضایل این روز و ثواب نیکی در این روز را نشر کرده اند در «تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی» (2) در سوره مائده به اسنادش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که راوی می گوید گفتم فدایت شوم! آیا برای مسلمین عیدی با فضیلت تر از عید فطر و عید قربان و روز جمعه و روز عرفه وجود دارد؟ راوی می گوید: امام در جواب من فرمودند: (نَعَمْ أَفْضَلُ لَهَا وَ أَعْظَمُهَا وَ أَشْرَفُهَا عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَهُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي أَكْمَلَ اللَّهُ فِيهِ الدِّينَ وَ أُنزِلَ عَلَي نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا)....» [بله با فضیلت ترین

ص: 84

1- مرحوم شیخ طوسی آن را به اسنادش در مصباح المتهجد: 524 [ص 698] ذکر کرده است.

2- تفسیر فرات کوفی [ص 117، ح 123]

و بزرگ ترین و اشرف اعیاد اسلامی در نزد خداوند روزی است که خداوند در آن دین را کامل کرد و آیه شریفه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) «امروز دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم» را بر پیامبر نازل کرد.

مرحوم کلینی در «کافی» (1) از علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به امام گفتم: فدایت شوم آیا غیر از عیدین [عید فطر و قربان] برای مسلمین عید دیگری وجود دارد؟ فرمود: (نعم یا حسن! أعظمها و أشرفها) [بله ای حسن! بزرگ ترین و اشرف آن ها] گفتم: کدام روز است؟ فرمود: «یوم نصب أمير المؤمنين عليه السلام عَلَمًا لِلنَّاسِ» [روز نصب امیر المؤمنین به عنوان پیشوای مردم]. گفتم: فدایت شوم چه کارهایی سزاوار است برای ما تا در آن روز به جا آوریم؟ فرمود: «تَصَوْمُهُ يَا حَسَنُ وَ تَكْثِيرُ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَبَرُّهُ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ ظَلَمَهُمْ فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ - صَدَقُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ - كَانَتْ تَأْمُرُ الْأَوْصِيَاءَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانَ يُقَامُ فِيهِ الْوَصِيَّةُ أَنْ يَتَّخَذَ عِيدًا» [ای حسن! در آن روز روزه بگیر و بسیار بر پیامبر و آلش صلوات بفرست و به خدا از کسانی که بر اهل بیت ظلم کردند برائت بجوی و بدان که انبیاء - که درود خدا بر آنان باد - به اوصیای خویش فرمان می دادند تا روزی را که وصی در آن به پا داشته می شود عید بگیرند].

راوی می گوید: گفتم: برای کسی که آن روز را روزه بگیرد چه ثوابی است؟ فرمود: (صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا) [ثواب روزه شصت ماه] (2).

و در روایت دیگر به اسنادش از حسین بن حسن حسینی از محمد بن موسی همدانی از علی بن حسن واسطی از علی بن حسین عبدی (3) از امام صادق علیه السلام

ص: 85

1- کافی 1: 203 [148/4، ح 1].

2- به زودی درباره این ثواب از روایت حفاظ که تمام رجال سند آن تقه می باشند مطالبی بیان خواهد شد.

3- تهذیب الأحکام [143/3 ح 317]

روایت کرده است: (صِيَامُ يَوْمِ غَدِيرِ حُجْمٍ، يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ فِي كُلِّ عَامٍ مِائَةَ حِجَّةٍ، وَ مِائَةَ عُمْرَةٍ مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ، وَ هُوَ عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ ...) [روزه روز غدیر خم در هر سال در نزد خداوند برابری می کند با صد حج و صد عمره که تماماً با اخلاص انجام شده، و مقبول حق واقع شده باشند و آن روز عید بزرگ خداوند است ...].

(مَا عِشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا)!

مادامی که زندگی می کنی روزگار شگفتی هایی به تو نشان می دهد!

نویری و مقریزی می گویند:

این عید را معزّ الدوله علی بن بویه در سال (352) بدعت نهاد. نویری در «نهاية الأرب في فنون الأدب» (1) در بیان اعیاد اسلامی می گوید:

عیدی است که شیعیان بدعت گذاشته اند و آن را عید غدیر نامیده اند، و سبب آن را مؤاخات [عقد اخوت] پیامبر اسلام با علی بن ابی طالب در روز غدیر خم دانسته اند. و روزی که این عید را در آن بدعت نهاده اند، روز هجدهم ذی الحجه است؛ زیرا مؤاخات در سال دهم هجرت در آن روز واقع شده و آن در حجة الوداع بوده است.

آنان شب های آن عید را به نماز سپری کرده و در صبح آن قبل از زوال دو رکعت نماز به جا می آورند و شعارشان در آن پوشیدن لباس نو و آزاد کردن بردگان و نیکی به بیگانگان و قربانی کردن است.

و نخستین کسی که این عید را بدعت نهاد، معزّ الدوله ابوالحسن علی بن بویه بود که ان شاء الله جریان آن را در اخبار او در سال 352 بیان خواهیم کرد. پس از بدعت گذاری شیعه و قرار دادن آن به عنوان سنت، عوام اهل سنت نیز در سال 389 روزی را که هشت روز بعد از عید شیعه قرار دارد به عنوان روز سرور

ص: 86

خویش قرار دادند و گفتند در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر صدیق داخل غار شدند لذا آنان در این روز به اظهار زینت و آیین بندی و روشن کردن آتش پرداختند.

و مقریزی در «خطط» (1) می گوید:

عید غدیر، عیدی مشروع نبوده و احدی از رهبران گذشته امت که مقتدای آن ها بودند، آن را عید قرار نداده است. این عید اولین بار در اسلام در عراق و در زمان حکومت معز الدوله علی بن بویه اعلام شد و او کسی بود که آن را در سال (352) بدعت نهاد و در پی آن شیعه از آن زمان به بعد آن روز را عید قرار داد.

چه می توان گفت درباره مورّخی که از تاریخ شیعه می نویسد، قبل از آن که به حقیقت آن آگاه گردد یا این که او به واقعیت آگاه بوده لکن هنگام نوشتن آن را فراموش کرده، و یا بر اساس نقشه از پیش تعیین شده [الأمر دبر بلیل] از واقعیت چشم پوشی کرده است یا این که او در حالی که نمی داند چه می گوید سخن می راند، و یا دست کم نسبت به گفته خویش بی مبالا است. آیا این مسعودی متوقّای (346) نیست که در «التنبیه و الاشراف» (2) می گوید: «فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او این روز را پاس می دارند»؟ و آیا کلینی راوی حدیث غدیر در «کافی» (3) متوقّای سال (329) نیست؟ و قبل از او فرات بن ابراهیم کوفی مفسّر قرار دارد که راوی حدیث دیگری در کتاب تفسیرش (4) - که نزد ما موجود است - می باشد وی در طبقه مشایخ ثقه الاسلام کلینی است. و پر واضح است که این کتاب ها از جهت تاریخی قبل از آن چه که نویری و مقریزی (سال 352) ادّعا کرده اند، تألیف شده اند.

ص: 87

1- الخطط 2: 222 [1388/1]

2- التنبیه و الاشراف : 221

3- کافی [4/149، ح 3]

4- تفسیر فرات کوفی [ص 117، ح 123]

و آیا این قیاض بن محمد بن عمر طوسی نیست که از عید غدیر در سال (259) خبر داده و گفته است شاهد بوده که امام رضا متوفای سال (203) این روز را عید گرفته است و فضیلت و قدمت آن را بیان می کرده و آن را از پدرانیش و ایشان نیز از امیر مؤمنان نقل کرده اند.

و امام صادق متوفای سال (148) این عید را به اصحابش تعلیم کرده و از سنت های انبیا که روز نصب جانشین خویش را عید قرار می دادند، به آن ها خبر داده است. همانند عادت پادشاهان و امرا که روزهایی را که در آن تخت پادشاهی برپا می شده جشن می گیرند. امامان دین علیهم السلام نیز از زمان های قدیم شیعیان خویش را به اعمال نیک و دعا های مخصوص این روز و اعمال و طاعات ویژه آن دستور می دادند.

این حقیقت عید غدیر است لکن این دو فرد خواسته اند بر شیعه طعن، بزنند و از این رو آن سلف صالح را انکار کرده و آن را بدعت منسوب به معز الدوله قرار داده اند.

(فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَعَلَبُوا هُمَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ) (1)

[در این هنگام، حق آشکار شد؛ و آن چه آن ها ساخته بودند، باطل گشت * و در آن جا (همگی) مغلوب شدند؛ و خوار و کوچک گشتند].

تاجگذاری در روز غدیر

دانستیم که در روز غدیر صاحب خلافت بزرگ برای پادشاهی اسلامی تعیین شد و به ولایت عهدی پیامبر رسید و بدین جهت سزاوار بود بنابر رسم شاهان و امرا تاجگذاری شود ولی چون تاج هایی که از طلا و جواهرات

ص: 88

ساخته می شد از رسوم و مختصات پادشاهان ایران بود و در بین عرب بدلی از آن ها جز عمامه ها نبود و عمامه ها را جز بزرگان و اشراف نمی پوشیدند - و بدین جهت از رسول خدا صل الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «العمائم تيجان العرب» [عمامه ها تاج های عرب] هستند. این روایت را قضاعی و دیلمی نقل کرده اند و سیوطی در «جامع صغیر» (1) آن را روایت صحیح دانسته و ابن اثیر نیز آن را در «نهایه» (2) آورده است - بر این اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روز بر سر مبارک علی علیه السلام عمامه گذاشت و این به نحوی بیانگر عظمت و جلال او بود؛ لذا در آن جمع بزرگ با دست مبارک خویش با عمامه خود که «سحاب» نام داشت، بر سر او تاج گذاشت.

و در این کار اشاره ای است به این که کسی که با این عمامه تاج گذاری شده برای مقامی مانند مقام پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا شده است جز این که او مبلغ دین پیامبر بوده و پس از وی جانشین او است.

در «کنز العمال» (3) از علی علیه السلام روایت شده است: (عَمَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ بِعِمَامَةٍ فَسَدَلَهَا خَلْفِي) [پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم بر سر من عمامه ای گذاشت و یک سر آن را به پشت من انداخت] و در لفظی دیگر: «فسدل طرفها علی منکبی» [یک سر آن را بر دوش من افکند]. سپس فرمود: (إِنَّ اللَّهَ أَمَدَّنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ بِمَلَائِكَةٍ يَعْتَمُونَ هَذِهِ الْعِمَامَةَ) [همانا خداوند مرا در جنگ بدر و حنین توسط فرشتگانی که این عمامه را بر سر داشتند یاری فرمود] و فرمود: (إِنَّ الْعِمَامَةَ حَاجِرَةٌ

ص: 89

1- الجامع الصغیر 2: 155 [193/2 ح 5723]

2- النهایة فی غریب الحدیث و الأثر [199/1]

3- کنز العمال 8: 60 [482/15 ح 41909]؛ و نیز نگاه کن: الرياض النضرة 3: 17 فرائد السمطين 1: 75 باب 12، ح 41؛ الفصول

المهمّة: 41

مَا بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ [عَمَّامه مانع و مرزی است بین کفر و ایمان]

و حافظ دیلمی از ابن عبّاس نقل کرده است: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با سحاب (1) عَمَّامه گذاری کرد به او فرمود: (يا عَلِيُّ الْعَمَائِمُ تيجانُ الْعَرَبِ) (2) [ای علی عَمَّامه ها تاج های عرب هستند]

فایده: ابوالحسین ملطی (3) در «التنبیه و الردّ» (4) می گوید:

سخن آن ها - یعنی رافضی ها-: «علی در سحاب [ابر] است» برگرفته از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام است آن گاه که نزد پیامبر آمد در حالی که عَمَّامه پیامبر را که «سحاب» خوانده می شد بر سر نهاده بود: «قد أقبل عليّ في السحاب» [علی در سحاب آمد]; یعنی در آن عَمَّامه ای که سحاب نام داشت آمد، ولی آنان این سخن را به گونه ای غیر از آن چه که مقصود بوده، تأویل کرده اند

و حلبی در کتاب «سیره» (5) می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله عَمَّامه ای داشت که سحاب نامیده می شد و آن را به علی بن ابی طالب -کرم الله وجهه - پوشاند و گاهی علی - کرم الله وجهه - آن را می پوشید و بر پیامبر وارد می شد و حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: (أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ) [علی در سحاب نزد شما آمد] یعنی در عَمَّامه ای که آن را پیامبر به ایشان هدیه کرده بود.

امینی می گوید: این است معنای آن چه که به شیعه نسبت می دهند که می گوید: «علی در سحاب است» و بر خلاف ادعای ملطی هیچ کس از شیعه آن را به غیر

ص: 90

1- ابن اثیر در نهاییه 2: 160 [345/2] می گوید: «اسم عَمَّامه پیامبر صلی الله علیه و آله سحاب بود».

2- الفردوس بمأثور الخطاب [78/3، ح 4246]

3- محمّد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی شافعی متوفّای (377)

4- التنبیه و الردّ علی أهل الأهواء والبدع: 26 [ص 19].

5- السيرة الحلبية 3: 369 [341/3].

معنایی که مقصود، بوده معنا نکرده است بلکه اهل سنت این جمله را به گونه ای دیگر معنا کرده و به شیعه افتراء بسته اند و خداوند به حساب آن ها رسیدگی خواهد کرد.

پس روز تاجگذاری گرامی ترین روز در اسلام و بزرگ ترین عید دوستداران امیر مؤمنان علیه السلام است هم چنان که این، روز زمان برانگیخته شدن کینه و خشم دشمنان اوست.

(وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلِيهَا غَبْرَةٌ * تَرَاهُهَا قَتَرَةٌ) (1)

[چهره هایی در آن روز گشاده و نورانی است * خندان و مسرور است * و صورت هایی در آن روز غبارآلود است * و دود تاریکی آن ها را پوشانده است].

ص: 91

1- عبس : 38 - 41

سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت

این بحث را به انگیزه نیاز به اثبات صحّت حدیث غدیر و اثبات تواتر آن مطرح نمی‌کنیم؛ زیرا ذات این حدیث و جوهره قائم به نفس آن از هر گونه بحثی بی‌نیاز است.

با وجود این که روایان بسیاری از سندهای این حدیث، روایان دو کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» هستند چه کسی می‌تواند صحّت این حدیث را انکار کند؟

و با توجه به این که هر دور و نزدیکی شاهد این حادثه بوده و آن را روایت کرده و بیشتر نویسندگان، حدیث، تاریخ‌تفسیر و کلام آن را نگاشته‌اند و برخی نیز درباره آن کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند چه معاندی می‌تواند این حدیث را که با صرف نظر از برخی اختلاف‌واژه‌ها تواتر لفظی، دارد و در تفصیلهای تواتر معنوی، و در برخی شؤنش تواتر اجمالی دارد (1)، ردّ کند؟!

ص: 92

1- «[خبر متواتر]: عبارت است از اخبار جمعی که - به لحاظ امتناع عادی توافق آن‌ها بر دروغ - موجب اطمینان به درستی خبر گردد. خبر متواتر به متواتر لفظی معنوی و اجمالی تقسیم می‌شود. به خبری «متواتر لفظی» گفته می‌شود که لفظ یا الفاظ معین آن به حدّ تواتر نقل شده باشد مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر. در متواتر معنوی، خبر با الفاظی مختلف نقل شده لیکن مضمون و معنای همه آن‌ها یکی است؛ اعمّ از آن که آن معنای واحد، معنای مطابقی الفاظ باشد یا معنای التزامی؛ مثل اخباری که درباره شجاعت امیر المؤمنین وارد شده است که الفاظ، گوناگون است ولی از مجموع آن‌ها معنای واحد که شجاعت علی علیه السلام باشد استفاده می‌شود. «متواتر اجمالی» (قدر متیقّن) به خبری اطلاق می‌شود که با الفاظ و مضامینی گوناگون - بر حسب سعه و ضیق دلالت - نقل شده باشد، به گونه‌ای که از مجموع نقل‌ها علم اجمالی به صدور بعضی از آن الفاظ از معصوم علیه السلام حاصل شود؛ مانند این که مضمون یک روایت حجّیت خبر مؤمن، و مضمون روایتی دیگر حجّیت خبر، تقه و مضمون روایت سوم حجّیت خبر عادل باشد که از مجموع این سه مضمون علم به حجّیت خبر عادل - به جهت قدر متیقّن بودن آن - حاصل می‌شود؛ ر.ک: اصول الفقه، مظفر 62/2 63 اصطلاحات الأصول، مشکینی / 142 - 143؛ فرهنگ فقه فارسی 648/2 - 649]

مرحوم علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير (1) (43) نفر از کسانی که قائل به صحّت و تواتر این حدیث اند را بر شمرده است؛ برخی از آن ها از این قرارند:

1- حافظ ابو عیسی، ترمذی، متوفای (279).

وی در کتاب روایی خود پس از ذکر حدیث غدیر گفته است: «هذا حدیث حسن صحیح» (2) [این روایت، حدیثی حسن و صحیح است].

2- حافظ ابن عبد البرّ قرطبی، متوفای (463).

وی در کتاب «استیعاب» (3) پس از ذکر حدیث مؤاخاة [برادری علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] و دو حدیث ولایت و غدیر گفته است: «هذه كلها آثارٌ ثابتةٌ» [تمام این روایات، آثاری ثابت هستند].

3- فقیه ابو الحسن بن مغازلی، شافعی متوفای (483).

وی در کتاب «مناقب» (4) - پس از نقل حدیث از استاد خود ابوالقاسم فضل بن محمد اصفهانی - گفته است:

ابو القاسم بر این باور است که این روایت، حدیثی صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 93

1- [نگاه کن : الغدير 1/543 - 572]

2- سنن ترمذی 2 : 298 [5/519، ح 3713].

3- الاستیعاب 2: 373 [قسم سوّم / 1098 - 1100 شماره 1855]

4- مناقب علی بن ابي طالب علیه السلام [ص 27، ح 39].

است، و حدود صد نفر از جمله عشره مبشّرة آن را روایت کرده اند. و آن، حدیثی ثابت است و هیچ اشکالی ندارد این فضیلت ویژه علی علیه السلام است و هیچ کس با وی در آن شریک نیست

4- حجّة الاسلام ابو حامد غزالی، متوفّای (505). وی در کتاب «سرّ العالمین» (1) می نویسد:

حجّت [برهان و دلیل] پرده از رخ خود برداشته است، و همگان بر متن حدیث از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم اتّفاق نظر دارند. ایشان در بخشی از این خطبه فرموده اند: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ) و عُمَرُ [در مقام تبریک به حضرت علی علیه السلام] گفته است: بَخِّ بَخِّ [به به، خوشا، آفرین].

5- ابن ابی الحدید معتزلی، متوفّای (655). وی در شرح «نهج البلاغه» (2) این حدیث را از روایات همگانی و معروف در فضایل امیر مؤمنان علیه السلام بر شمرده است.

6- حافظ ابن حجر عسقلانی متوفّای (852). وی در کتاب «فتح الباری» (3) می گوید:

و اما حدیث (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ). را ترمذی و نسائی روایت کرده اند، و این حدیث جدّاً دارای طُرُق فراوانی است که ابن عقده در کتابی مستقلّ همه آن ها را گرد آورده است و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن هستند. از امام احمد برای ما نقل شده که گفته است: برای هیچ یک از صحابه به تعداد فضایل علی ابن ابی طالب، فضیلت نقل نشده است.

ص: 94

1- سرّ العالمین: 9 [ص 21]

2- شرح نهج البلاغة 2: 449 [166/9، خطبة 154].

3- فتح الباری 7: 61 [74/7]

7- حافظ جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (911).

وی گفته است: «این حدیث متواتر است» و بسیاری از علمای بعدی، آن را از وی روایت کرده اند.

8- حافظ شهاب الدین بن حجر هیتمی مکی، متوفای (974) (1).

9- سید محمود آلوسی بغدادی، متوفای (1270) (2).

(و تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ) (3)

[و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست . * اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند؛ (زیرا) آن ها تنها از گمان پیروی می نمایند و تخمین و حدس (واهی) می زنند].

ص: 95

1- الصواعق المحرقة : 25 و 73 [ص 42 و 43 و 123]؛ شرح متن الهمزیة فی مدح خیر البریة: 221 [ص 245].

2- روح المعانی 2: 249 [61/6]

3- أنعام: 115 و 116.

(وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ) (1)

[و در میان آن ها (اهل کتاب) طبق آن چه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از هوس های آنان پیروی مکن!]

در این جا گروهی از مردان بزرگ، علم به تواتر حدیث اقرار کرده و منکر آن را سرزنش نموده اند و قبلاً (2) دانستی که از اصحاب کسانی که این حدیث را نقل کرده اند و ما به روایت آنان دسترسی پیدا کردیم (110) نفر می باشند. هرگز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نخواهید یافت که به این حد از یقین و تواتر و ثبوت رسیده باشد.

شمس الدین جزری در خصوص اثبات تواتر این روایت رساله ای جداگانه نوشته و منکر آن را جاهل دانسته است و حَقُّ هم همین است. و فقیه ضیاء الدین مقبلی نیز می گوید: «إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعْلُومًا فَمَا فِي الدِّينِ مَعْلُومٌ» (3) [اگر این حدیث (با این همه مدارک) معلوم نباشد، دیگر در دین چیزی معلوم نخواهد بود].

و بدخشی می گوید: «حدیث صحیح مشهور، و لم يتكلم في صحته إلا متعصب جاحد لا اعتبار بقوله» (4) [این حدیث، صحیح و مشهور است، و به جز شخص متعصب و منکر که اعتباری به سخنانش نیست، درباره صحّت آن بحث نمی کند].

ولی در لابه لای تعصبات و از پس پرده های کینه و عقده، انسان های پستی وجود دارند که جدایی از مولای ما امیرمؤمنان صلوات الله علیه آنان را واداشته

ص: 96

1- مائده: 49

2- در ص 22 از این کتاب.

3- [تعلیق هداية العقول إلى غاية السؤال 2 : 30].

4- نُزْلُ الْأَبْرَارِ : 21 [ص 54]

است که به هر وسیله ای، شده با هیاهو و جوسازی این چشمه زلال را تیره و این اطمینان را متزلزل نمایند.

از این روی یکی منکر صدور حدیث شده است (1)، به این بهانه که علی علیه السلام در آن زمان با پیامبر خدا در حجّ نبوده، بلکه در یمن بوده است. و دیگری صحّت صدر حدیث را انکار کرده می گوید (2): صدر حدیث را اکثر راویان نقل نکرده اند.

و سومی ذیل حدیث را تضعیف نموده (3) می گوید: بدون شک ذیل آن دروغ است و چهارمی (4) در اصل آن خدشه وارد ساخته ولی دعای ملحق به آن را معتبر می داند و می گوید: فقط احمد بن حنبل آن را نقل کرده است و اما دیگران فقط این بخش اخیر: «اللّهم وال من والاه... از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل نموده اند.

در حالی که گفتیم: تواتر و صحّت آن را همه قبول دارند، و علما بدون توجّه به این سر و صداها، نسبت به اعتبار تمام آن تصریح کرده اند؛ لذا در این مسئله اجماع وجود دارد و جای بحث و جدال برای آنان باقی نگذاشته است.

در این جا کسی هست: که یک بار می گوید: علمای ما آن را نقل نکرده اند (5)، و بار دیگر می گوید: از طریق روایت ثقه نقل نشده پس صحیح نیست (6) و برخی از مقلدان متأخر نیز از او تقلید کرده می گویند: «محدّثان ثقه آن را نقل

ص: 97

1- طحاوی در [مشکل الآثار 308/2] و دیگران آن را نقل کرده و جواب داده اند.

2- تفتازانی در مقاصد 290 [274/5]، و برخی از متأخران نیز از او تقلید کرده اند

3- ابن تیمیّه در منهاج السنّة 4: 85.

4- محمّد محسن کشمیری در نجات المؤمنین

5- ابن حزم در المفاضلة بين الصحابة این سخن را گفته است

6- ابن تیمیّه در منهاج السنّة 4: 86 به نقل از ابن حزم در [الفصل 248/4]

نکرده اند» (1) در حالی که همین فرد در جای دیگر کتابش می گوید: این حدیث متواتر است. ما با این افراد طبق فرمایش خدای سبحان (2) جز با سلام برخورد نمی کنیم من نمی دانم که آیا جهل مانع شده که او علمای اصحابش را نشناسد یا از صحاح و مسانید بی اطلاع باشد؟ یا ثقه بودن این شخصیت ها را قبول ندارد؟

فإن كان لا يدري فتلك مصيبةٌ *** وإن كان يدري فالمصيبةُ أعظمُ

[اگر نا آگاه است پس این مصیبتی است و اگر آگاه است (و چنین سخن می گوید) پس مصیبت بزرگ تر است].

و نیز در میان آن ها کسی هست که این سخن را در دهان خود می گرداند که: این حدیث را جز احمد در مسند خود نقل نکرده است (3) و در این کتاب روایات صحیح و ضعیف هر دو وجود دارد گویا این فرد غیر از مسند احمد از سایر آثار اطلاعی ندارد و یا تحقیق و پژوهش در اسناد صحیح و قوی فراوان موجود در، صحاح، مسانید، سنن و مانند آن ها او را بیدار و آگاه نساخته است و گویا او از آثاری که بزرگان در خصوص احمد و مسندش تألیف کرده اند، مطلع نگشته است. و یا سخن سبکی در «طبقات» (4) به گوشش نخورده است که می گوید: «به راستی احمد مسند را تألیف کرد و آن اصلی از اصول این امت است».

و امام حافظ أبو موسی مدینی اصفهانی شافعی متوفای (581) می گوید:

مسند امام احمد اصلی سترگ و مرجعی استوار برای اصحاب حدیث است و آن

ص: 98

1- هر وی نوه میرزا مخدوم بن عبد الباقي در «السهم الثاقبة».

2- در سوره فرقان آیه 63 (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) [و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آن ها سلام می گویند].

3- این را محمد محسن کشمیری در «نجاه المؤمنین» می گوید.

4- طبقات الشافعية 1 : 201 [27/2، شماره 7]

از روایات فراوان و شنیده های بی شمار برگزیده شده است؛ بدین جهت امام و تکیه گاه است و هنگام نزاع و اختلاف ملجأ و مرجع نزاع کنندگان است.

و بر اساس نقل «کنز العمال» (1)، حافظ سیوطی در مقدمه «جمع الجوامع» می گوید:

همه روایات مسند احمد مورد قبول است و روایات ضعیف آن نیز همچون روایات حسن است .

و فرد دیگری پیدا شده می گوید (2) «حدیث غدیر در کتاب های «صحاح» نقل نشده است». غافل از آن که ترمذی در «صحیح» خود، و ابن ماجه در «سنن» خود و دارقطنی با چند طریق و ضیاء الدین مقدسی در «المختارة» و... آن را نقل کرده اند.

و از همین جا ارزش کلام فردی که با استدلال به عدم نقل آن در صحیحین صحت آن را خدشه دار می سازد، معلوم می شود (3).

و شخص دیگری (4) نیز آمده و صحتش را تأیید و حُسنش را اثبات و اجماع جمهور اهل سنت درباره آن را نقل کرده و می گوید:

چه بسیار حدیث صحیح است که هر دو شیخ [بخاری و مسلم] آن را نقل ننموده اند.

نو ما می گوئیم: حتی حاکم نیشابوری کتاب قطوری که حجمش کمتر از صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) نیست به نام «مستدرک الصحیحین» نگاشته است و در موارد بسیاری با روایاتی که ذهبی در «ملخص» ذکر کرده، توافق دارد. و شما در شرح حال علماء مستدرک های دیگری را درباره صحیحین مشاهده می کنید.

ص: 99

1- کنز العمال 1: 3 [10/1].

2- حسام الدین سهارنبوری در «مرافض الروافض»

3- قاضی عضد ایچی در مواقف [ص 405] و تقنازانی در شرح المقاصد [274/5]

4- شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی در «الصراط السوي في مناقب آل النبي»

و حاکم نیشابوری در «مستدرک» می گوید: (1)

بخاری و مسلم و یا یکی از آن دو نگفته است که هر حدیثی را که آن دو نقل نکرده اند، صحیح نیست. و من به یاری خدا احادیثی را که روایان آن ثقة هستند و شیخان (بخاری و مسلم) - رضی الله عنهما - یا یکی از آن دو به مثل آن احادیث، استدلال نموده را نقل خواهم کرد.

بخاری می گوید:

هر روایتی را که در جامع آورده ام صحیح است و روایات صحیح دیگری هست که بخاطر طولانی شدن نیاورده ام

و مسلم می گوید:

من همه روایات صحیح را در این جا نیاورده ام بلکه آن بخشی را که اجماعی بوده یاد آور شده ام .

از این رو، نقل نکردن بخاری و مسلم حدیثی را که اجماع بر صحت و تواترش وجود دارد اگر نگوئیم نقص برای آن دو کتاب و نویسندگان آن است سبب خدشه دار شدن آن حدیث نمی شود.

و بر انسان آگاه و بصیر، پوشیده نیست: نخستین کسی که بر خلاف اجماع این حدیث را رد کرده، ابن حزم اندلسی (2) است در حالی که خود می گوید: امت اسلامی بر خطا و اشتباه اجتماع نمی کنند.

و بعداً ابن تیمیّه از او پیروی کرده سخن او را برای خدشه دار ساختن حدیث، مدرک قرار داده و غیر از سخن او ذره ای خدشه در آن نیافته است، به جز سخن خودش که بر آن افزوده و گفته است «از بخاری و ابراهیم حرّانی و از

ص: 100

1- المستدرک علی الصحیحین 1: 2 [41/1].

2- نظر عموم درباره وی را پس از پایان محاکمه و داوری خواهی شناخت

دسته ای از حدیث شناسان نقل شده است که آنان به این حدیث طعنه وارد نموده و آن را ضعیف شمرده اند». غافل از گفتار خودش در «منهاج السنّة» (1) که می گوید:

«ماجرای غدیر در بازگشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع رخ داد، و مردم بر این قضیه اجماع و اتّفاق دارند.

پس از او عدّه ای مانند تفتازانی، قاضی ایجی، قوشجی و سیّد جرجانی، که دوری از حقّ در نظرشان زیبا جلوه کرده از وی تقلید نموده و بر دروغ و افترا افزوده اند (2)، و در ردّ حدیث به دلیل عدم نقل صحیحین اکتفا نکرده و به دروغ ابن تیمیّه در نسبت طعنی که به بخاری و حرّانی داده بسنده نکرده اند - و یا بخاطر بی اعتبار بودن ابن تیمیّه نزد آنان نسبت دادن این مطلب به بخاری و حرّانی خوشایندشان نبوده است - و قاطعانه گفته اند: «ابن داود و ابوحاتم سجستانی بر این روایت خدشه وارد کرده اند».

و به دنبال آن ها ابن حجر پا به عرصه گذاشته و علاوه بر ابوداود و سجستانی واژه «غیرهم» را بر آن اضافه کرده است و آن گاه که هروی به دنیا آمد، سجستانی را حذف کرده و به جای او واقدی و ابن خزیمه را قرار داده است .

او در «السهم الثاقبة» می گوید:

بسیاری از امامان حدیث در صحّت این حدیث خدشه وارد کرده اند؛ مانند، ابوداود واقدی، ابن خزیمه و دیگر ثقات .

ص: 101

1- منهاج السنّة 4 : 13

2- [در متن کتاب ، ضرب المثل : «زاد ضغثاً علی إِبالة» بکار رفته که برای توضیح آن به ص 62 از همین کتاب مراجعه کن]

نمی دانم چه عاملی آنان را نسبت به خدای رحمان گستاخ ساخته است؟! (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) (1) [و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!]

چه بگویم درباره گوینده پرگویی که این نسبت های ساختگی را به امامان حدیث و حافظان سنت می بندد!

آیا یک نفر پیدا نمی شود که از این ها بپرسد مدرک و مرجع شما در این نقل ها و نسبت ها چیست؟ آیا در کتابی مشاهده کرده اند؟ پس آن چه کتابی است و کجاست؟ و چرا نام آن را نمی برند؟ و یا اگر از بزرگان و اعلام روایت می کنند پس چرا سند آن را ذکر نکرده و نام آنان را نمی برند؟

آیا نباید از این ها پرسید که چگونه خدشه و طعن بخاری و هم فکرائش در این حدیث بر گروه انبوه حفاظ و بزرگان و استادان فنّ از قرن اول تا هفتم و هشتم که قرن ابن تیمیّه و مقلّدانش می باشد مخفی مانده؟ و اّحدی لب به آن نگشوده؟ و در هیچ کتاب و مُسندی از آن اثری یافت نمی شود؟ و یا آنان بدان واقف شده اند ولی در بازار حقّ برای آن ارزشی ندیده اند و از این رو بدان توجه نکرده اند؟

گذشته از این ها آیا انکار تواتر آن در چارچوب حقیقت قرار دارد؟ و آیا این سخن که : «شیعه از یک سو بر اعتبار تواتر در ادلّه امامت اجماع دارد و از سوی دیگر به حدیث غدیر با این که خبر واحد است، استدلال می کند» (2) درست است؟

در حالی که خود همین شخص، حدیث را به خاطر نقل هشت نفر از اصحاب

ص: 102

1- طه : 61

2- تفتازانی در المقاصد : 290 [272/5] ، وابن حجر در الصواعق : 25 [ص 42] و مقلّدان این دو نفر

متواتر می‌داند (1) و برخی از اهل سنت تنها نقل چهار نفر از اصحاب را برای تحقّق تواتر کافی می‌دانند و می‌گویند: مخالفت با آن جایز نیست (2)، و به تواتر حدیث: «الأئمة من قریش (3) [امامان از قریش هستند] یقین داشته می‌گویند: این روایت را انس بن مالک و عبدالله بن عمر و معاویه نقل کرده‌اند و جابر بن عبدالله و جابر بن سمره و عبادة ابن صامت نیز آن را نقل به معنا نموده‌اند.

این دیدگاه مشهور آنان در تعریف تواتر، است اما وقتی به حدیث غدیر می‌رسند برای تواتر حدیث سقفی را تعیین می‌کنند که روایت (110) نفر از اصحاب و بلکه بیشتر به آن نمی‌رسد

و از شگفتی‌های روزگار: ابتکار احمد امین در کتاب «ظُهر الاسلام» (4) است که می‌گویند: شیعه حدیث غدیر را از براء بن عازب نقل می‌کند.

و تو خود می‌دانی که سهم روایت براء در نقل علمای اهل سنت از او خیلی بیش از روایات سایر اصحاب است؛ زیرا حدود چهل نفر از علمای برجسته آنان روایت او را نقل کرده‌اند؛ از جمله احمد و ابن ماجه و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه و امثال آنان که بخش عمده‌ای از سندهای آن صحیح و راویانش همه ثقه هستند (5)

ولی احمد امین برای ساقط کردن حجّیت، آن خوش‌داشته که آن را تنها به شیعه نسبت دهد و این برای او شیوه‌ای تازه نیست؛ زیرا وی در صفحات

ص: 103

1- ر.ک: الصواعق: 13 [ص 23]

2- ابن حزم در المُحَلّی [6/9 مسئله 1511] در مسئله عدم جواز فروش آب می‌گویند: «این چهار نفر از اصحاب رضی الله عنهم هستند و این نقل متواتر است و مخالفت با آن جایز نیست».

3- ر.ک: الفصل 4 : 89

4- ظُهر الإسلام : تعلیقه ص 194

5- ر.ک: الغدیر [49/1 - 52].

کتاب های خود بنام «فجر الإسلام»، «ضحی الإسلام»، و «ظهر الإسلام» از این گونه دروغ پردازی ها فراوان دارد.

(كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا *** فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) (1)

[نه ، آن ها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان! سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آن ها فقط دروغ می گویند! * گویی می خواهی بخاطر اعمال و اندوه هلاک کنی آنان ، خود را از غم به این گفتار ایمان نیاورند!].

ص: 104

1- کهف: 5-6

چه بنویسم درباره شخصیتی که همه فقهای عصرش برگمراه کنندگی او اجماع کرده و از او بدگویی نموده و مردم را از نزدیک شدن به او بر حذر داشته اند و به خاطر وجود گمراهی و انحرافات در آثار و تألیفاتش فتوا به سوزاندن آن ها داده اند؛ آن گونه که در «لسان المیزان» (1) آمده است. و آلوسی در تفسیرش از او چنین یاد می کند: «الضالّ المضلّ» (2) [او گمراه و گمراه کننده است].

و چه بگویم درباره نویسنده ای که از دروغ بستن به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله، و از گستاخی نسبت به مقدّسات شرع، نبوی و نسبت دادن هر نوع فحشا و فساد به مسلمانان و طرح سخنان باطل و نظرات، پوچ هیچ باکی ندارد.

و چه بگویم درباره گوینده پرگویی که ریشه سخنانش نامعلوم و نظراتش خارج از کتاب و سنت است و هنگام فتوا دادن به ناحق فتوا می دهد و هنگام حکم کردن دروغ می گوید و مسائلی را به امت اسلامی نسبت می دهد که آنان از آن مبرا هستند و مطالبی به امامان و حافظان مذهب می بندد که از آن بسیار دور می باشند و آثار و نوشته های این شخص نشان دهنده گمراهی او و مؤید نظرات عموم است و اینک نمونه هایی از دیدگاه های او:

در کتاب فقهی خود «المحلّی» (3) می گوید:

مسأله: اگر میان اولیای، مقتول غایب یا صغیر یا دیوانه باشد فقها درباره او اختلاف نظر دارند

ص: 105

1- لسان المیزان 4: 200 [229/4، شماره 5737]

2- تفسیر آلوسی 21: 76

3- المحلّی 10: 482

سپس از ابوحنیفه نقل می کند که وی می گوید «ولّی کبیر حق دارد قاتل را بکشد و منتظر بزرگ شدن بچه های صغیر نماند».

و از شافعی نقل می کند: اگر یکی از اولیای مقتول بزرگ باشد نمی تواند درخواست قصاص کند تا اولیای صغیر او بالغ شوند». آن گاه به شافعی اشکال کرده می گوید: حسن بن علی با وجود این که علی فرزندان صغیر داشت عبدالرحمن بن ملجم را قصاص کرد (و منتظر بالغ شدن آن ها نماند).

و پس از آن می گوید:

قبیح قضیة کشتن ابن ملجم به همان صورت که حنفی ها شافعی ها را تقبیح کرده اند به خودشان بر می گردد؛ زیرا آن ها در این مسأله با مالکی ها توافق دارند و می گویند: هر کس بر اساس رأی و اجتهادش دیگری را بکشد قصاص ندارد. و همه امت اتفاق نظر دارند که عبد الرحمن بن ملجم علی رضی الله عنه را بر اساس اجتهاد و با این باور که عملش صحیح می باشد کُشت و عمران بن حطان شاعر فرقه صُفَریّه (1) در این باره می گوید:

یا ضربةً من تقيٍّ ما أراد بها *** إلا ليلغ من ذي العرش رضوانا

إنّي لأذکره حيناً فاحسبه *** أوفى البرية عند الله ميزانا

[من گاهی درباره ضربتی که انسان پارسا از آن قصدی جز رضای خدا نداشت فکر می کنم و کفه عمل او را نزد خدا از همه مردم سنگین تر می یابم].

ص: 106

1- به ضمّ صاد یا کسر آن ؛ زبیدی در تاج العروس می نویسد: «صفریة گروهی از خوارج هستند . برخی گفته اند منسوب به عبدالله بن صفار است؛ بر این اساس واژه «صفریة» از نسبت های نادر و شاذ خواهد بود و جوهری گفته است: منسوب به رئیس آن ها زیاد بن أصفَر است. و یا به خاطر زردی رنگشان این واژه در موردشان بکار می رود. و یا به خاطر خالی بودنشان از دین به آن ها «صفریة» می گویند که در این صورت باید به کسر صاد خوانده شود؛ می گویند: مردی از آن ها در زندان با رفیقش نزاع کرد و به او گفت: «أنت والله صفر من الدین» و از آن پس صفریة نامیده شدند؛ نگاه کن تاج العروس 99/7؛ الملل والنحل شهرستانی 1 : 137]

و حنفی ها در مخالفت با حسن بن علی همان مذمتی را متوجه خود ساختند که متوجه شافعی ها ساخته، بودند و تیرهایی را که پرتاب کرده بودند به سوی خودشان بازگشت و چاهی را که کنده بودند خود در آن افتادند (1)

با من بیا و از هر مسلمانی می خواهی بپرسیم که آیا این سخن بی دلیل با فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: (قَاتَلَكُ أَشَقَى الْأَخْرَيْنَ) [قاتل تو شقی ترین امت آخر الزمان است] و در عبارتی دیگر: «أشقى الناس» [شقی ترین مردم] و در عبارت سوم: (أشقى هذه الأمة، كما أن عاقرة الناقة، وأشقى ثمود) شقی ترین این امت است همچنان که پی کننده ناقه صالح شقی ترین فرد قوم ثمود بود [سازگاری دارد؟!]

حافظان، برجسته و بزرگان و امامان این حدیث را نقل کرده اند و طبق تعریف ابن حزم برای تواتر این حدیث در حدّ تواتر است؛ از راویان این حدیث است احمد امام حنبلی ها در «مسند» (2)، و نسائی در «خصائص» (3) و ابن قتیبه در «الإمامة و السياسة» (4)، و حاکم در «مستدرک» (5)

و آیا این سخن با این فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام سازگاری دارد؟ آن جا که می فرماید: (أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: أَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ!) [آیا می خواهی از کسی که در روز قیامت گرفتار بدترین عذاب می باشد خبر دهی؟ عرض کرد آری یا رسول الله!]

ص: 107

1- و این مطلب را ابن حجر در کتاب تلخیص الحبیر فی نقل أحادیث الرافعی الکبیر - چاپ هند سال (1303 هـ) - : 416 [46/4] نقل نموده است

2- مسند احمد 4: 263 [326/5]، ح [17857].

3- خصائص امیر المؤمنین : 39 [ص 162، ح 153] و در السنن الکبری [153/5]، ح [8538]

4- الإمامة و السياسة 1: 135 [ص 139]

5- المستدرک علی الصحیحین 3: 140 [151/3]، ح [4679]، و همین طور در تلخیص آن

(قال: فَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَاقِرُ نَاقَةٍ ثَمُودَ، وَ خَاضِبُ لِحْيَتِكَ بِدَمِ رَأْسِكَ) [سخت ترین عذاب روز قیامت برای پی کننده ناقه ثمود و خضاب کننده محاسن تو با خون سرت است].

این روایت را ابن عبد ربّه در «العقد الفرید» (1) نقل کرده است.

و آیا با این فرمایش حضرت صلی الله علیه و اله سازگار است (قَاتِلْكَ شِبْهُ الْيَهُودِ، وَ هُوَ يَهُودٍ) [قاتل تو به یهود شباهت دارد و او خود یهودی است]؟!

این روایت را ابن عدی در «کامل» و نیز ابن عساکر آن گونه که در «ترتیب جمع الجوامع» (2) آمده، نقل کرده اند

ای کاش می دانستم که کدام اجتهاد منجر به قتل امام واجب الطاعه می شود؟!

یا کدام اجتهاد اجازه می دهد که کشتن آن امام را مهریه زنی (3) از خوارج که شقی ترین فرد قبیله مراد عاشقش شده قرار داد؟ و یا در برابر روشن ترین نصّ پیامبر چه جایی برای اجتهاد است؟

و اگر باب چنین اجتهادی باز باشد آن گاه به قتل همه انبیا و خلفا نیز سرایت خواهد کرد، حال آن که ابن حزم هرگز راضی نخواهد شد که قاتل عمر و قاتلان عثمان مجتهد، باشند و ما نیز چنین سخنی نمی گوئیم.

و ای کاش می دانستم که کدامین امت بر معذور بودن عبدالرحمن بن ملجم در این جنایت هولناک اجماع دارد؟

ای کاش او آن ها را به ما نشان می داد (ولی هرگز نمی تواند نشان بدهد)؛ زیرا

ص: 108

1- العقد الفرید 2 : 298 [155/4]

2- كنز العمال 6: 412 [195/13]، ح 36582.

3- ر.ك : الإمامة والسياسة 1: 134 [137/1] ؛ تاريخ طبری 6: 83 [144/5] ؛ المستدرک 3: 143 [154/3]، ح 4690.

از این نقل های دروغین نزد امت اسلامی اثری دیده نمی شود، مگر از خوارج که آن ها نیز از دین خارجند و ابن حزم از آنان پیروی نموده و به شعر شاعرشان، عمران استدلال کرده است.

خدایا! تو خود می دانی که عمران بن حطان کیست؟ و حکمش در بی گناه جلوه دادن ابن ملجم در ریختن خون امام پاک امیر مؤمنان علیه السلام چه ارزشی دارد؟!

گفتار او چه ارزشی دارد تا به آن استدلال شده و پایه و اساس احکام اسلام قرار داده شود؟ و فقیهی همچون ابن حزم در دین چه مقام و جایگاهی دارد؟! آن گاه که از امثال عمران پیروی می کند نظر او را در دین خدا اعمال می کند و به استناد آن با روایات صریح صحیح و ثابت پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله، مخالفت ورزیده، آن ها را ردّ می کند و امت اسلامی را هدف تیرهای دشنام یک فرد خارج از دین قرار می دهد. در حالی که معاصر او قاضی ابوطیب طاهر بن عبد الله شافعی (1) درباره عمران و مذهبش چنین می گوید:

1- إني لأبرأ مما أنت قائله *** عن ابن ملجم الملعون بهتانا

2- يا ضربة من شقي ما أراد بها *** إلا ليهدم للإسلام أركاننا

3- إني لأذكره يوماً فألعنه *** دنياً وألعن عمراناً و حطاناً

4- عليه ثم عليه الدهر متصلاً *** لعائن الله إسراراً وإعلاناً

5- فأنتما كلاب النار جاء به *** نصّ الشريعة برهاناً و تبياناً (2)

ص: 109

1- وی از فقهای شافعی است، ابن خلکان در تاریخ خود 1: 253 [512/2، شماره 307] درباره وی می گوید: «او ثقه راستگو، متدین پارسا، آگاه به اصول فقه و فروع آن، محقق در علم فقه، پاک دل خوش خلق و مذهبی درست داشته و به شیوه فقها شعر می گفته است در آمل در سال (348) متولد و در بغداد در سال (450) وفات یافته است».

2- مروج الذهب 2: 43 [35/2]

[1- به راستی که من از گفتار دروغین تو درباره ابن ملجم بیزار می جویم. 2- وای از آن ضربتی که شقی به قصد انهدام ارکان اسلام زد. 3- من هر روز که آن را به یاد می آورم به آن شخص پست و عمران و حطّان لعنت می فرستم. 4- تا جهان باقی است لعنت های آشکار و پنهان خدا بر او باد 5- و طبق نصّ صریح شرع یعنی برهان قاطع عقل و دلیل محکم کتاب شما دو نفر سگان آتشید].

علاوه بر این ها عمل امام مجتبی علیه السلام در کشتن ابن ملجم و تأیید آن از سوی مسلمانان اعمّ از اصحاب و تابعین - به گونه ای که هر یک از آنان مشتاق بود که خود ابن ملجم را به قتل برساند - نشان می دهد که عمل ابن ملجم ملعون عملی نبوده که اجتهاد در آن راه داشته باشد چه رسد به این که آن را توجیه کرده و عملی نیک بدانیم. و بر فرض اگر اجتهادی نیز بوده آن اجتهاد در برابر نصوص فراوان بوده است.

بنابراین مصلحت عموم مسلمانان اقتضا می کرد که ریشه این جرثومه فساد کننده شود و این وظیفه تک تک مسلمانان بوده است، لکن امام آن زمان و سرور جوانان حضرت امام مجتبی علیه السلام در این فضیلت همچون سایر فضایل بر دیگران پیشی گرفته (و ریشه فساد را کنده) است.

به راستی میان ابن حزم و ابن حجر چقدر فاصله است؛ ابن حزم عمل ابن ملجم را توجیه کرده و حقّ جلوه می دهد و ابن حجر از ذکر نام او در کتاب خود «لسان المیزان» (1) عذر خواهی کرده و او را آدم کش و خون ریز توصیف می کند، و در «تهذیب التهذیب» (2) می گوید: او از بقایای خوارج بوده است.

ص: 110

1- لسان میزان [534/3 شماره 5077]

2- تهذیب التهذیب 7: 338 [297/7]

وی در کتاب «الفِصَل» درباره مجتهدی که خطا می کند می گوید (1):

وعمّاره رضی الله عنه را ابو غادیه یسار بن سیح سلمی کشت. عمّار در بیعت رضوان حضور داشت او از کسانی است که خداوند گواهی داده است که از قلبش آگاه است و آرامش و سکینه در دلش قرار داده و از او راضی است. و ابو غادیه رضی الله عنه او را طبق اجتهادش، کشت گرچه خطا و زیاده روی کرد و چون در اجتهاد، خطا کرده، فقط یک ثواب به او داده می شود.

و ابو غادیه مثل قاتلان عثمان رضی الله عنه نبوده است؛ چون قاتلان عثمان مجال اجتهاد نداشته اند؛ زیرا عثمان نه کسی را کشته بود نه محارب بوده، نه مقاتل و مدافع، و نه زناهی محصنه انجام داده بود و نه مرتد شده بود تا توجیهی برای جنگ با او وجود داشته، باشد بلکه آنان گروهی فاسد و محارب و خون ریز بوده اند که ظالمانه و عامدانه و عالمانه به ملعون هستند ناحقّ خونی را ریختند و آنان انسان هایی فاسق و ملعون هستند.

من برای اجتهاد ابو غادیه که از انسان های بینام و نشان دنیا و افراد پست جامعه و ته مانده عصر پیامبر است معنایی پیدا نکردم. از وی جز با واژه «جُهَنّی» یاد نشده است و در هیچ کتابی مطلبی درباره او که نشان دهنده اجتهاد وی باشد، ذکر نشده است. و به جز نقل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: (دِمَاؤُكُمْ وَ أَمْوَالُكُمْ حَرَامٌ) [خون و مال شما حرام است] و نیز: (لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) [مبادا پس از من کافر شده، گردن یکدیگر را بزنید] چیزی از دانش الهی از او نقل نشده است! و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از او در شگفت بودند که چگونه او با

ص: 111

این که این سخن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شنیده عمّار را می کشد (1) بزرگان دین تا زمان ابن حزم حرفی از اجتهاد ابوغادیه به زبان نیاورده اند.

و از آن گذشته من نمی دانم اجتهاد در برابر سخنان صریح پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمّار چه معنایی دارد؟ منظورم روایت صحیح ثابت و متواتر (2) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره عمّار نیست که می فرماید: (تَقْتُلُكَ أَلْفُهُ الْبَاغِيَةُ) [تورا گروه ستمکار می کشد] و در لفظی (الدَّائِبَةُ عَنِ الطَّرِيقِ) [منحرف از راه حقّ تورا می کشد]. گرچه همین روایت نیز مجالی برای اجتهاد و توجیه قتل او نمی گذارد؛ زیرا قاتلش به هر نحوی که آن را توجیه کند متجاوز به او و منحرف از راه حقّ است و ما اجتهادی را که عدوان و تجاوزی که عقل مستقل آن را قبیح می شمارد، و دین الهی نیز قبیح آن را تأیید می کند را جایز گرداند به رسمیت نمی شناسیم.

و هر چند معاویه هنگامی که عبدالله بن عمر حدیث را برای معاویه نقل کرد و عمرو عاص خطاب به او گفت: ای معاویه! آیا سخن عبدالله را نشنیدی؟ جنایت خود را چنین توجیه یا ردّ کرد: إِنَّكَ شَيْخٌ أَخْرَقَ، وَ لَا تَزَالُ تُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ، وَ أَنْتَ تَرَحُّضُ فِي بَوْلِكَ، أَنْحَنُ قَتْلَنَا؟ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ جَاؤُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَ رِمَاحِنَا» (3) [تو پیرمرد خرفتی هستی دائماً این حدیث را می خوانی، در حالی که خود را با ادرارت شستشو می دهی، مگر ما او را کشتیم (نه ما نکشتیم) بلکه او را علی و یارانش کشتند که به میدان جنگ آوردند و در میان نیزه های ما انداختند]. و نیز با این سخن خود: «أَفْسَدَتْ عَلَيَّ أَهْلَ الشَّامِ، أَكُلَّ مَا سَمِعْتُ مِنْ

ص: 112

-
- 1- الاستيعاب 2: 680 [بخش چهارم / 1725، شماره 3109؛ والاصابة 4: 150 [شماره 881].
 - 2- ابن حجر در الإصابة 2: 512 [شماره 5704] و تهذيب التهذيب 7: 409 [358/7، شماره 665] تواتر این روایت را نقل کرده است.
 - 3- تاريخ طبري 6: 23 [41/5]؛ تاريخ ابن كثير 7: 369 [299/7]، حوادث سال 37هـ].

رسول الله تقوله» [تو اهل شام را علیه من شورانده ای، مگر هر سخنی را که از پیامبر خدا شنیده ای باید بگویی؟!].

عمر و گفت: «قُلْتُهَا وَ لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ، وَلَا أُدْرِي أَنْ صَفَّيْنِ تَكُونُ، قُلْتُهَا وَ عَمَارَ يَوْمَئِذٍ لَكَ وَلِيٍّ، وَقَدْ رَوَيْتَ أَنْتَ فِيهِ مِثْلَ مَا رَوَيْتَ» (1) [آری من گفتم، ولی علم غیب که نداشتم چه می دانستم جنگ صفین اتفاق می افتد. من روزی آن را گفتم که عمار با تو دوست بود و خودت نیز همین روایت را مانند آن چه من نقل کردم، درباره او نقل می کردی].

و نیز منظورم روایت طبرانی از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که فرموده است: (إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ كَمَا نَ إِنُّ سَمِيَّةَ مَعَ الْحَقِّ) (2) [هرگاه میان مردم اختلاف پیش آید، فرزند سمیه (عمار) با حق خواهد بود]، هر چند این حدیث دیگر جای بحث و جدال برای کسی باقی نمی گذارد؛ زیرا بر اساس این روایت، مخالف عمار بدون شک بر باطل است و پس از این روایت صریح و روشن، اجتهادی یافت نمی شود که توجیه گر عمل یاران باطل علیه یاران حق باشد.

آری منظورم این احادیث نیست بلکه منظورم حدیثی است که حاکم «مستدرک» (3) و ذهبی در «تلخیص» با سند خود از عمرو بن عاص نقل و صحّش را تأیید نموده اند.

عمر و عاص می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: (اللَّهُمَّ أُولِعَتْ قُرَيْشٌ بِعَمَارٍ، إِنَّ قَاتِلَ عَمَارٍ وَ سَالِبُهُ فِي النَّارِ) [خدوندا! قریش را از (ویژگی های) عمار آگاه ساختم، به راستی کسی که عمار را می کشد و اموالش را به یغما می برد در آتش است].

ص: 113

1- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2: 274 [27/8 خطبه 124]

2- المعجم الكبير [96/10، ح 10071]

3- المستدرک علی الصحیحین 3: 387 [3/437، ح 5661]؛ و همچنین در تلخیص آن

و نیز حدیثی که در «ترتیب الجمع» (1) از طریق ابن عساکر (2) از «مسند علی علیه السلام» نقل می کند: (إِنَّ عَمَّاراً مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ، يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ، وَقَاتِلُ عَمَّارٍ فِي النَّارِ) [حقیقتاً عَمَّار با حَقِّ است و حَقِّ با اوست، و حَقِّ هر جا برود عَمَّار با حَقِّ است و قاتل عَمَّار در آتش است].

و روایتی که احمد در «مسند» (3) با سند خود با این عبارت نقل می کند: (مَنْ يُعَادِ عَمَّاراً يُعَادِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ يُبْغِضُهُ يُبْغِضُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ يَسُدُّ بِهِ يَسُدُّ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ) [هر کس با عَمَّار دشمنی کند خدای عزوجل با او دشمنی خواهد کرد، و هر کس به او بغض ورزد خدای عزوجل به او بغض خواهد ورزید، هر کس به او دشنام دهد خدای عزوجل به او دشنام خواهد داد].

حال در برابر این روایات صحیح متواتر (4) چه جایی برای اجتهاد ابو غادیه می ماند؟!

و یا چه جایی برای توجیه ابن حزم می ماند که عمل ابو غادیه را نیکو جلوه می دهد؟!

و چه جایی برای نظریه او در باب اجتهاد ابو غادیه و حکمش به برخورداری او از یک ثواب می ماند؟! و حال آن که طبق نص صریح پیامبر گرامی او در آتش است.

آیا بغض و عداوت یا تحقیری بالاتر از قتل یافت می شود؟!

و در کتاب «استیعاب» (5) حاشیه «الإصابة» آمده است:

ابو غادیه دوستدار عثمان بود و او قاتل عَمَّار است و هرگاه می خواست اجازه ورود بر معاویه یا غیر او را بگیرد می گفت قاتل عَمَّار دم در است. و هرگاه از او

ص: 114

1- كنز العمال 7: 75 [538/13] ج 37411.

2- تاريخ مدينة دمشق [622/12].

3- مسند احمد 4: 90 [52/5] ح 16380

4- بنابر مبنای ابن حزم در تعریف تواتر در سایر احادیث

5- الاستیعاب 4: 151 [قسم چهارم: 1725، شماره 3109]

درباره کشتن عمّار پرسیده می شد با بی باکی چگونگی کشتن عمّار را تعریف می کرد.

داستان او برای اهل علم تعجب آور است؛ زیرا خود او از پیامبر روایت می کند: (لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ) [پس از من به کفر باز نگردید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند] با این حال عمّار را می کشد!

این ها همه بیابانگر هدف از پیش طراحی شده او در کشتن عمّار و آگاهی و اطلاعش از روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره قاتل عمّار و بی توجهی به آن و عدم نگرانی و ترس وی از کشتن اوست.

لکن او طبعاً پیرو و نظر امامش معاویه بوده و گفتار او را درباره راویان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار می کند که می گفته: «تو پیرمرد خرفتی هستی که دائماً این حدیث را نقل می کنی در حالی که خود را با ادرارت شستشو می دهی».

تو خود به عمق این سخن و مقدار پایندی گوینده اش به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیرویش از روایاتی که از سرچشمه وحی الهی صادر می شود، از من آگاه تری، و پایه و اساس اجتهاد ابو غادیه نیز در ارتکاب این جنایت بر این قبیل سخنان معاویه و امثال آن نهاده شده است.

و بالاترین مدرک ابن حزم درباره قاتلان عثمان: این است که اجتهاد آنان در برابر این نصّ است: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثٍ: التَّيِّبِ الزَّانِي، وَالنَّفْسِ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكِ لِدِينِهِ الْمُفَارِقِ لِلْجَمَاعَةِ» (1) [ریختن خون مسلمانی که شهادت به کلمه لا-اله الا-الله و رسالت من بدهد جایز نیست مگر به یکی از این سه مورد: زن زنا دهنده شوهردار، قتل نفس و خارج شونده از دینش که از جماعت مسلمین جدا شده است].

ص: 115

1- بخاری [در صحیح خود 2521/6، ح 6484]، و مسلم در صحیح خود 506/3، ح 25]، و... این روایت را نقل نموده اند

ولی او این سخن را درباره قاتل علی علیه السلام، کسانی که با او جنگیدند و قاتل عمّار نمی گوید در حالی که دانستی وضعیّت مقاتلان و قاتلان علی علیه السلام و عمّار همان گونه است که وی در مورد قاتلان عثمان می پندارد

وانگهی طبق قانون و اصل، او آنان نیز در اجتهادشان خطا کرده اند؛ پس چرا آنان نیز مانند عبدالرحمن بن ملجم و امثالش از ثواب برخوردار نباشند؟!

آری او می تواند چنین عذری بیاورد که چون، این قاتل علی و اما آنان قاتل عثمانند!

از این ها که بگذریم همانا نفی مجال اجتهاد در مورد قاتلان عثمان به زعم ابن حزم در اجتهاد مصیب صحیح است ولی اجتهاد خطایی درباره قاتلان عثمان نیز جاری می شود همچنان که نزد وی در موارد مشابه جاری می شود.

و علاوه بر این ها، وی در تحکیم نظریّات فاسد خود گرفتار پرتگاهی شده است که اصلاً خوشایندش نیست و آن دشنام اصحاب است؛ آن جا که می گوید: «آنان افرادی فاسق و ملعونند». در حالی که بیشتر هم مذهبیان او دشنام دهنده اصحاب را گمراه و کافر یا فاسق می دانند و نزد بیشتر امامان، مذاهب دشنام به اصحاب موجب تعزیر و مجازات است دشنام دهنده هر کس و از هر فرقه ای باشد بدون استثنا و این همان اجماع اهل سنّت بر عدالت اصحاب است (1)

خود او در «الفِصَل» می گوید (2):

اگر کسی به اصحاب - رضی الله عنهم - ناسزا گوید و جاهل باشد، معذور است. و اگر برای او حجّت و دلیل اقامه شود ولی باز هم نافرمانی نموده و دست از ناسزا

ص: 116

1- ر.ک: کتاب الصّارم المسلول علی شاتم الرسول: 572 - 592؛ الإحكام في أصول الأحكام آمدی 2: 631 [12/2]: الشرف المؤبّد

112 - 119 [ص 232 - 247]

2- الفِصَل 3: 275

گویی، برنارد فاسق است البتّه به شرطی که معاند نباشد؛ مانند کسی که زنا یا دزدی می کند. و اگر معاند خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله باشد کافر است. نقل شده که عمر رضی الله عنه در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حاطب که مهاجر و بدری بوده گفت: «دعني أضرب عنق هذا المنافق» [یا رسول الله! اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم] حال عمر به خاطر تکفیر، حاطب، کافر، نشد بلکه در اجتهاد خود خطا کرد؛ پس او مجتهد خطا کننده بوده است نه معاند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «آية التَّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ» [نشانه نفاق، بغض ورزیدن به انصار است] و به علی علیه السلام فرموده است: (لا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ) [جز منافق، بغض تو را در دل ندارد]. و نزد ابن حزم مجتهدانی از قماش عبدالرحمن بن ملجم و ابو غادیه کم نیستند که در کتاب «فِصَل» آنان را مجتهد و در اشتباهاتشان مأجور دانسته است؛ می گوید (1):

ما یقین داریم که معاویه رضی الله عنه و همراهانش مجتهد بوده اند و در اجتهادشان خطا کرده اند و از یک پاداش برخوردارند.

و معاویه و عمرو بن عاص را مجتهد دانسته و سپس می گوید (2):

آنان مانند مفتی ها که اجتهاد می کنند در مسائل مربوط به خون اجتهاد کردند و در میان صاحبان فتوا، برخی قتل ساحر و جادوگر را واجب می دانند و برخی خیر. و برخی قصاص انسان آزاد را در برابر برده لازم می داند و برخی خیر. و عدّه ای کشتن مسلمان را در برابر قتل کافر لازم می دانند و برخی خیر حال باید گفت: اگر پای جهل و کوردلی و مغالطه در میان نباشد، چه فرقی میان اجتهاد اهل فتوا و اجتهاد معاویه و عمرو عاص و دیگران وجود دارد؟!

ص: 117

1- ر.ک: الفصل 4 : 161

2- همان 4: 160

پاسخ: میان آنان و اهل فتوا خیلی فرق است؛ زیرا اهل فتوا افرادی هستند که ادله برای آن‌ها مشتبه، شده یا ادله برخی نصّ و برخی ظاهرند هر چند به خاطر اندازه فهم مفتی، باشد یا فتوا دهنده به خاطر صحت طریق نزد او و یا متضافر بودن سند دلیلی را قوی تر از ادله دیگر می بیند و بر اساس آن فتوا می دهد.

و در برابر این، مفتی مفتی دیگر به خاطر، استنباطش دیگر دلیل را تقویت کرده و فتوایی بر خلاف فتوای مفتی نخست صادر می کند؛ بنابراین هر یک از این مفتیان طبق نظر خود و بر اساس تسلیم بودن در برابر کتاب و سنت فتوا می دهد.

حال میان اهل فتوا و کسانی که با علی علیه السلام به جنگ پرداختند تفاوت زیادی وجود دارد؛ آنان فتوایشان بر اساس کتاب و سنت است و اینان اجتهادشان در برابر کتاب و سنت؛ مگر کتاب خدای متعال در میان جامعه اسلامی و در برابر دیدگان امت مسلمان نبوده است؟ کتابی که در آن آیه تطهیر بیانگر عصمت پیامبر و همتایش علی علیه السلام، دختر برگزیده اش و دو فرزندش می باشد. و در آن آیه مباحله که در شأن آنان نازل شده و علی را جان پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده وجود دارد، و آیات دیگری که بالغ بر سیصد آیه (1) بوده و در شأن امام امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده اند.

آیا به نظر شما ممکن است که خدای سبحان از زبان پیامبرش به مردم اعلام کند که اطاعت از علی علیه السلام اطاعت از اوست و معصیت علی معصیت اوست (2)

ص: 118

1- ر.ک تاریخ خطیب 6: 221 [شماره 3275]؛ ابن عساکر [309/12]؛ و ترجمه الإمام علیّ ابن ابي طالب از کتاب تاریخ دمشق - چاپ تحقیق شده - 273/1، ح 322؛ کفایة الکنجی: 108 [ص 231]؛ الصواعق: 76 [ص 127] تاریخ الخلفاء، سیوطی: 115 [ص 161]؛ الفتوحات الإسلامیة 2: 342 نور الأبصار: 81 [ص 164].

2- این روایت را حاکم در مستدرک 3: 121 و 128 [131/3]، ح 4617، ص 139، ح 4641، و ذهبی در تلخیص آن با تأیید صحت، آن نقل نموده اند.

و با این حال میدان برای اجتهاد باز باشد تا به پشتوانه آن با او جنگ شود، یا به قتل برسد یا تبعید، شود یا در انظار عمومی به او دشنام داده شود یا بر منابع مورد لعن قرار گیرد و یا آشکارا علیه او تبلیغات کنند؟!

آیا اندیشه آزاد تو اجازه خواهد داد که حکم کنی اجتهاد در این موارد مانند اجتهاد و اختلاف اهل فتوا در کشتن ساحر و امثال آن است؟ خود ابن حزم در کتاب «فِصَل» (1) می گوید:

اگر مسلمانی برداشتی کند و در آن اشتباه نماید چنان چه حجّتی مخالف نظر او نبوده و حقّ نیز برای او روشن نشده بود او معذور است و یک اجر به او می رسد؛ زیرا به دنبال حقّ بوده است و اشتباه او نیز چون عمدی نبوده براساس سخن خدای متعال: (وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ) (2) [اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می زند، ولی آن چه را از روی عمد می گویند (مورد حساب قرار خواهد داد)]. بخشیده شده است و اگر برداشت و نظرش صحیح و درست باشد به او دو پاداش داده می شود: یکی به خاطر درستی، فتوا و دیگری بخاطر زحمت و رنج جستجوی آن و چنان چه حجّت برای او تمام و حقّ روشن، بوده ولی بدون دشمنی و عناد با خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله با حقّ مخالفت کرده چنین کسی فاسق است؛ زیرا با اصرار بر کار، حرام در برابر خدا گستاخی و تجرّی کرده است و اگر از روی دشمنی و عناد با خدا و پیامبرش با حقّ مخالفت کرده باشد چنین کسی کافر و مرتدّ بوده خون و مالش حلال است و در این حکم بین خطای اعتقادی در هر مطلبی از، شریعت و بین خطای فتوایی در هر چیزی که باشد تفاوتی وجود ندارد.

ص: 119

1- الفِصَل 3: 258

2- أَحْزَاب: 5

آیا می توان حجّیت قرآن را انکار کرد یا آیاتی از آن را که گذشت، نفی نمود؟ یا احتمال داد که همه این حجّت های کوبنده بر آن مجتهدان خطاکار پوشیده مانده و حقّ برای آنان روشن نگشته و حجّتی علیه آن ها اقامه نشده است؟ و یا اجتهاد و تأویل به این نصوص روشن نیز سرایت کرده است؟!

افزون بر این ها، روایاتی صریح و قطعی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون جنگ و صلح با امیر مؤمنان علیه السلام وجود دارد؛ برخی از آن ها از این قرارند:

حاکم در «مستدرک» (1) از زید بن أرقم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود: (أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ) [من در جنگم با آن که با شما در جنگ است و آشتیام با آن که با شما آشتی است].

و محبّ الدین طبری در «ریاض» (2) ز ابوبکر صدیق نقل کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه ای به پا کرده و بر کمان عربی تکیه زده است و در میان خیمه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند آن گاه فرمود: (يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَ أَهْلَ الْخَيْمَةِ، حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ، وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ، لَا يُجِبُهُمْ إِلَّا سَعِيدُ الْجَدِّ طَيِّبُ الْمَوْلِدِ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا شَقِيُّ الْجَدِّ رَدِيءُ الْوَلَادَةِ) [ای اهل اسلام! من آشتیام با کسی که با اهل خیمه آشتی است، و در جنگم با کسی که با آن ها بجنگد و دوست کسی هستم که با آنان دوستی کند و آنان را دوست نمی دارد مگر کسی که سعادت مند و پاکزاد باشد و به آنان بغض نمی ورزد مگر کسی که شقاوتمند و ولادتی پست داشته باشد].

ص: 120

1- المستدرک علی الصحیحین 3: 149 [161/3، ح 4714]؛ و همچنین در تخلص آن.

2- الریاض النضره 2: 189 [136/3]

و نیز حاکم در «مستدرک» (1) از جابر بن عبدالله نقل کرده است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود، شنیدم که فرمود: (هَذَا أَمِيرُ الْبَرَّةِ، وَقَاتِلُ الْفَجْرَةِ، مَنْصُورٌ مِّنْ نَّصْرِهِ، مَخْذُولٌ مِّنْ خَذَلِهِ) [این، امیر نیکوکاران و قاتل فاجران است هر کس او را یاری کند پیروز و هر که او را تنها و بی کس گذارد خوار است] و اندکی بعد آن را با صدای بلند اعلام کرد.

و علاوه بر این ها، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله پیرامون همین جنگی که ابن حزم فکر می کند معاویه و عمرو بن عاص و پیروانشان طبق اجتهادشان به راه انداختند دعوتش را در میان اصحاب مرتب منتشر می ساخت و جنگ با آنان را به اصحاب و امیر آنان - ولی پاک خدا - سفارش می کرد.

و طبعاً این سفارشات بر هیچ یک از اصحاب پوشیده نبوده است؛ و اینک نمونه ای از این دعوت های عمومی نبوی:

حاکم در «مستدرک» (2) و ذهبی در «تلخیص» از ابو ایوب انصاری نقل کرده اند: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِيَةِ طَيْبِينَ وَالْمَارِقِينَ» [پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد].

و شما بی شک وقتی به حقیقت روشن دسترسی پیدا کنید، آن را پذیرا خواهید بود (3)

ص: 121

1- المستدرک علی الصحیحین 3: 129 [140/3، ح 4644]

2- المستدرک علی الصحیحین 3: 139 [150/3، ح 4674]؛ و همچنین در تلخیص آن.

3- [برای توضیح بیشتر به الغدیر بخش شرح حال عمرو عاص و گفتگو پیرامون معاویه مراجعه کن؛ ر.ک: برگزیده الغدیر / 165 - 178، و 314 - 316].

این بود چکیده سخن پیرامون، نظرات گمراهی‌ها و زورگویی‌ها و سخنان بی‌دلیل و مدرک ابن حزم و تو - بنا بر گفته خود ابن حزم - اگر جهل و کوردلی و مغالطه در کار نباشد خواهی یافت که دیدگاه عموم درباره گمراهی او بجا و درست است.

ابن خلکان در تاریخ خود (1) می‌نویسد:

وی به علمای گذشته خیلی تاخته است به طوری که کسی از زخم زبان او در امان نمانده است. ابن عریف می‌گوید: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج با یکدیگر همزادند

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) (2)

[آیا تو می‌توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟! آیا تو می‌توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟!]

ص: 122

1- وفيات الأعيان 1: 370 [327/3، شماره 448].

2- زمر: 19

شاید تا این جا در صدور حدیث غدیر از وجود پیامبر اکرم هیچ گونه شکی باقی نمانده باشد

اما دلالت این حدیث بر امامت مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام در هر چه شک داشته باشیم در این که واژه «مولی» در این مقام تنها بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت دارد، شک نداریم فرقی نمی کند که واژه «مولی» در لغت صریح در این معنا باشد یا بخاطر معانی، متعدد مجمل شده باشد چه با قرینه دلالت بر معنای امامت داشته باشد و چه بدون قرینه زیرا برداشت حاضرین در آن اجتماع با عظمت و بسیار با شکوه، و برداشت افرادی که پس از گذشت زمانی آن را شنیدند و قولشان در لغت حجت می باشد همین معناست بدون این که هیچ کدام منکر آن شوند و پس از آن ها شعرا و شخصیت های ادبی تا عصر حاضر نیز همین برداشت را دارند و این قوی ترین حجت و برهان بر معنای مورد نظر است.

و در پیشاپیش افراد یاد شده: مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد که در جواب نامه معاویه در ضمن ابیاتی نوشته اند (1):

و أوجب لي ولايته عليكم *** رسول الله يوم غدیر خم

[پیامبر خدا روز غدیر خم ولایت خودش بر شما را برای من قرار داد]

و از جمله آن ها: حسان بن ثابت است که در غدیر حاضر بوده و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست تا شعری در این امر مبارک بسراید که بیتی از آن این است:

ص: 123

فقال له : قم يا عليُّ فَإِنِّي *** رَضِيْتُكَ من بعدي إماماً و هاديا

[به او فرمود: ای علی برخیز که من تو را پس از خود امام و راهنما قرار دادم] و از آن هاست: صحابی بزرگ قیس بن سعد بن عبادہ آنصاری که می گوید:

و عليّ إمامنا و إمامٌ *** لسوانا أتى به التنزيلُ

يوم قال النبيُّ: من كنت مولاً *** هُ فهذا مولاه خطبٌ جليلُ

[علی امام ما و همه است که قرآن آن را بیان کرده است. روزی که پیامبر فرمود: من مولای هر که هستم پس این (علی) مولای اوست و این امری بس بزرگ است].

و از آن هاست: محمد بن عبدالله حمیری که می گوید:

تناسوا نصبه في يوم خُمٍ *** من الباري و من خير الأنام

[در مورد انتصاب او در روز غدیر خم از سوی پروردگار و از سوی بهترین مردم محمد صلی الله علیه و آله، خود را به فراموشی زدند].

از آن هاست: عمرو بن عاص صحابی که می گوید:

1- و کم قد سمعنا من المصطفى *** وصايا مُخصَّصةً في علي

2- وفي يوم خُمٍ رقى منبرا *** و بلّغ والصحبُ لم ترحل

3- فأمنحه إمرة المؤمنین *** من الله مستخلف المنحل

4- وفي كَفَّه كَفَّهُ مُعلنًا *** يُنادي بأمر العزيز العلي

5- وقال فمن كنتُ مولیَّ له *** عليُّ له اليوم نغم الولي

[1- چه بسیار سفارش های ویژه ای از محمد مصطفی درباره علی شنیدیم. 2- و در روز غدیر خم وقتی که همه یاران پیامبر جمع شدند بالای منبر رفته و ابلاغ کرد. 3- پس حکومت بر مؤمنان را از جانب خداوند به او مخصوص گردانید، و اوست که خلافت خود را به هر که بخواهد می بخشد 4- او دست علی را در دست خویش گرفته بود و به همه نشان داد، و با صدای بلند به امر خداوند عزیز و علی (بلند

مرتبه) ندا داد. 5- وگفت: هر کس من مولای اویم از امروز این علی مولایی شایسته برای اوست].

و از آن هاست: کمیت بن زید اسدی شهید (126) که می گوید:

و یوم الدوح دوح غدیر خُمٌ *** أبان له الولاية لو أطيعا

و لكنّ الرجال تباعوها *** فلم أَر مثلها خطراً مبيعاً

[و در روز غدیر که درختان بزرگ (مغیلان) سایبان شده بود، پیامبر ولایت را برای او آشکار ساخت اگر از او اطاعت می شد. ولی (متأسفانه) مردان، آن را میان خود معامله کردند و من کالایی ارزشمندتر از آن ندیدم].

و از جمله ایشان است: سید اسماعیل حمیری متوفای (179) در بسیاری از شعرهایش، و عبدی کوفی از شعرای قرن دوم در شعر بزرگ «بائیّه» خود، و شیخ ادبیات عرب ابوتمام متوفای (231) در شعر «رائیّه» خود.

و نیز مردانی زیرک، عارف، آگاه، دانشمند، و ادیب در ادبیات عرب که هرگز از حد و مرز قوانین لغت تجاوز نمی کنند و کاملاً با وضع الفاظ آشنا می باشند، و در شعر و پرداخت سخن، جز شیوه صحیح و درست را به کار نمی گیرند از افراد یاد شده پیروی نموده اند؛ مانند دعبل خزاعی و حمّانی کوفی، و امیر ابوفراس، سید مرتضی علم الهدی، سید شریف رضی، حسین بن حجاج ابن رومی، کشاجم، صنوبری، مفتح صاحب بن عبّاد، ناشی صغیر، تنوخی، زاهی أبو العلاء، سروری جوهری ابن علویه ابن حمّاد، ابن طباطبا، ابو الفرج، مهیار صولی، نیلی و فنجکردی... و دیگر استوانه های ادبیات و بزرگان لغت که در طول قرن ها تا به امروز همیشه آثارشان مرجع و مصدر بوده است، و در توان کسی نیست که به خطای همه آن ها حکم کند؛ زیرا آنان برای مردم مرجع لغت و ادبیات هستند.

و در همان اجتماع با شکوه روز غدیر خم عده ای از مردم از واژه «مولی» همین معنای مورد نظر ما را، فهمیدند گرچه آن را با شعر بیان نکرده اند، ولی آن را در سخنان روشن خود آشکار ساخته اند و یا از ظواهر خطابشان استفاده می شود؛ مانند، شیخان یعنی ابوبکر و عمر که در حال تهنیت گویی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمده با او بیعت نموده و هر دو با این عبارت حضرت را خطاب قرار دادند: «أَمْسَيْتَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»⁽¹⁾؛ [ای فرزند ابوطالب از امروز مولای همه مردان و زنان مؤمن شدی].

خواننده گرامی می داند که ولایت داشتنی که عرب آن را بسیار بزرگ می شمارد - عربی که در برابر هر کس سر فرو نمی آورد - نمی تواند به معنای محبت و یاری و یا معنای دیگری، باشد بلکه باید به همان معنای ریاست کبری باشد که رفتن زیر بار آن بر آنان بسیار سنگین است و به آسانی زیر بار آن نمی روند مگر این که عاملی قوی باشد که آنان را مجبور سازد تا در برابر آن سر تسلیم فرود آورند.

و امیر مؤمنان علیه السلام نیز قصد روشن ساختن این معنا را داشت که پرسش یاد شده را مطرح ساخت و از پاسخ هایی که دادند این بود که آنان از فرمایش آشکار پیامبر آن را فهمیده اند. آری این معنی حتی برای زنان پس پرده حجله نیز مخفی نمانده است

زمخشری در «ریع الأبرار» می نویسد: معاویه از زنی به نام دارمی حجونی پرسید که علاقه ات به علی و دشمنی ات با من چیست؟ آن زن در پاسخ معاویه دلایلی را ذکر کرد از جمله این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در

ص: 126

1- این مطلب در ص 79 - 82 در حدیث تهنیت با سندها و تفصیلات ذکر شد

حضور مردم ولایت و خلافت را برای او قرار داد و درباره بغض خودش نسبت به معاویه به این مسئله استناد کرد که: وی [معاویه] با کسی که سزاوارتر از او به خلافت بود، جنگید و مقامی را که سزاوارش، نبود غصب کرد. و (نکته مهم این است که) معاویه سخن او را رد نکرد (1) و از این ها گذشته، سوگند دادن و احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام به این حدیث در روز رجب است (2) (که به وسیله آن بر شایستگی اش بر خلافت استناد می کند).

واژه «مفعل» به معنی «أفعل»

اما واژه «مولى» در لغت به معنی شایسته تر و سزاوارتر است، یا دست کم یکی از معانی آن است و مطالب موجود در کلمات مفسران و محدثان در تفسیر آیه کریمه (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) (3) [پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!] در سوره حدید تو را از پرداختن به برهان ها بی نیاز می کند؛ در آن جا گروهی مولى را فقط به معنی شایسته تر تفسیر کرده و برخی نیز در آیه شایسته تر را یکی از معانی مولى شمرده اند

از دسته اول این افراد است:

1- ابن عباس در تفسیرش (4) بنا به نقل تفسیر فیروز آبادی

2- فراء یحیی بن زیاد کوفی نحوی (5)، متوفای (207).

ص: 127

1- ر.ک: ربیع الأبرار، زمخشری 2: 599 بلاغات النساء 72 [ص 105].

2- نگاه کن: ص 44 همین کتاب

3- حدید: 15

4- تفسیر ابن عباس: 242 [ص 458]

5- معانی القرآن [134/3]

3- أخفش أوسط، ابو الحسن سعيد بن مسعدة نحوی، متوفای (251)، بنابر نقل فخر رازی در «نهاية العقول»

4- ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بخاری متوفای (215). (1)

5- ابو العباس ثعلب احمد بن يحيى نحوی، شیبانی، متوفای (219) (2)

6- ابو جعفر طبری متوفای (310) در تفسیرش. (3)

7- تفتازانی، متوفای (791) (4)

8- علاء الدين قوشجی، متوفای (879) (5)

9- ابواسحاق احمد ثعلبی، متوفای (427)

وی در «الكشف والبيان» در آیه: (مَا أَوَّكُنَّ التَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) [و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد] می گوید: یعنی صاحب شما و سزاوارتر و شایسته تر برای سکونت شماست. آن گاه به شعر لبید استدلال کرده که می گوید:

فغدت كلا الفرجين (6) تحسبُ أنه *** مولى المخافة خلفها و أمامها

[آن گاو وحشی صبح کرد در حالی که گمان می کرد هر یک از پشت سر یا

ص: 128

1- صحيح بخاری 7: 240 [1815/4]

2- ر.ک: شرح المعلقات السبع [ص 106]، قاضی زوزنی حسین بن احمد، متوفای (486).

3- جامع البيان 9: 117 [مج 3، ج 228/27]

4- شرح المقاصد: 228 [273/5].

5- شرح التجريد [ص 477]

6- [«فرج» به معنای میان دست ها و پاهای چهارپایان است؛ پس میان دست ها «فرج» نام دارد و نیز میان پاها. و مراد شاعر از دو فرج حیوان، مقابل و پشت سر اوست. وی گاوی وحشی را توصیف می کند که صدایی شنیده است و نمی داند آیا صاحب صدا و صیاد پشت سر اوست یا مقابلش بیت فوق در اصل چنین است: غدت هذه البقرة و تحسب أن كلا فرجیها - خلفها و أمامها - أولى بالمخافة منه» و گویا هدف شاعر این است که بفهماند آن جا بهترین مکان برای جنگیدن است؛ نگاه کن: بحار الأنوار 232/37؛ خلاصة عبقات الأنوار، سید حامد نقوی 70/8-71؛ صحاح اللغة جوهری 2529/6؛ لسان العرب 228/15].

مقابلش سزاوارتر به ترسیدن است].

10- فزّاء حسین بن مسعود، بغوی، متوفای (510) (1)

11- زمخشری، متوفای (138) (2)

12- قاضی ناصرالدین بیضاوی، متوفای (692) (3)

و آیات دیگری نیز هست که در آن‌ها واژه «مولی» به معنی سزاوارتر به امر آمده است؛ همچون:

فرمایش خدای تعالی در سوره بقره: (وَ أَنْتَ مَوْلَانَا) [تو مولای ما هستی]. ثعلبی در «الکشف و البیان» (4) می‌گوید: «یعنی یاری کننده و نگهبان و ولیّ ما و سزاوارتر از خود ما به ما».

و فرمایش خدای تعالی در سوره آل عمران (بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ) [خدا مولای شماست].

احمد بن حسن زاهد در واکی در تفسیرش مشهور به «زاهدی» می‌گوید: «یعنی خداوند برای اطاعت سزاوارتر است».

و آیه: (مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (5) [بگو: «هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آن‌چه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است؛ او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند»] که ابو حیان در تفسیر خود (6) می‌گوید:

«کلیبی گفته: یعنی او به ما از خود ما در مرگ و زندگی سزاوارتر است و گفته شده یعنی مالک و سرور ماست و به همین دلیل هر طوری که بخواهد تصرف می‌کند».

ص: 129

1- معالم التنزیل. [297/4]

2- الکشاف 2: 435 [476/4].

3- تفسیر بیضاوی 2: 497 [469/2]

4- الکشف و البیان: [ورقه 92 سوره حدید آیه 15]

5- توبه: 51

6- تفسیر ابی حیان 5: 52.

رازی دستپاچه شده و با لکنت زبان و درنگ و تأمل فراوان شبهاتی را مطرح کرده است گاه آن ها را می بلعد و گاه نشخوار می کند و شروع کرده به برانداز کردن شبهات و در اندیشه است که آن ها را بزرگ جلوه دهد؛ وی پس از نقل معنای «أولی» و شایسته تر از گروهی می گوید:

خدای تعالی می فرماید: (مَاوَأَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) (1) [و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!]، و درباره معنی واژه «مولى» چند دیدگاه وجود دارد:

1- ابن عباس می گوید: «مولاکم» یعنی جایگاه و محلّ بازگشت شما. و توجیه این معنی آن است که «مولى» جایگاه ولی است و آن به معنی قُرب و نزدیکی است، پس معنی چنین است: آتش جایگاهی است که به آن نزدیک شده و به آن می رسید.

2- کلبی می گوید: یعنی اولى و شایسته تر برای شماست. و دیدگاه زجاج و فراء و ابوعبیده نیز همین است.

و باید بدانی آن چه آن ها گفته اند تفسیر کلمه نیست بلکه معنای آن است؛ زیرا اگر واژه مولى با اولى (شایسته تر) در لغت به یک معنی بودند به کار بردن هر یک از آن دو به جای دیگری صحیح بود و می توانستیم به جای «هذا اولى من فلان» [این از فلان کس سزاوارتر است] بگوییم: «هذا مولى من فلان»، و نیز به جای «هذا مولى فلان» [این، مولای فلانی است] گفته شود: «هذا اولى فلان» و چون این جایگزینی درست نیست می فهمیم آن چه آنان گفته اند، معناست نه تفسیر.

و بدین جهت شما را از این نکته دقیق آگاه ساختیم که شریف مرتضی - وقتی که برای اثبات امامت علی علیه السلام به سخن پیامبر صلی الله علیه و اله: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ)

ص: 130

تمسک می کند - می گوید: یکی از معانی «مولی»، «أولی» [شایسته تر] است. و در سال این باره به گفتار امامان لغت که در تفسیر این آیه گفته اند مولی به معنای اولی و شایسته تر است استدلال کرده است و وقتی ثابت شد که در لفظ «مولی» احتمال معنای «أولی» وجود دارد (و اراده این معنا از این واژه صحیح است) حمل این واژه بر این معنا (در حدیث غدیر) واجب خواهد بود؛ زیرا معانی دیگر یا ثبوتش روشن است (و نیاز به بیان ندارد) مثل معنای پسر عمو (1) و یاور، یا منتفی بودنش روشن است مثل مُعْتَق [آزاد کننده برده] و مُعْتَق [آزاد شده]؛ و حمل کلام پیامبر بر دسته اول از معانی عبث و لغو و بر دسته دوم دروغ است. اما ما با دلیل اثبات کردیم که سخن آنان در این مقام اشاره به معنای واژه دارد نه، تفسیر آن؛ و از این رو استدلال به سخنان آن ها درست نیست (2)

و چکیده سخن وی در «نهاية العقول» این است:

اگر واژه «مولی» به معنای اولی [شایسته تر و سزاوارتر] آمده بود، هر هر آینه صحیح بود که با هر یک از آن دو، آن چه به دیگری مقرون و همراه می شود، مقرون و همراه گردد در حالی که چنین نیست؛ و از این رو «مولی» نمی تواند به معنای «أولی» باشد... و دلیل این ادعا آن است که نمی توان گفت: «هو مولی من فلان»، ولی می توان گفت: «هو مولی»، و «هما مولیان»، و نیز بدون کلمه من نمی توان گفت: «هو اولی»، و «هما اولیان»... پ

اگر می خواهی تعجب کنی (و سخن شگفت انگیز بشنوی) پس تعجب کن از

ص: 131

1- این سخن رازی غفلت عجیبی است زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیامبر علیه و اله پسر عموی جعفر و عقیل و طالب و همه آل ابو طالب بوده است اما امیر مؤمنان علیه السلام، پسر عموی آن ها نیست بلکه برادرشان می باشد، و چنان چه این معنا از لفظ «مولی» اراده شود، لازمه اش کذب است نه این که بین الثبوت باشد.

2- التفسیر الکبیر 8: 93 [227/29].

این که بر فخر رازی این نکته مخفی مانده است که احوال مشتقات در صیغه های مختلف از جهت لازم و متعدی بودن متفاوت است؛ زیرا اتحاد معنی یا ترادف میان واژه ها، در ذات و جوهر معانی واقع می شود نه در عوارض آن ها که از انواع ترکیب و تصریف واژه ها و صیغه های آن ها پدید می آید از این رو تفاوت میان واژه «مولی» و «أولی» - به این که بعد از واژه «أولی» باید «باء» بیاید ولی «مولی» بدون «باء» می آید - (از جهت ماده و ل ی) نیست بلکه) از این جهت است که ماده «ولی» در قالب صیغه «أفعل» ریخته شده است چنان که از ویژگی های این صیغه است که همواره با «من» همراه باشد؛ بنابراین مفاد «فلان أولی بفلان» و «فلان مولى فلان» یکی است یعنی فلانی نسبت به فلانی اولویت داشته و سزاوارتر از دیگران است.

خالد بن عبدالله ازهری در باب تفضیل کتاب «التصریح» می گوید:

به کار بردن مرادف به جای مرادفش تنها در صورتی صحیح است که مانعی در میان نباشد.

ولی در این جا مانع وجود دارد و آن استعمال است؛ زیرا اسم تفضیل جز با حرف «مِن» از حروف به کار نمی رود و گاهی حرف «مِن» با مجرورش به سبب وجود قرینه حذف می شود؛ مانند: آیه (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (1). [یعنی خیرٌ و أَبْقَى مِنَ الدُّنْيَا].

وانگهی، اشکالی که رازی بدان چنگ زده در معانی دیگر واژه «مولی» نیز که او و دیگران ذکر کرده اند جاری می شود؛ مانند معنای «ناصر» که رازی لفظ مولی در حدیث غدیر را به این معنی گرفته است؛ زیرا هیچ گاه به جای «هو ناصر دین الله» [او یاور دین خداست] نمی توان گفت: «هو مولی دین الله» و حضرت

ص: 132

عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - به جای (مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ) (1) [چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند] نفرمود: من موالیِ
إِلَى اللَّهِ؟ و حواریون نیز به جای (نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ) [ما یاوران خدائیم] نگفتند: «نحن موالی الله».

تو خود میدانی که این اختلاف در بخش عظیمی از الفاظ مترادف که رمانی متوقای (384) - در کتاب جداگانه ای در (45) صفحه چاپ
(1321) مصر - جمع آوری کرده است جاری است و هیچ یک از لغوی ها تنها به بهانه اختلاف در چگونگی استعمال ادات همراه کلمه،
منکر ترادف نشده است، همان گونه که به بهانه سایر اختلافات موجود در ترکیب، منکر ترادف نشده اند.

چرا که مثلاً جمله «عندی در هم غیر جید» صحیح است ولی «عندی در هم إلا جید» صحیح نیست (با این که واژه «غیر» و «إلا» به یک
معنی به کار می روند). و جمله «إِنَّكَ عَالِمٌ» درست است، ولی «إِنَّ أَنْتَ عَالِمٌ» درست نیست (با این که «کاف خطاب» با «أنت» مترادف
است). و حرف «إلی» بر سر ضمیر در می آید، برخلاف «حتی» با این که این دو واژه هم معنی هستند. و یا «أم» و «أو» هر دو برای تردید
است ولی در ترکیب از چهار جهت با هم تفاوت دارند. و همچنین «هل» و «همزه» هر دو برای پرسش و استفهام است ولی از ده جهت با
هم تفاوت دارند و یا «أیان» با «حتی» هم معنی هستند ولی از سه جهت از هم جدا می شوند و یا «کم» و «کأین» به یک معنی هستند ولی
از پنج جهت با هم تفاوت دارند. و «أی» و «من» با وجود اتحاد در معنا، از شش جهت با هم تفاوت دارند و یا «عند» و «لَدُن» و «لدى»
که به یک معنی هستند ولی از شش جهت با هم تفاوت دارند.

ص: 133

1- صف: 14 : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ
اللَّهِ...)

این شبهه رازی که با نکات یاد شده بطلاش آشکار شد بر عرب و علما پوشیده نبوده است، بلکه آنان پیش از رازی و پس از او، بر آن و بطلاش واقف بوده اند و لذا آنان را از این دیدگاه که واژه «مولی» به معنای «أولی» آمده باز نداشته است؛ از جمله تفتازانی در «شرح مقاصد» (1)، و قوشجی در «شرح تجرید» (2)، و ابن حجر در «صواعق» (3). وی با تمام عناد ورزی و سخت گیری که برای ردّ استدلال به حدیث غدیر انجام داده است با این حال این مطلب را که واژه «مولی» به معنی «أولی» [شایسته تر] است، پذیرفته است ولی در مصداق آن بحث دارد که آیا مراد اولویّت در همه امور است یا برخی از امور؟ و او دومی را برگزیده، و درک این معنا را به ابوبکر و عمر نسبت داده است؛ آن جا که گفته اند: «أَمْسِيَتْ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» و شیخ شهاب الدین احمد بن عبد القادر شافعی نیز در «ذخیره المآل» همین شیوه را در پیش گرفته است.

کلام دیگری از رازی

رازی سخن دیگری دارد که بر آن پافشاری نموده و با آب و تاب بیان کرده است. وی در کتاب «نهاية العقول» گمان می کند که هیچ یک از امامان نحو و لغت نگفته است: صیغۀ «مفعل» که برای مصدر و زمان و مکان وضع شده به معنای أفعال که برای تفصیل وضع گردیده آمده است.

ولی تو با شناخت سخنان صریح پیشین درباره این که واژه «مولی» به معنای «أولی به شیء» [سزاوارتر به چیزی] آمده است سستی سخن رازی و پیروانش

ص: 134

1- شرح المقاصد: 289 [273/5]

2- شرح التجرید [ص 477]

3- الصواعق المحرقة: 24 [ص 44]

را در می یابی و نیز متوجه می شوی که ریشهٔ این، شبهه خود رازی بوده بدون هیچ گونه سابقه و پایه و اساسی و آن را به غیر خود نسبت نداده است، و عدّه ای نیز که دیده اند این دیدگاه مخالف با برداشت شیعه از حدیث است کورکورانه از او تقلید کرده آن را با کمال میل پذیرفته اند.

آیا شخصیت های علمی ای که صریحاً گفته اند واژهٔ «مولی گاه به معنی «أولی» و سزاوتر می آید، از او که بی حساب و بی دلیل حرف می زند، آ می زند، آگاه تر به مواقع لغت نیستند؟!

چگونه آگاه تر نباشند، در حالی که در میانشان افرادی وجود دارد که مصادر، لغت امامان، ادب ماهران رشته ادبیات عرب و مراجع تفسیر می باشند؟!

آیا در این سخن صریح و روشنشان برهان قاطع وجود ندارد بر این که گاهی «مفعول» به معنای «أفعل» می آید؟ پس به چه دلیل به طور کلی آن را انکار می کنند؟! بله، «لأمر ما جدع قصیراً أنفه» [برای کار مهمی آقای قصیر بینی خود را بریده است (1)].

و سخن ابو ولید بن شُحنه حنفی حلبی در «روض المناظر» (2)، در بخش حوادث سال (606) برای رازی بنیانگذار این مغالطه کفایت می کند؛ وی می گوید:

رازی جز ادبیات عرب در علوم دیگر، ید طولاً داشت.

ابو حیّان در «تفسیر خود» (3) پس از نقل کلام رازی می گوید:

تفسیر او از شیوه و سبک کلام عرب بیرون است. کلام او بیشتر به کلام کسانی می ماند که خود را حکیم می نامند.

ص: 135

1- [این ضرب المثل در مورد کسی به کار می رود که برای دستیابی به هدفی پنهانی، نیرنگ بکار می برد و زیر چیز آشکاری خود را پنهان می کند شبیه آقای قصیر که بینی خود را برید تا انتقام «جزیمه» را از «زباء» بگیرد. ر.ک تاریخ طبری 443/1 - 448 و جواهر البلاغة / 286-287].

2- روض المناظر [199/2]

3- تفسیر ابو حیّان 4: 149

افزون بر این ها دلالت صیغۀ «مفعول» بر زمان و مکان مانند دلالت صیغۀ «أفعل» بر تفضیل و مانند ویژگی های خاص هر مشتقی از عوارض هیئت و ساختار است نه مادّه و این امری غالبی بوده و بر اساس قیاس است و قانون کلی نیست بلکه غالباً این طور است و تا زمانی که خلافتش از عرب نرسیده باشد بر طبق همین معیار عمل می شود و چنان چه مطلبی بر خلاف قیاس از عرب برسد، در این صورت قول آنان در معانی الفاظشان مقدم بر قاعده و قیاس است.

و اگر برای رازی اختصاص واژه «مولی» به معنای مصدر یا فعل انجام شده در زمان خاص یا مکان خاص روشن و قطعی، باشد باید آمدن «مولی» به معنای فاعل و مفعول و فعل را نیز انکار کند، در حالی که صریحاً می گوید: به معنی ناصر و معتق و معتق و حلیف آمده و همه لغت شناسان عرب نیز با او در این معانی توافق دارند و همه آن ها بر این نیز اتفاق دارند که واژه «مولی» به معنای «ولی» آمده است و بسیاری گفته اند واژه «مولی» به این معانی نیز آمده است: شریک قریب، محبّ، عتیق، عقید، مالک و ملیک (1)

از این ها گذشته آن دسته از استوانه های علم و لغت که «أولی» را از معانی واژه «مولی» می شمارند منظورشان این نیست که مولی وصف به معنای اولی است تا به وی اشکال شود که تفضیل از معنای مولی خارج و زائد بر آن است و این دو قابل جمع نیستند بلکه منظورشان آن است که واژه «مولی» اسم برای آن معنی است؛ و در این صورت اشکالی متوجه آنان نخواهد بود.

ص: 136

1- [بحث درباره این معانی به زودی خواهد آمد].

رازی از همه مطالب یاد شده پاسخی داده که پرده از زشتی و ناپسندی و عیوب باطن خود بر می دارد. او در «نهاية العقول» می گوید:

این که از ائمه لغت نقل کرده اند که واژه «مولی» به معنای «اولی» و سزاوارتر است نمی تواند برای آنان دلیل باشد؛ زیرا این قبیل نقل ها برای اثبات معنای لغوی قابل استدلال نیست؛ بنابراین باید بگوییم: ابوعبیده اگر چه در تفسیر آیه (وَ مَاؤَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) (1) [و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد] گفته است: «معناه: هی اولی بکم» [معنای آیه این است: آتش اولی و سزاوارتر به شماست] و اخفش و زجاج و علی بن عیسی نیز آن را ذکر کرده و برای اثبات آن به شعر لبید استشهاد کرده اند، لکن آنان در این سخن تساهل و تسامح کرده و از روی تحقیق نبوده است؛ زیرا بزرگان لغت همچون خلیل، این معنا را جز در تفسیر این آیه و آیه دیگر، آن هم مرسل و بدون سند، ذکر نکرده اند و از آن در کتب اصلی لغت یاد نکرده اند.

ای کاش می دانستم چه کسی به رازی خبر داده که این افراد بدون تحقیق و از روی تساهل چنین حرفی را زده اند؟ آیا این سخن را در تمامی معانی لغوی که از آنان نقل می کند، می زند (که سخنان از روی تساهل است و استشهادشان به شعر عرب قابل استدلال و احتجاج نیست)، یا این که او برای واژه «مولی»، حساب دیگری باز کرده است؟! آیا لغوی نمی تواند برای معنایی که نزد او ثابت شده است به شعر عرب یا به آیه ای از قرآن کریم استشهاد نماید؟! و آنان چنین کرده اند (و برای اثبات معنای واژه «مولی» به شعر لبید استدلال کرده اند).

ص: 137

چگونه او پس از نقل این معنی از ائمه لغت، عدم ذکر خلیل و مانند وی را دلیل بر تسامح آنان قرار می دهد؟ در حالی که از شرائط لغت این نیست که در تمام کتب لغت ذکر شده باشد.

آیا خود رازی فقط به کتاب «العین» و مانند آن اکتفا می کند؟ چه کسی در نقل لغت اتصال سند را شرط کرده است؟

آیا جز اعتماد به شعر یا آیه کریمه یا سنت، ثابت، یا استعمال شنیده شده سند دیگر می خواهد؟

آیا رازی شخصی بهتر از این ها برای بدست آوردن این معانی، می یابد؟

او را چه می شود که اگر یکی از قوم معنایی از معانی عربیه را ذکر کنند، به آنان این سخن را نمی گوید؟ باید بگویم: او در این جا هدف خاصی را دنبال می کند که در موارد دیگر وجود ندارد.

آیا وی شرط ثبوت معنای لغوی یک واژه را وجود آن در معجم های لغت می داند و بس به گونه ای که اگر در تفسیر آیه ای یا معنای حدیثی، یا در حلّ بیتی از شعر، ذکر شده باشد او برای آن ارزشی قائل نیست؟ در حالی که ما می بینیم علما در معنی لغت به قول هر کسی که عربیت او قوی باشد حتی اگر کنیز بادیه نشین باشد (1) اعتماد می کنند و نزد اکثر علما و محققین هیچ یک از ایمان و عدالت و بلوغ شرط نیست (2)؛ سیوطی در «المزهر» (3) می گوید:

نقل یک نفر از اهل لغت مورد قبول است .

گویا او آن گاه که خالی بودن کتاب «العین» از معنای مورد بحث را دلیل نفی

ص: 138

1- ر.ک: المزهر 1: 83 و 84 [139/1]

2- إرشاد الساری [157/10]؛ المزهر [129/1 و 138 و 144 و 59].

3- المزهر 1: 77 [ص 129]؛ و نیز نگاه کن: ص 27 و 83 و 87 [ص 59 و 138 و 144].

آن قرار می داده سخن خود در «المحصول» (1) را که گفته: جمهور اهل لغت بر قدح و خدشه در کتاب «العین» اتفاق دارند فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است. این سخن را سیوطی در «المزهر» (2) از او نقل کرده است.

«مفعِل» به معنای «فَعِيل»

بیا به سراغ صداهای در هم پیچیده و تحرکات شاه ولی الله صاحب هندی که در کتاب «التحفة الإثنا عشریة» (3) بر عربیت تاخته است - واقعاً این بر عربیت و عرب سخت است - برویم؛ وی در ردّ دلالت حدیث بر امامت می گوید: این دلالت تمام نیست مگر این که واژه «مولی» به معنی «ولی» آمده باشد، در حالی که صیغۀ «مفعِل» به معنی «فَعِيل» نیامده است. او با این سخن می خواهد قول صریح اهل لغت را که گفته اند: «مولی» به معنی «ولی» آمده باطل کند، و منظور از «ولی»، ولیّ امر است همچون ولیّ زن، ولی یتیم، ولیّ برده، ولایت سلطان و ولیعهد، و او کسی است که شاه اداره مملکت پس از خود را به ریس وی می سپارد

آری سخن فراء متوفای (207)، در «معاني القرآن» (4) و ابو عبّاس مبرد که می گویند: «ولی» و «مولی» در لغت به یک معنا هستند، بر دهلوی پوشیده مانده است و از اجماع امامان لغت بر این، معنی و از این که آنان در معاجم لغت و غیر آن «ولی» را یکی از معانی «مولی» به شمار آورده اند، غافل مانده است. آن گونه که در «مشکل القرآن» أنباری، «الکشف والبيان» (5) ثعلبی در آیه:

ص: 139

1- المحصول في علم الأصول [195/1]

2- المزهر 2: 47 و 48 [79/1]

3- التحفة الإثنا عشریة : 209.

4- معاني القرآن [161/2]

5- الکشف والبيان [ورقه 92]

(أَنْتَ مَوْلَانَا) (1)، «صحاح» جوهری (2)، «غریب القرآن» سجستانی (3) «قاموس» فیروز آبادی (4)، «الوسیط» واحدی، «تفسیر قرطبی» (5) و «نهایه» ابن اثیر (6) آمده است.

نظری در معانی مولی

علمای لغت از طرفی سید - به معنای غیر مالک و آزاد کننده برده- را از معانی واژه «مولی» شمرده اند و از طرف دیگر امیر و سلطان را از معانی واژه «ولی» شمرده اند و از طرف سوم اجماع دارند که «ولی» و «مولی» به یک معنا هستند، و هر یک از این دو معنا از معنای اولویت به امر جدا نیستند؛ زیرا امیر برای ایجاد نظم در جامعه و اجرای شیوه های تربیت افراد و جلوگیری از تجاوز به یکدیگر بر مردم اولویت دارد.

و همین طور سید در رسیدگی به کارها و اداره امور افراد تحت امرش، بر آن ها اولویت دارد و دایره این دو صفت (امارت و سیادت) از جهت سعه و ضیق با اختلاف مقادیر امارت و سیادت تغییر می کند؛ مثلاً دایره ولایت شهر وسیع تر از ریاست اداره است، و دایره ولایت استان ها وسیع تر از ولایت و مسئولیت شهر است و وسیع تر از همه این ها، ولایت سلاطین و پادشاهان است و از همه وسیع تر دایره ولایت پیامبری است که برای همه عالمیان مبعوث شده و ولایت خلیفه ای که در تدبیر امور و شعایر دینی جانشین او می باشد

و ما اگر در برابر آنان از آمدن واژه «مولی به معنای «أولی به شیء»

ص: 140

1- بقره: 286

2- الصحاح 2: 564 [2529/6].

3- غریب القرآن: 154 [ص 311]

4- القاموس المحيط 4: 401 [ص 1732]

5- الجامع لأحكام القرآن 3: 431 [155/16].

6- النهایة فی غریب الحدیث والأثر 4: 246 [228/5].

[سزاوارتر به یک چیز] چشم پوشی کنیم ولی از آمدن این واژه به معنای امیر و سیّد و این که مولی در حدیث، فقط با عالی ترین و وسیع ترین معنی مطابقت دارد چشم پوشی نخواهیم کرد و با این که معانی مولی به (27) معنی می رسد ما یقین داریم که هیچ یک از آن ها در حدیث نمیتواند مراد باشد مگر این که با آن دو معنی مطابقت داشته باشد؛ آن معانی از این قرارند:

1- رَبِّ و پروردگار 2- عمو 3- عموزاده

4- فرزند پسر. 5- پسر خواهر 6- آزاد کننده برده.

7- برده آزاد شده. 8- بنده 9- مالک (1)

10- پیرو. 11- نعمت گیرنده 12- شریک

13- هم قسم. 14- همراه. 15- همسایه

16- مهمان. 17- داماد 18- نزدیک

19- ولیّ نعمت 20- هم پیمان 21- ولیّ

22- سزاوارتر به امور 23- سیّد به معنای غیر مالک و آزاد کننده برده.

24- مُحَبَّب. 25- یاور. 26- تصرف کننده در امور. 27- متولّی امور.

اما معنی اوّل: اراده این معنی موجب کفر است؛ چون جز خدای تعالی پروردگاری در عالم نیست- (و هرگز پیامبر نمی فرماید هر کسی من ربّ و پروردگار اویم پس علی ربّ اوست).

اما معنی دوم و سوم تا چهاردهم: اراده هر یک از این معانی از واژه «مولی» در حدیث مستلزم کذب است.

ص: 141

1- در صحیح بخاری 7: 57 [1671/4] به جای آن «الملیک» [پادشاه] آمده است و قسطلانی در شرح الصحیح 7: 77 [160/10] می گوید: «مولی یعنی ملیک؛ زیرا ولیّ امور مردم است».

و اما «صاحب»، «همسایه»، «مهمان» «داماد» و «نزدیک چه مراد نزدیکی خویشاوندی باشد، چه نزدیکی مکانی»: اراده هیچ یک از این معانی به دلیل سبک بودن اراده آن ها، ممکن نیست خصوصاً در آن اجتماع با شکوه آن هم در میانه مسیر و در گرمای سوزان که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله دستور داده بود آنان که پیش تر رفته بودند، بازگردند و آنانی که از پی می آیند باز ایستند آن هم در جایی که منزلگاه نبوده است و در نتیجه اسباب استراحت در آن جا فراهم نبوده است. و بر فرض که یکی از آن معانی اراده شود چه فضیلتی برای امیر مؤمنان علیه السلام خواهد داشت که برایش «بَخَّ بَخَّ» و تبریک و تهنیت بگویند؟

اما مُنعم: این معنی نیز نمی تواند مورد نظر باشد؛ چون هیچ ملازمه ای نیست بین این که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به هر کسی نعمتی عطا کرده، امیر مؤمنان علیه السلام نیز به او نعمت عطا کرده بلکه خلاف آن قطعی است

مگر مقصود این باشد که پیامبر نسبت به هر کسی که حق نعمت دین و هدایت و تربیت و ارشاد و اعطای عزّت در دنیا و نجات در آخرت دارد، علی علیه السلام نیز آن حقوق را دارد؛ زیرا قائم مقام پیامبر و مدافع او و حافظ شرع و مبلغ دین اوست؛ و از این رو خداوند به حکم آن آیه آشکار به وسیله او دین را کامل و نعمت را تمام کرد؛ و این معنا از معنی امامت که مورد نظر ماست جدا نمی باشد.

و اما هم پیمان: ناگزیر منظور از آن، عهد و پیمان با برخی از قبایل برای صلح و یاری است و این معنی نیز در علی علیه السلام راه ندارد بله او در تمام افعال و تروک خود تابع و پیرو پیامبر بوده است (و از این رو پیامبر با هر کسی هم پیمان بوده و در حال صلح باشد علی نیز با او چنین خواهد بود) منتها علی علیه السلام در این معنی با همه مسلمانان برابر است و مطرح ساختن آن درباره خصوص علی علیه السلام در آن اجتماع پرشکوه و بی نظیر و با آن اهتمام ویژه، واقعاً بی معنی است.

بر فرض که از «مولی» این دو معنی اراده شده باشد از دو حال بیرون نیست: یا مقصود این است که مردم را به محبّت و یاری علی علیه السلام از این جهت که او یکی از مؤمنان و مدافعان اوست تشویق کند و یا مقصود این است که او را به دوستی و یاری مردم فرمان دهد و در هر حال یا جمله، خبری است یا انشایی.

امّا احتمال اوّل - یعنی خبر دادن از وجوب محبّت به او - : چیزی تازه و ناآشنای برای مردم نیست و تبلیغ آن نیز بی سابقه نمی باشد تا بخواهد در آن لحظه حسّاس به آن امر کرده و طبق بیان صریح قرآن اگر آن را انجام ندهد، رسالت خود را ابلاغ نکرده باشد و بخاطر ابلاغ آن مردم را در آن مکان رنج آور و نامناسب نگه دارد و آن اجتماع پر شکوه را ترتیب بدهد و دین را با آن کامل و نعمت را تمام و خشنودی پروردگار را جلب نماید، به طوری که گویا چیز تازه ای آورده و قانون جدیدی وضع کرده که قبلاً وجود نداشته و مسلمانان از آن بی خبر بوده اند. و نیز به دنبال آن مردم بیایند به او تبریک بگویند، آن هم با عبارتی چون: «أَصْبَحَتْ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»، عبارتی که خبر می دهد حادثه بزرگی رخ داده که گوینده آن پیش از این از آن اطلاع نداشته است؛ زیرا هر مسلمانی شب و روز در قرآن این آیات را می خواند: (الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) (1)؟! [مردان و زنان با ایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند]! و همچنین گفتار خداوند تعالی: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (2) [مؤمنان برادر یکدیگرند] و این آیات به خوبی دلالت بر وجوب مهر ورزیدن مسلمانان به یکدیگر - همچون مهر ورزی دو برادر به هم - دارند (پس ابلاغ دوباره آن با آن

ص: 143

1- توبه : 71

2- حجرات : 10

آب و تاب و در آن شرایط خاص معنی ندارد) و ما ساحت مقدّس پیامبر بزرگوار را از این کار بیهوده دور می دانیم، و پروردگار حکیم خود را نیز از این قبیل افعال عبث پاک می دانیم.

و اما احتمال دوم- یعنی واجب کردن محبّت و یاری او-: این احتمال نیز در سبکی کم تر از احتمال اول نیست؛ زیرا در باب محبّت و یاری فرمان صادر نشده و قانون وضع نشده ای باقی نمانده بود که نیاز به اعلام و ابلاغ داشته باشد.

به علاوه، اگر منظور اخبار از وجوب محبّت (احتمال نخست) او یا فرمان به مهر ورزیدن به او (احتمال دوم) بود (نباید حضرت می فرمود: (من كنت مولاه...)) بلکه باید می فرمود: (من كان مولاي فهو مولی علیّ) [هر کس دوستدار من است. پس دوستدار و یاری کننده علی است]. از این رو، این دو احتمال خارج از معنای «مولی» در حدیث است و شاید سبب ابن جوزی نظر به این نکته دارد که در «تذکره» (1) می گوید:

حمل واژه «مولی» در حدیث بر معنی ناصر و یاور درست نیست.

علاوه بر آن که محبّت ورزیدن و یاری کردن به این دو وجه (خبری یا انشائی که در احتمال اول و دوم مطرح بود) تنها نسبت به امیر مؤمنان واجب نیست بلکه دوست داشتن و یاری کردن همه مسلمانان واجب است. بنابراین تخصیص آن به امیر مؤمنان و اهتمام ورزیدن به آن چه توجیهی خواهد داشت؟!

و اگر مقصود محبّت و یاری خاصّ است یعنی بالاتر از محبّت رایج میان مردم مانند لزوم پیروی و فرمانبرداری از او و تسلیم در برابر او، پس این همان معنای حجّیت و امامت است به ویژه اگر امامت را طبق جمله «من كنت مولاه» در کنار ویژگی ای که پیامبر صلی الله علیه و اله، دارد قرار بدهیم؛ چون اگر میان معنای مورد نظر

ص: 144

(در عبارت «فعلی مولا» و ویژگی پیامبر (در عبارت «من کنت مولا»)) که در این حدیث تقارن دارند فرق گذاشته شود سیاق کلام خراب می شود.

اما احتمال سوم - یعنی خبر دادن از وجوب محبت و یاری مردم بر علی - اگر منظور این معنی بود باید پیامبر صلی الله علیه و اله این معنی را به علی علیه السلام و تأکید می نمود نه به مردم.

و احتمال چهارم - یعنی واجب کردن [انشاء وجوب] محبت و یاری مردم بر علی علیه السلام - این نیز مانند احتمال سوم است؛ چون پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در این صورت از اهتمام یاد شده و ایراد خطبه برای مردم و از درخواست شنیدن آنان، و نیز از سوگند دادن و گرفتن اقرار از مردم مبنی بر این که آیا پیام الهی را به شما ابلاغ کرده ام، از همه این ها بی نیاز می باشد مگر این که خواسته باشد، عواطف مردم را جلب نماید و محبتشان را با یاد آوری این امر نسبت به او تقویت کند، به طوری که اگر آنان آگاه شوند که او آنان را دوست می دارد و یارشان می باشد، از او پیروی نموده و با او مخالفت نکرده و هرگز سخنش را ردّ نمی کنند.

و چنان چه منظور جلب عواطف و تقویت محبت مردم باشد از این که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله را با جمله «من کنت مولا» آغاز کرد، می فهمیم که منظور، حضرت محبت و یاری معمولی و رایج در میان افراد مؤمن نیست، بلکه منظور، محبت و یاری از نوع محبت و یاری ویژه خود پیامبر است و بر کسی پوشیده نیست که محبت و یاری پیامبر مانند محبت و یاری سایر مؤمنان نبوده و اصلاً قابل قیاس با محبت و یاری کسی نیست؛ زیرا پیامبر از آن جهت امتش را دوست دارد و آنان را یاری می کند که رهبر دین و دنیای مردم، و صاحب اختیار، آنان و حافظ حدود و ثغور آنان و نگهبان کیان آن ها و نسبت به نفسشان از آنان سزاوارتر و شایسته تر است؛ زیرا اگر چنین نباشد گرگان درنده و درندگان

وحشی آنان را پاره پاره می کردند و از هر سو دست هایی به سویشان دراز می شد، چه غارت ها که متوجه آنان نمی شد چه اموالی که مباح نمی گردید، چه جان هایی که گرفته نمی شد چه حرمت هایی که شکسته نمی شد؛ و در نتیجه، هدف خدای تعالی که گسترش دعوت حق و ترویج دین مبین و بر پایی کلمه علیای الهی باشد بخاطر از هم پاشیدن جامعه نقض می شد (پس برای حفظ غرض الهی چنین محبت و یاری کردنی ضروری است) و هر کس از چنین محبت و نصرتی برخوردار باشد بی شک خلیفه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در روی زمین است.

و در این صورت که مقصود جلب عواطف و تقویت محبت مردم باشد واژه «مولی» بر غیر معنای یاد شده قابل حمل نیست.

معانی قابل اراده از حدیث

از معانی واژه «مولی» فقط «ولی» و «أولی به شیء» و «سید» - به معنی غیر مالک و معتق [آزاد کننده برده] و «تصرف کننده در امور» و «متولی» باقیمانده است.

اما ولی: فقط معنایی که از واژه «أولی» قابل اراده است می توان از آن اراده کرد؛ زیرا طبق بیانی که گذشت اراده سایر، معانی، صحیح نیست.

اما سید (1) به معنای یاد شده: جدای از معنای «أولی» نیست؛ زیرا سید یعنی مقدم بر دیگران به ویژه در جمله ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن، ابتدا خود را توصیف نموده و سپس با همان شکل عموزاده اش را؛ و از این رو محال است آن را بر سیادت به دست آمده از راه ظلم و غلبه حمل کرد، بلکه سیادت و سروری دینی و عمومی است سیادتی که بر همه مردم پیروی آن واجب است.

ص: 146

1- جمع کثیری از ائمه تفسیر و حدیث و لغت که عددشان قابل توجه است این معنی را از معانی واژه «مولی» برشمرده اند.

و اما متصرف در امور: این معنی نیز بسان معنی پیشین است. این معنا را رازی در تفسیرش (1) هنگام ذکر آیه (وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ) (2) [و به خدا تمسک جوئید، که او مولا و سرپرست شماست] از قائل نقل کرده است.

و در این جا اراده این معنی از واژه «مولی» ممکن نیست مگر این که از آن تصرف کننده ای اراده شده باشد که خداوند پیروی از او را لازم دانسته تا بشر را به راه های رستگاری رهنمون شود.

و از این رو او بر هر نوع تصرفی در جامعه انسانی سزاوارتر از دیگران است و کسی که اختیار تصرف در جامعه انسانی و همه ابعاد بشری را داشته باشد، جز پیامبر مبعوث یا امام واجب الطاعه ای که به فرمان الهی از سوی پیامبر به امامت او تصریح شده و همواره پیرو گفتار و کردار پیامبر بوده، نمی تواند باشد.

(وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (3) [و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!]

و همین طور است معنای «متولی امور»:

عامه ابو عباس مبرّد (4) قرطبی در تفسیر خود (5) در سوره آل عمران (6) در آیه: (بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ) [آن ها تکیه گاه شما نیستند]، بلکه ولی و سرپرست شما، خداست]، ابن اثیر در «نهایه» (7)، زبیدی در «تاج العروس» (8)، ابن منظور در «لسان العرب» (9) و ... آن را از معانی واژه «مولی» بر شمرده اند.

ص: 147

1- التفسیر الکبیر 6: 210 [74/23]

2- حج: 78

3- نجم: 3 و 4

4- سیّد مرتضی در الشافی [219/2] از او این معنا را نقل کرده است.

5- الجامع لأحكام القرآن 4: 232 [مج 2/ ج 149/4].

6- آل عمران: 150

7- النهایة فی غریب الحدیث والأثر 4: 246 [229/5]

8- تاج العروس 10: 398.

9- لسان العرب [401/15].

و این معنی نیز از معنی «أولی» جدا نیست، خصوصاً به همان معنایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را بدان وصف کرده است در صورتی که مقصود همین معنا باشد.

لازم به ذکر است: نکته ای که ما در خصوص این مقام پس از فرو رفتن در دریای لغت و کتب ادبیات عرب به دنبال آن هستیم این است که معنای حقیقی واژه «مولی» غیر از «أولی به شیء» نیست و این معنی جامع همه معانی است. و معنی «أولی» به نوعی در هر یک از آن ها موجود است و واژه «مولی» در هیچ یک از معانی یاد شده به کار نرفته مگر به مناسبت وجود معنی «أولی» :

1- رَبِّ [پروردگار]؛ خداوند به مخلوقاتش از هر قهر و غلبه کننده بر آن ها، سزاوارتر و أولی است؛ او جهانیان را به اقتضای حکمتش آفرید و طبق اراده و مشیتش در آن ها تصرف می کند [پس به «رَبِّ» از آن جهت «مولی» می گویند که او بر مخلوقاتش اولی از دیگران است].

2- عمو او سزاوارترین مردم برای حفظ برادر زاده و محبت کردن به او است و او جانشین پدر وی می باشد که از همه اولی به فرزندش بوده است.

3- عمو زاده؛ وی در همبستگی و همکاری با عمو زاده اش نسبت به دیگران اولویت دارد؛ چون آن دو شاخه های یک درختند

4- پسر؛ وی سزاوارترین مردم برای اطاعت از پدر و اظهار فروتنی در برابر او است؛ خدای تعالی می فرماید: (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) (1) [و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود آر].

5- پسر خواهر؛ او نیز سزاوارترین مردم برای فروتنی در برابر دائیش که همزاد مادرش است می باشد .

ص: 148

- 6- معتق [آزاد کننده برده] او نیز برای تفضّل و نیکی کردن به برده ای که آزاد کرده سزاوارتر از دیگران است.
- 7- معتق [برده آزاد شده] او سزاوارتر از دیگران برای شناخت احسان مولایش و فرمانبرداری از او و سپاسگزاری از اوست.
- 8- عبد [برده]؛ وی نیز سزاوارتر از دیگران برای تسلیم بودن در برابر مولا است؛ چون این کار واجبی است که سعادتش به آن بستگی دارد.
- 9- مالک او نیز برای حفظ املاک خود و اداره امور آن ها و تصرّف در آن ها بدون ظلم و ستم سزاوارتر از دیگران است.
- 10- تابع او برای یاری رهبرش نسبت به کسانی که تابع او نیستند، سزاوارتر است.
- 11- منعّم علیّه [دریافت کننده نعمت]؛ وی نیز برای سپاسگزاری ولیّ نعمتش از همه سزاوارتر است
- 12- شریک وی برای رعایت حقوق شراکت و پیش گیری از متضرّر شدن شریکش سزاوارتر است.
- 13- حلیف [هم پیمان و هم قسم] روس است که هم پیمان برای حفظ پیمان و دفع ظلم از هم پیمانش سزاوارتر از دیگران است.
- 14- صاحب [هم صحبت]؛ وی برای رعایت حقوق هم صحبتی و رفاقت، سزاوارتر است.
- 15- همسایه او نیز برای رعایت حقوق همسایگان از دیگران سزاوارتر است.
- 16- پناهنده؛ او نیز برای تقدیر و تشکر از پناه دهندگانش سزاوارتر است.
- 17- داماد؛ وی برای رعایت حقوق کسانی که او را به دامادی پذیرفته و حمایتش کرده و پایه زندگیش را استوار ساختند سزاوارتر است. در

حدیثی

ص: 149

آمده است: (الْأَبَاءُ ثَلَاثَةٌ أَبٌ وَوَلَدٌ وَ أَبٌ زَوْجٌ وَ أَبٌ عَلَمٌ) (1) [انسان سه پدر دارد: پدری که تو را متولد کرده، پدری که تو را تزویج کرده و پدری که به تو دانش آموخته است].

18- خویشاوند و یا نزدیک؛ او نیز برای رفع گرفتاری خویشاوندان و دفاع از آنان و تلاش و خیر خواهی برای آنان سزاوارتر است.

19- ولی نعمت؛ وی برای نیکی کردن به منعم علیه و زیر دستان و استمرار احسان و نیکی سزاوارتر است

20- عقید [کسی که با او عقد اخوت بسته است]؛ وی مانند هم پیمان برای رعایت حق کسی که با او عقد، بسته سزاوارتر است.

21 و 22- محبّ و ناصر؛ مانند هم پیمان و هم قسم هستند؛ زیرا محبّ برای دفاع از محبوب و ناصر برای یاری کسی که به یاریش ملتزم شده، سزاوارتر است.

23- ولی؛ بحث درباره آن گذشت و حقّ مطلب روشن شد. و نیز معانی زیر:

24- سیّد [آقا و سرور]

25- متصرف در امور

26- متولّی امور.

نتیجه: مولی تنها یک معنی دارد و آن «أولی به شیء» [أولیّ داشتن و سزاوارتر از دیگران بودن] است. و این اولویت بسته به موارد کار بردش متغیر است و اشتراک این معانی اشتراک معنوی است نه لفظی و آن از اشتراک لفظی است (2)؛ چون اشتراک لفظی نیاز به وضع متعدّد دارد، و در این جا وضع

ص: 150

1- [در جوامع و کتاب های حدیث اهل سنّت و شیعه به این روایت دست پیدا نکردیم].

2- [«اشتراک معنوی» آن است که لفظ برای یک معنی وضع شود و آن معنا افراد مختلف داشته باشد؛ مانند لفظ حیوان که برای موجود حسّاس جنبنده با اراده وضع شده و دارای افراد فراوانی از قبیل انسان اسب و... می باشد و این افراد و مصادیق در معنی حیوانیت با هم مشترکند. و «اشتراک لفظی» آن است که یک لفظ برای چند معنی به طور جداگانه وضع شده باشد؛ مانند لفظ «شیر» در فارسی که یک بار برای شیر نوشیدنی و بار دیگر برای شیر آب و دگر بار برای حیوان درّنده وضع شده است و معانی هیچ یک از این ها با هم وجه اشتراکی ندارند].

متعدد، با دلیل قطعی ثابت نشده است و قانون در این گونه موارد، نفی آن است [اصل عدم تعدد وضع].

و سخن برخی افراد پیرامون معنای روایت مسلم که با سند صحیح خود (1) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: (لَا يَقُولُ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ مَوْلَايَ) [برده به مالکش نباید بگوید مولای من] و در حدیث ابو معاویه این جمله افزوده شده است: (فَإِنَّ مَوْلَاكُمْ اللَّهُ) [زیرا مولای شما خداست] دلالت می کند که این لفظ هنگامی که بدون قرینه است از آن معنای اولویت به ذهن تبادر می کند. و این روایت را بسیاری از ائمه حدیث در کتاب هایشان نقل کرده اند.

قرینه های متصل قرینه های متصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»

تا این جا برای اهل تحقیق چاره ای جز پذیرش معنی اولی برای واژه «مولی» نیست و بر فرض که کوتاه بیاییم و بپذیریم که واژه «مولی» مشترک لفظی است و این معنا یکی از معانی واژه «مولی» است می گوئیم: در حدیث، قرینه های متصل و منفصل فراوانی وجود دارد که معانی دیگر را نفی می کند. اینک بیان آن قرینه ها:

قرینه اول: آغاز حدیث؛ که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ) [آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم] و یا الفاظی نزدیک به آن که دلالت بر این معنا دارد آن گاه حضرت این سخن را متفرع بر سخن قبلی ساخته می فرماید (فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ) [هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست]. این مقدمه را بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت نقل کرده اند.

ص: 151

از جمله حفاظ و امامان اهل سنت که آن را نقل کرده اند از این قرارند:

1- احمد بن حنبل 3- نسایی 5- ترمذی

2- ابن ماجه 4- طبری 6- سیوطی

این مقدمه از بخش های صحیح و ثابت این حدیث است که چاره ای جز اعتراف به آن نیست و چنان چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این کلام غیر از معنایی که در مقدمه بدان تصریح نموده اراده می کرد هر آینه کلامش - که ما معتقدیم از هر لغزشی دور است - بی سر و ته و به هم ریخته شده از بلاغت ساقط می شود و حال آن که آن حضرت «أفصحُ البلغاء» و «أبلغُ مَنْ نطق بالضاد» [فصیح تر از همه انسان های بلیغ و بلیغ تر از همه تلفظ کنندگان ضاد] است؛ پس برای ما که باور داریم همه اجزای کلام پیامبر بخاطر این که از منبع وحی بر زبانش جاری می شود با هم مرتبط است راهی نیست جز این که بگوییم معنی مقدمه با ذی المقدمه متحد و یکسان است. [و چون مولا در آغاز کلام پیامبر به معنای اولی به شیء است پس مولا در کلام بعدی نیز به همین معناست].

و سخن سبط ابن جوزی حنفی (1) در «تذکره» مطلب یاد شده را کاملاً روشن می سازد. وی ده معنا برای مولی نام می برد و «أولی» را دهمین معنا قرار داده و می گوید:

منظور از حدیث، طاعت مخصوص است؛ بنابر این معنای دهم که «أولی» باشد متعین است و معنی حدیث این که: «من نسبت به هر کس که سزاوارتر از خود او بر او هستم علی نیز از او بر او سزاوارتر است».

قرینه دوم: پایان حدیث که می فرماید: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ) [خداوندا دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی را که با او]

ص: 152

1- تذكرة الخواص : 20 [ص 32]

دشمنی می کند]. و در برخی طرق حدیث این جمله یا قریب به آن نیز آمده است: (وَائْتَصِرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ)؛ [یاری کننده او را یاری و خوار کننده او را خوار گردان]. پیش از این راویان آن را یاد آور شدیم (1) و می توان برای تأیید قرینیت آن مبنی بر این که «مولی»، جز با معنی اولویت ملازم با امامت، سازگاری ندارد، وجوهی را ذکر کرد:

1- هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقام شامخی را که خداوند به وصییش واگذار کرده بود یعنی ریاست عامه بر مردم و امامت مطلقه پس از پیامبر، آشکار ساخت، طبیعتاً می دانست که تحقیق این امر به ارتش و حامی و اطاعت والیان و استانداران و فرمانداران و کارگزاران نیازمند است و نیز می دانست - آن گونه که در قرآن (2) آمده است - در میان مردم افرادی هستند که به او حسادت می ورزند و نیز حضرت می دانست کسانی هستند که کینه او را در دل خود پنهان می کنند و افرادی میان منافقان وجود دارند که به خاطر خون خواهی های جاهلی دشمنی او را در دل پنهان داشته اند و نیز می دانست که پس از او از سوی آزمندان حکومت و مال فتنه و فساد بر گرفته از حرص و ولع پدید خواهد آمد و آنان از علی خواسته هایی خواهند داشت که شایستگی آن را ندارند و علی علیه السلام نیز طبق حق عمل کرده خواسته های آنان را به خاطر عدم کار آزمودگی و عدم شایستگی شان بر آورده نخواهد ساخت و در نتیجه آنان

ص: 153

1- در ص 92 - 95 همین کتاب

2- در آیه (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) [نساء: 54]. ابن مغزالی در مناقب [ص 267، ح 314]، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه 2: 236 [220/7 خطبه 108] و حضر می شافعی در الرشفه: 27 نقل کرده اند که این آیه درباره علی و درباره علمی که به علی اختصاص پیدا کرده نازل شده است.

سپه‌هایشان را مقابل او خواهند گرفت [دشمن او شده و به جنگ با او می‌پردازند (1)] برابرش صف آرایی می‌کنند چنان‌که اجمالاً آن را با این سخن بیان می‌فرماید: (إِنْ تَوَمَّرُوا عَلَيَّ - وَ لَا أُرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ - جِدُّهُ هَادِيًا مَهْدِيًا) (2) [اگر از علی فرمانبرداری کنید - و من نمی‌بینم که انجام دهید - هر آینه او را رهنما و هدایت شده خواهید یافت]؛ و در عبارتی: (إِنْ تَسَّ تَخْلَفُوا عَلَيَّ وَ مَا أُرَاكُمْ فَاعْلَيْنَ - تَجِدُّهُ هَادِيًا مَهْدِيًا) (3) [اگر خلافت علی علیه السلام را بپذیرید - و من فکر نمی‌کنم بپذیرید - او را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت].

و چون حضرت وقایع آینده را می‌دانست از این رو شروع کرد به دعا کردن برای دوستدار و یاری کننده، او و نفرین بر دشمن و خوار کننده او تا باشد که امر خلافت برای او ثابت گردد و مردم بدانند که محبت او سبب جلب محبت خدای سبحان و دشمنی با او و خوار ساختن او سبب غضب و خشم او خواهد شد تا در نتیجه مردم به حق و اهل آن نزدیک گردند و چنین دعایی که به صورت عام

ص: 154

1- [در متن عبارت «فَيَقْلِبُونَ عَلَيْهِ ظَهْرَ الْمَجْنُونِ» بکار رفته که ضرب المثل است برای کسی که با رفیقش موذت و رعایتی دارد و سپس در جبهه مقابل او قرار می‌گیرد و به دشمنی با وی می‌پردازد. «مَجْنُونٌ» به معنای سیر است و توضیح این ضرب المثل این است: لشکریان هنگامی که با دشمن برخورد می‌کنند روی سیر را به طرف دشمن و پشت آن را به طرف لشکر خود می‌گیرند حال اگر کسی خیانت کند و به دشمن بپیوندد وضعیت سیرش برعکس می‌شود یعنی روی سیر را به طرف نیروهای خودی و پشت سیر را به طرف دشمن قرار می‌دهد. در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به ابن عباس آمده است: (إِنِّي أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ أَوْثَقِ مِنْكَ فِي نَفْسِي ، فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ قَدْ كَلَبَ ، وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ ، قَلْبَتَ لَابِنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمَجْنُونِ...) نگاه کن: نهایتاً، ابن اثیر 1 : 308؛ مجمع البحرین، طریحی 4 : 174؛ شرح نیج البلاغه، ابن اَبی الحدید 167/16 - 169]

2- [مسند احمد 109/1]

3- کنز العمال 630/11، ح 33072

و بدون قید بیان می‌شود مناسب نیست مگر درباره کسی که از چنین مقامی برخوردار است و به همین علت چنین دعا و کلامی درباره سایر مؤمنان که خداوند محبت و رزیدن به یکدیگر را برایشان واجب ساخته وارد نشده است، و نفرت میان آنان جزئی است و به این حد نمی‌رسد.

و چنین دعایی هنگامی صادر میشود که شخص مورد دعا، از ارکان دین و نشانه اسلام و امام امت باشد و روگردانی از او سبب شکستن بازوی حق و گسستن دستگیره اسلام باشد.

2- این دعا - به جهت عمومیتی که از حیث اشخاص بخاطر وجود موصول [من] و از حیث زمان و حالات بخاطر حذف متعلق دارد - بر عصمت امام دلالت می‌کند؛ چون چکیده معنایش این است که در هر حال و در هر زمان و بر هرکسی دوستی و یاری او واجب و دشمنی با او و خوار شمردن او حرام است و این نشان می‌دهد که او در همه احوال دارای صفتی است که مانع صدور معصیت از او می‌شود، سخن غیر حق نمی‌گوید، عمل غیر حق انجام نمی‌دهد، و با غیر حق همراه نمی‌باشد؛ زیرا اگر گناهی از او صادر شود واجب است که به علت ارتکاب گناه و برای دست برداشتن از آن ناراحتی خود را از آن اعلام و دشمنیش را با او آشکار سازد و چون پیامبر از عموم کلام خود هیچ حالت و زمانی را استثنا نکرده در می‌یابیم که علی علیه السلام همواره و در همه احوال و در همه اوقات بر همان صفتی بوده است که ذکر کردیم و دارنده این صفت قطعاً امام است؛ زیرا بر اساس براهین یاد شده در جای خود، قبیح است که شخص پایین‌تر از او بر او مقدم شود و عنده دار امامت شود. و حال که ثابت شد او امام است پس نسبت به مردم اولویت داشته و سزاوارتر از خودشان به خودشان می‌باشد.

قرینه سوم: سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: (أَيُّهَا النَّاسُ! بِمِ تَشْهَدُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ: ثُمَّ مَه؟ قَالُوا: وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَمَنْ وَلِيكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ مَوْلَانَا) [ای مردم به چه چیزی شهادت می دهید؟ گفتند: شهادت به لا اله الا الله. فرمود: پس از آن به چه؟ گفتند به این که محمد بنده و فرستاده اوست. بعد فرمود: ولی شما کیست؟ گفتند خدا و رسولش مولای ما هستند]. در این لحظه پیامبر دست بر بازوی علی علیه السلام زد و آن را بلند کرده و فرمود: (مَنْ يَكُنِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ....) [هر کس که خدا و پیامبرش مولای اوست همانا این علی مولای اوست]. این عبارت از جریر نقل شده است. (1)

قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت، و آمدن آن در پی ولایت مطلقه خدای سبحان و پیامبرش ممکن نیست مگر این که معنای امامت ملازم با اولویت بر جان مردم اراده شده باشد. [همان گونه که پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است (النبيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) (2) علی علیه السلام نیز بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است].

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان حدیث: (اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ، وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ) [الله اکبر بر کامل شدن دین و تکمیل نعمت و خشنودی خدا از پیام رسانی و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب].

به نظر شما کدام معنی غیر از امامتی که متمم برنامه ها و مکمل نشر دین و تثبیت کننده پایه های رسالت است دین را کامل و نعمت را تمام و خشنودی پروردگار را در ابلاغ رسالت جلب می کند؟ پس در این صورت کسی که

ص: 156

1- جریر، عبدالله بن جابر، بجلی متوفای (54 51) حدیث او در مجمع الزوائد، حافظ هیشمی 9: 106 به نقل از معجم الکبیر طبرانی [375/2، ح 2505] موجود است

2- أحزاب: 6

عهده دار این مسؤولیت مقدس می شود نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان است.

قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت است: (كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبْتُ) [گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم]، یا «إِنَّهُ أَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ» [نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم]، یا «أَلَا وَإِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أَفَارِقَكُمُ» [آگاه باشید که نزدیک است از شما جدا شوم]، یا «يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ» [نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و من پذیرای دعوت او باشم]. و چنان که پیش از این یاد آور شدیم (1)، این سخن را حفاظ حدیث فراوان تکرار کرده اند.

این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما می فهماند که امر مهمی از تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و اله باقی مانده بوده که حضرت نگران آن بوده که مبدا پیش از ابلاغ آن مرگش برسد (و فرصت تبلیغ آن را پیدا نکند) و رسالتش ناتمام بماند.

بر اساس نقل مسلم (2) بعد از این نگرانی و اهتمام، غیر از ولایت امیر مؤمنان و ولایت عترت پاکش، چیز دیگری را ابلاغ نکرد. و آیا این امر مهمی که منطبق بر این ولایت است، غیر از معنی امامتی است که در بسیاری از صحاح بدان تصریح شده است؟ آیا صاحب این ولایت نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان نیست؟

قرینه ششم: کلام پیامبر علیه السلام پس از بیان ولایت علی علیه السلام: (هَنْتُونِي، هَنْتُونِي إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالتَّبَوُّهِ، وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ) (3) [به من تبریک بگوئید؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت برگزید]

ص: 157

1- نگاه کن: ص 11 از همین کتاب و ر.ک: أسد الغابة، ابن أثير 6: 136، شماره 5940؛ البداية و النهاية، ابن كثير 5: 209 و 7: 348 [231/5]، حوادث سال 10 هـ؛ 385/7، حوادث سال 40هـ؛ مسند أحمد [501/5، ج 18838]؛ المعجم الكبير، طبرانی [5/166، ج 4971].

2- صحيح مسلم [25/5، ج 36، كتاب فضائل صحابه]

3- حافظ ابو سعيد خرکوشی نیشابوری، متوفای (407)، در کتاب خود «شرف المصطفى» آن را نقل کرده است.

این عبارت به روشنی بیانگر این است که امامت مختصّ اهل بیت است و در رأس آنان امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد که در آن لحظه، او مورد نظر بود. و نیز خود تهنیت و بیعت و برگزاری محفلی که تا سه روز ادامه داشت - آن گونه که قبلاً بیان شد (1) - با غیر خلافت و ولایت سازگاری ندارد؛ و به همین دلیل است که شیخان یعنی ابوبکر و عمر وقتی که با امیر مؤمنان علیه السلام ملاقات کردند به او تبریک گفتند و این بیانگر معنای واژه «مولی» در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس آن که آراسته به صفت مولی است کسی است که نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان می باشد.

قرینه هفتم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت: «فلیبلغ الشاهد الغائب» [حاضران به غایبان برسانند]. قبلاً این روایت ذکر شد (2).

آیا برای شما قابل باور است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امری را از قبیل موالات و محبت و یاری که میان مسلمانان رواج دارد و برای همه آنان به وسیله کتاب و سنت روشن می باشد این چنین برای ابلاغ آن به غایبین تأکید کند و این مقدار اهتمام ورزد و به بیان آن حرص و علاقه از خود نشان دهد؟ گمان نمی کنم سست رأیی شما را به این راه بکشاند و چنین مطلبی را به شما تحمیل کند؛ زیرا شما بیشک خواهید گفت: حتماً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسئله مهمی را در نظر داشته است که تا آن لحظه زمینه را برای ابلاغ آن فراهم نمی دیده، و افرادی که در آن اجتماع حضور نداشتند از آن آگاه نبوده اند و این مسئله مهم، جز امامت نخواهد بود که با آن دین، کامل نعمت، تمام و خشنودی پروردگار فراهم می شود و حاضران در آن اجتماع نیز از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این برداشت نکردند. و از

ص: 158

1- ر.ک: ص 79 - 82 همین کتاب.

2- ر.ک: ص 50 همین کتاب

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن، اجتماع، کلام دیگری نیز نرسیده است تا بگوییم حضرت به تبلیغ آن فرمان داده است و این امر مهم جز با معنی «أولی» از معانی واژه «مولی»، مطابقت و مناسبت ندارد.

قرینه هشتم: سخن پیامبر صلی الله علیه و اله پس از بیان ولایت بر اساس روایت ابو سعید خدری و جابر (1): (اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ أَكْمَالِ الدِّينِ وَ أَتَمَّامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلَيَّ مِنْ بَعْدِي) [الله اکبر بر کامل شدن، دین و تمام شدن نعمت و خوشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من]. و در لفظ وهب (2) آمده است: «إِنَّهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» [همانا او ولی شماست پس از من]. و در لفظ علی علیه السلام [به نقل از پیامبر صلی الله علیه و اله] که پیش از این گذشت (3) آمده است: (وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي) [پس از من ولی همه مؤمنان است].

و نیز ترمذی و احمد و حاکم و نسائی و ابن ابی شیبه و طبری و بسیاری دیگر از حفاظ با سند صحیح این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند (4): (إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي) [همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مومنی پس از من است]. و در نقل دیگر آمده است: (هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي) [او ولی پس از من است].

ص: 159

1- ر.ک: کتاب ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، حافظ أبو نعیم اصفهانی، متوفای (430) [ص 56]؛ و مناقب خوارزمی، متوفای (568): 80 [ص 135، ح 152]

2- ر.ک: المعجم الكبير، طبرانی [135/22]

3- ر.ک ص 43 همین کتاب

4- ر.ک: سنن ترمذی [590/5، ج 3712]؛ مسند احمد [489/6، ح 22503]؛ المستدرک علی الصحیحین [144/3، ح 4652] السنن الكبرى، [45/5، ج 8146، کتاب المناقب]؛ و خصائص أمير المؤمنين عليه السلام [ص 109، ح 89]؛ مصنف ابن أبي شيبه [79/12، ح 12170].

و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (1) و دیگران (2) با سند صحیح نقل کرده اند که پیامبر فرمودند: (مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ عَزَمَ هَا رَبِّي فُلْيُوَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لِيُقَدِّدَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي فَانَّهُمْ عِترَتِي خُلُقُوا مِنْ طِبَّتِي ...) [هر کس دوست دارد که همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود، و در بهشت جاویدان که پروردگارم با دست خود کاشته است ساکن شود، پس از من علی را دوست داشته به امامان بعد از او اقتدا کند؛ زیرا آنان عترت من هستند و از طینت من آفریده شده اند].

به راستی که این تعبیرها به ما آگاهی می بخشند که ولایت ثابت برای امیر مؤمنان علیه السلام مترتب بر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و با مقام صاحب رسالت - با حفظ تفاوت مرتبه میان آن دو بزرگوار از جهت اولیّت و اولویّت - مساوی است چه از واژه «بعدی» بعدیّت از جهت زمان اراده شده باشد و چه رتبه؛ از این رو ممکن نیست که در این صورت از واژه «مولی» معنایی غیر از اولویّت داشتن بر همه شئون مردم اراده شود زیرا در صورت اراده معنای یاری و محبت از واژه «مولی»، با این قید [بعدي] معنای حدیث تغییر کرده و به جای این که از افتخارات علی علیه السلام شمرده، شود از عیوب شمرده خواهد شد. [زیرا معنای حدیث این می شود که بعد از من به وی محبت کرده و یاری اش کنید نه در حال حیات من].

قرینه نهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت (اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ) [خدایا خود گواه بر آنان هستی که من دستورت را ابلاغ کرده سفارش خود را نمودم] و شاهد گرفتن خدا بر امت برای تبلیغ و نصیحت اقتضا

ص: 160

1- حلیة الأولیاء 1 :

2- المستدرک علی الصحیحین [139/3، ح 4642].

می کند که امری را که آن روز ابلاغ، فرموده مسئله تازه ای باشد که قبلاً ابلاغ نکرده است علاوه بر آن سایر معانی مولی از قبیل یاری و محبت که در میان مسلمانان عمومیت دارد هیچ نیازی برای شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام قابل تصور، نیست مگر شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام به همان صورتی باشد که ما بیان کردیم.

قرینه دهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم پیش از بیان حدیث که قبلاً ذکر شد (1): (إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالِهِ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي بِهَا فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلُغَنَّهَا أَوْ يُعَذِّبَنِي) [به راستی که خداوند مرا به رسالتی مأمور ساخت که سینه ام از آن تنگ شده بود (و بر آن سنگینی می کرد) و گمان می کردم (یا می دانستم) که مردم مرا تکذیب خواهند کرد و خداوند مرا ترساند که یا آن را ابلاغ کنم یا مرا عذاب خواهد کرد].

و با این لفظ نیز وارد شده است (2): (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِرِسَالَةٍ، فَضِيقْتُ بِهَا ذِرْعًا (3)، وَ عَرَفْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَوَعَدَنِي لِأَبْلُغَنَّ أَوْ لِيُعَذِّبَنِي) [خداوند مرا به پیغامی

ص: 161

1- ر.ک: ص 42 همین کتاب

2- الدرّ المستور 2 : 298 [116/3]

3- [این عبارت در اصل چنین بوده «ضاق ذرعی به» آن گاه واژه «ذرعی» از فاعلیت نقل داده شد و بنابر تمیزیّت منصوب شد مانند جمله: «طبت به نفساً». خداوند در قرآن می فرماید: (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيبًا بِهَمِّمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا ..) هود: 77. «ذرع» به معنای عضو معروف است (از سر انگشتان تا آرنج). و از آن جا که با ذراع، اندازه گیری می کنند به خود اندازه گیری کردن و نیز خود همین مقیاس (نیم متر) نیز «ذرع» گفته می شود. و اصل ذرع باز بودن و کشیده بودن دست است و عبارت «ضاق بالأمر ذرعاً» کنایه از بسته شدن راه های چاره و ناتوانی از پیدا کردن راهی برای نجات از گرفتاری می باشد؛ مثل کسی که چیزی را اندازه می گیرد که ذراعش بر آن تطبیق نمی کند، یا ذراعش (دستش) را به سوی چیزی دراز می کند ولی به آن نمی رسد؛ پس «ضقت بها ذرعاً» یعنی : ضاق ذرعی به وضعفت قوتی و طاقتی عنه و لم أجد منه مخلصاً، نگاه کن: تفسیر المیزان 337/10؛ مرآة العقول 199/6؛ شرح أصول کافی، ملا صالح مازندرانی [355/].

مبعوث، ساخت که به خاطر آن دستم بسته شد (سینه ام تنگ شد و راه های چاره را بسته دیدم) و فهمیدم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد پس خداوند مرا ترساند که یا ابلاغ کنم و یا عذاب خواهد کرد].

و با این لفظ نیز وارد شده (1): (إِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي خَشِيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ مَكْذِبِيهِمْ فَأَوْعَدَنِي لِأَبْلَغِهَا أَوْ لِيَعْدَبَنِي) [همانا من به پروردگارم مراجعه کردم از ترس آن که مورد طعن و تکذیب اهل نفاق واقع شوم؛ پس خداوند مرا ترساند که یا آن را تبلیغ کرده به مردم برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد].

این عبارت همگی نشان دهنده یک خبر بزرگ است که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در اعلام آن از خیانت و تکذیب منافقین می ترسیده است و ترس این را داشته است که بگویند طرفدار عمو زاده اش است و این دلالت می کند که این مقام مختص امیر مؤمنان بوده و از قبیل محبت و یاری نیست که همه مسلمانان با علی علیه السلام در آن شریک باشند و این جز « ولی به امر بودن» و معانی هم دست آن نیست

قرینه یازدهم: واژه نصب در بسیاری از روایات از جایگاه روز غدیر به «نصب» تعبیر شده است؛ به عنوان نمونه از عمر بن خطاب رسیده است (2): «نَصَبَ رَسُولَ اللَّهِ عَلِيًّا عَلَمًا» [پیامبر خدا علی را به عنوان نشانه و راهنما منصوب کرد].

و از علی علیه السلام نقل شده است: (أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ أَنْ يُنْصِبَ بَنِي لِبَنَاتِهِ...) (3) [خداوند به پیامبرش فرمان داد که مرا برای رهبری مردم منصوب کند].

ص: 162

1- فرائد السمطين [312/1، ح 250]؛ و کتاب سلیم بن قیس [636/2، ح 11]

2- مودّة القربى شهاب الدين: همدانی مودت پنجم؛ ینابیع المودّة، شیخ قندوزی حنفی: 249 [73/2، باب 56]

3- ر.ک: ص 19 همین کتاب

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده (1) است: (أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَنَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ) [آیا می دانید که پیامبر روز غدیر خم او را به امامت و رهبری منصوب کرد].

این جملات ما را از اعطای مقامی در آن روز، آگاه می سازد که پیش از آن کسی با این مقام او آشنایی نداشته است و این غیر از مقام محبت و یاری بوده که برای همه مسلمانان شناخته شده و آشنا می باشد و تک تک آنان از آن برخوردار بوده اند. به علاوه، این واژه [نصب] قاعدتاً در مورد اعطای حکومت و واگذاری ولایت به کار می رود مثلاً می گویند: سلطان فلان شخص را به ولایت فلان منطقه منصوب کرد ولی درباره رعیت یا محب یا محبوب یا یاور یا یاری شده که هم سطح دیگر افراد جامعه بوده و تحت سیطره سلطان می باشند، به کار نمی رود و نمی گویند آن ها را منصوب کرد.

افزون بر آن واژه نصب در روایات، زیادی همراه با لفظ ولایت آمده است و یا واژه «للناس» [منصوب بر مردم] یا «للأمة» [منصوب بر امت اسلامی] آمده است.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم: مقام اعطایی به علی علیه السلام مقام حکومت مطلقه بر تمامی امت اسلامی است و این همان معنای امامت ملازم با ولایت است که مدعی ما در معنای «مولی» می باشد.

قرینه دوازدهم: سخن ابن عباس است که پس از ذکر حدیث گفته است (2): «فَوَجَبَتْ وَ اللَّهِ فِي رِقَابِ الْقَوْمِ» و در عبارتی دیگر: «فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ» [به خدا سوگند حق تو برگردن مردم واجب شد] و این نشان دهنده امر جدیدی است غیر از آن چه که پیش از آن مسلمانان می شناخته اند و برای تک تک آن ها ثابت بوده

ص: 163

1- ر.ک: ص 50 همین کتاب

2- ر.ک: کتاب الولاية، حافظ سجستانی که آن را ویژه حدیث غدیر نگاشته است؛ كشف الغمة: 49 [324/1]

است تأکید آن با، قسم خطیر بودن آن را می رساند و نشان می دهد که هم وزن رسالت است؛ چون بر گردن همه واجب شده است و احدی در آن با او برابر، نیست و این جز خلافت نمی تواند باشد که حضرت را از میان افراد جامعه ممتاز می سازد و این از معنی اولویت جدا نیست.

قرینه سیزدهم: سخنی است که شیخ الاسلام حمویی در «فرائد السمطين» (1) از ابوهریره نقل کرده است:

«هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشت آیه (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ) [ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، را کاملاً (به مردم) برسان] نازل شد و وقتی که آیه (وَاللَّهُ يَعْصِي مَنَ النَّاسِ) [خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم نگاه می دارد] را شنید، دلش آرام گرفت».

و پس از یادآوری حدیث می گوید: «و این آخرین فریضه ای بود که خدا بر «و بندگانش واجب کرد و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را ابلاغ کرد آیه (وَالْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...) [امروز، دین شما را کامل کردم] نازل شد».

حال این جمله نیز می رساند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این پیامش فریضه ای را آشکار ساخت که سابقاً آن را ابلاغ نکرده بود و این نمی تواند مسئله محبت و یاری باشد؛ چون این دو امر مدت ها پیش از طریق کتاب و سنت شناخته شده بود.

پس هیچ معنایی جز امامت باقی نمی ماند که حضرت آن را تا بر طرف شدن مشکلات و موانع و آمادگی افکار عمومی برای پذیرش هر وحیی به تأخیر انداخت تا مبادا به سبب سنگینی و بزرگیش نفس های سرکش از پذیرش آن سرکشی کنند و این با معنی «اولی به شیء» مناسب است.

ص: 164

قرینه چهاردهم: در حدیث زید بن ارقم به طرق فراوانش آمده است (1):

«داماد زید بن ارقم از او درباره حدیث غدیر خم پرسید، او جواب داد: در میان شما اهل عراق، مسائل مشکل سازی وجود دارد. من به او گفتم: از طرف من خیالت راحت باشد خطری متوجه شما نیست. در این هنگام گفت: آری، ما در جحفه بودیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بیرون آمد...»

و از عبدالله بن علاء (2) نقل شده است که وقتی زهری حدیث غدیر را برای او نقل کرد عبدالله به او گفت: «این حدیث را در شام نقل مکن؛ زیرا در آن جا به هر دو گوشت می شنوی که به علی دشنام می دهند!» پس گفت: به خدا از فضایل علی علیه السلام چیزی می دانم که اگر نقل می کردم هر آینه کشته می شدم.

این سخنان نشان می دهد که حدیث غدیر نزد مردم معنایی داشته است که نقل کننده آن از گرفتار شدن به مجازاتی که دشمنی با وصی پیامبر - صلوات الله علیه- در عراق و شام آن را به وجود آورده بود در امان نبوده است؛ و به همین دلیل است که زید بن ارقم از داماد عراقیش هراس داشته و پرهیز می کرده است زیرا او از نفاق و شکاف موجود در میان عراقی ها در آن روزگار آگاه بوده است و از این رو وقتی راز خود را آشکار ساخت و حدیث را نقل کرد که از عدم خیانت و توطئه دامادش مطمئن شد و با توجه به این نکته معقول نیست که واژه «مولی» به معنای رایجی که هر مسلمانی از آن برخوردار است، باشد بلکه به معنایی است که امام به تنهایی بار سنگین آن را بر دوش می کشد و به سبب آن بر دیگران برتری پیدا می کند و این همان معنای خلافت است که با اولویت مورد نظر، یکی است.

ص: 165

1- مسند احمد 4: 368 [494/5، ح 18793]

2- أسد الغابة ابن اثیر 1 : 308 [364/1، شماره 812]

قرینه پانزدهم: استدلال امام امیر مؤمنان علیه السلام است که در روز رحبه (1) پس از بازگشت خلافت به آن، حضرت برای ردّ ادعای غاصبان خلافت و برای پذیرش، حاضرین به آن حدیث استدلال کرده اند پس معنایی که ملازم اولویت نباشد - مانند محبت و یاری - چگونه می تواند دلیل بر خلافت باشد؟

قرینه شانزدهم: در حدیث رکبان (سوران) گذشت (2):

گروهی از جمله ایوب انصاری به امیر مؤمنان علیه السلام سلام کرده گفتند: السلام علیک یا مولانا حضرت فرمود: (كَيْفَ أَكُونُ مَوْلَاكُمْ وَ أَنْتُمْ رَهْطٌ مِنَ الْعَرَبِ؟) [من چگونه مولای شما هستم حال آن که شما گروهی از عرب هستید].

گفتند: ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ) [هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست].

حال امیر مؤمنان علیه السلام نه از سخن آنان تعجب کرده و نه قصد روشن شدن حقیقت معنای دم دستی و پیش پا افتاده ای را که همه مسلمانان در آن برابری داشته است؛ و آن این که معنای سخن آنان این باشد: (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُجَبَّنًا أَوْ نَاصِرُنَا). به ویژه که امام علیه السلام علت آورد: «و شما گروهی از عرب هستید»؛ زیرا مردم عرب منکر محبت و یاری میان افراد جامعه نبوده اند بلکه مسئله سنگین برای آنان اختصاص یافتن یکی از آنان به مولویت به معنای یاد شده است، و عرب زیر بار آن نمی رود مگر این که نیرویی برتر و غالب بر همه آنان یا نصّ الهی الزام آور برای همه مسلمانان در میان باشد؛ و آن جز معنای «أولی به شیء» که مرادف با امامت و ولایت مطلقه ای که امام علیه السلام خبر آن را از آن مردم جو یا شد نیست؛ و از این رو آنان با استناد به حدیث غدیر پاسخ علی علیه السلام را دادند.

ص: 166

1- ر.ک: ص 44 همین کتاب

2- ر.ک: ص 46 - 47 همین کتاب

قرینه هفدهم: پیش از این (1) گذشت که امیر مؤمنان علیه السلام افرادی را که در احتجاج روز رحبه و رکبان از شهادت به حدیث غدیر خودداری کردند، نفرین کرد و آنان گرفتار نابینایی و بیماری پسی و تعرب بعد از هجرت (2) و آفات دیگر شدند و این ها کسانی بودند که در اجتماع روز غدیر حاضر بودند [ولی آن را انکار کردند].

حال آیا هیچ اهل تحقیقی احتمال می دهد که امام تنها بخاطر کتمان معنای نصرت و محبت رایج میان کلیه افراد جامعه دینی با چنان شدتی آنان را نفرین کند و آن ها گرفتار آن انتقام سخت شوند و اگر چنین باشد، باید بسیاری از مسلمانان که به یکدیگر بغض، ورزیده لطمه زدند و جنگیدند و ریشه مهر و محبت و یاری و نصرت را قلع و قمع نمودند- تا چه رسد به کتمان وجود آن دو صفت میان خود- گرفتار عذاب می شدند.

در حالی که می بینیم چنین اتفاقی نیفتاده است. بر خلاف افراد نامبرده که داغ آن ننگ بر پیشانی شان برای همیشه زده شد و هدف تیر اجابت نفرین امام علیه السلام قرار گرفتند و این نبود جز بخاطر کتمان آن حقیقت بزرگ که از

ص: 167

1- در ص 47 - 48 همین کتاب

2- [«تعرب بعد از هجرت» بر اساس آن چه از روایات و کلمات فقیها استفاده می شود مراد از تعرب بعد از هجرت آن است که فرد پس از معرفت و اعتقاد به آیین اسلام و فراگیری احکام و معارف آن، جایی را برای سکونت خود برگزیند که موجب وهن و نقصان دین می گردد، مانند سرزمین کفر یا بادیه در روایتی از امام صادق علیه السلام تعرب بعد از هجرت به ترک ولایت ائمه علیهم السلام پس از معرفت آن تفسیر شده است. در کلمات برخی آمده که تعرب عبارت است از انحراف از حق و پیوستن به گمراهان و منحرفان پس از ورود به حریم سعادت و همراهی با هدایت یافتگان؛ ر.ک: وسائل الشیعه، طبع آل البیت 100/15؛ مصباح المنیاج، سید محمد سعید حکیم 268-267 کلمة التقوی شیخ محمد امین زین الدین 586/1؛ الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، محقق داماد / 142؛ فرهنگ فقه فارسی [528/2].

ویژگی های این مولای عظیم - صلوات الله علیه - می باشد. و آن جز امامت و اولویت بر دیگران نمی باشد که مطابق با نصوص و مؤید به قرآن فراوان است.

مطلب بعد آن که: خود کتمان شهادت توسط آن گروه بخاطر یک امر عادی که میان علی علیه السلام و دیگران برابر است نبوده است بلکه حتماً در علی علیه السلام فضیلتی بوده که ویژه حضرت است و آنان خوش نداشته اند که امام علیه السلام به آن مفتخر گردیده و بزرگ داشته شود و از این رو آن را انکار کردند؛ لیکن نفرین بجای حضرت آنان را رسوا کرده و حق را آشکار ساخت و ننگ آن بر پیشانی و پهلوها و چشم های مجرمان تا زنده بودند آشکار بود و پس از مرگشان تا آن گاه که خداوند زمین و آن چه را روی آن است به ارث ببرد، این خبر در لابه لای کتاب ها ثبت و میان مردم دهن به دهن نقل خواهد شد.

قرینه هجدهم: حافظ ابن سمان از عمر نقل کرده است (1): دو اعرابی که با هم نزاع داشتند، نزد عمر آمدند. عمر به علی علیه السلام گفت: میان آنان قضاوت کن. یکی آن دو گفت: آیا این آقا می خواهد میان ما قضاوت کند؟! عمر به او هجوم آورده گردنش را گرفت و گفت: «ویحك ما تدري من هذا؟ هذا مولاي ومولى كل مؤمن، و من لم یکن مولاہ فلیس بمؤمن» [وای بر تو آیا می دانی این کیست؟! این مولای من و همه مؤمنان است و هر کس او مولایش نباشد، مؤمن نیست].

و نیز مردی در مسئله ای با عمر بحث می کرد او به علی بن ابی طالب اشاره کرده گفت: این شخص نشسته میان من و تو داوری کند. مرد گفت: «هذا الأبطن» [این شخص شکم بزرگ؟!]. عمر برخوایسته گردن او را گرفت و او را از زمین بلند کرده و گفت: «أتدري من صغرت؟! هذا مولاي ومولى كل مسلم» [می دانی چه کسی را

ص: 168

1- ر.ک: الرياض النضرة 2: 170 [115/3]؛ ذخائر العقبی محبّ الدین طبری: 68؛ و الصواعق: 107 [ص 179]

تحقیق کردی؟ او مولای من و همهٔ مسلمانان است].

حال مولویتی ثابت برای امیر مؤمنان علیه السلام- که عمر به مولویتی حضرت نسبت به خود و همه مؤمنان اعتراف کرد، همان گونه که در روز غدیر نیز به آن اعتراف، کرد و از کسی که حضرت مولایش نباشد نفی ایمان، کرد حال چه مولویتی به معنی اولویتی باشد یا به معنی محبت و یا نصرت باشد - جز با ثبوت خلافت برای حضرت مناسبت ندارد [و اگر برای علی علیه السلام خلافت ثابت، نباشد اعتراف عمر به مولویتی حضرت بی ربط خواهد بود]؛ زیرا محبت و یاری مرسوم و شایع میان همهٔ مسلمانان در حدی نیست که با از دست رفتن آن ایمان نیز از دست برود؛ چون با توجه به وجود اختلاف و بغض و کینه میان یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و تابعان که در برخی موارد حتی به دشنام گویی و لطمه زدن به یکدیگر و جنگ و خون ریزی کشیده شده است آیا قائل شدن به چنین قولی ممکن است؟ و حتی برخی از این اتفاقات و مسائل در برابر چشمان پیامبر صلی الله علیه و اله رخ می داد، با این حال حضرت ایمان را از آنان نفی نمی کردند و هیچ یک از قائلین به عدالت اصحاب، به سبب وقوع این اختلافات در عدالت آنان خدشه نکرده است.

بنابراین معنایی جز معنای ولایت باقی نمی ماند و ولایت به این معنا نیز مساوی با امامتی است که ملازم با اولویتی مورد نظر است. و تفاوتی نمی کند که عمر با این کلمات به حدیث غدیر اشاره کرده باشد چنان چه روایت حافظ محبّ الدین طبری همین را می رساند و یا این که آن را از هر جهت، حقیقت ثابت دانسته باشد.

(هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ) (1)

[این بیانی است برای عموم مردم و هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران].

ص: 169

1- آل عمران: 138

احادیث بیان کننده معنای مولی و ولایت

پیش از قرائن یاد شده، تفسیر خود پیامبر خدا صلی الله علیه و اله از معنای سخنش، و پس از آن تفسیر مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام که مو به مو مانند آن است، وجود دارد.

علی بن حمید قرشی در «شمس الأخبار» (1) به نقل از «سلوة العارفين» اثر موفق بالله حسین بن اسماعیل، جرجانی پدر مرشد بالله - به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل می کند که وقتی از پیامبر معنای عبارت (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ) را پرسیدند، حضرت فرمود: (اللَّهُ مَوْلَايَ وَأَوْلَى بِي مِنْ نَفْسِي لَا - أَمْرًا لِي مَعَهُ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعِي، وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَأَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَاهُ وَأَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لَا - أَمْرَ لَهُ مَعَهُ) [خدا مولای من است و از من به خودم سزاوارتر است و با وجود او من کاره ای نیستم و من مولای مؤمنان هستم و از آن ها نسبت به خودشان سزاوارترم و آنان با وجود من کاره ای نیستند. و هر کس که من مولای او هستم و از او نسبت به خودش اولی هستم، علی نیز مولای اوست و از او نسبت به خودش اولی است و با وجود علی علیه السلام او کاره ای نیست].

عبدالله بن جعفر در استدلال خود علیه معاویه (2) خطاب به او گفت: ای معاویه! از پیامبر که در بالای منبر بود و من و عمر بن ابوسلمه و اسامة عبد الله زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام در برابرش قرار داشتیم شنیدم که می فرمود: (أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟)

ص: 170

1- مسند شمس الأخبار: 38 [102/1] باب 7 به نقل از الأنوار و أمالي المؤيد.

2- نگاه کن: کتاب سلیم بن قیس [834/2، ح 42]

[آیا من به مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟] گفتیم: بله ای پیامبر خدا!

فرمود: (أَلَيْسَ ازواجی أمهاتکم؟) [آیا همسران من مادران شما نیستند؟]. عرض کردیم: بله ای رسول خدا فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ) [هر کس که من مولای اویم علی نیز مولای اوست و بر او سزاوارتر از خودش است] و با دست خود بر شانه علی علیه السلام زد و فرمود: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مَعِيَ أَمْرٌ، وَعَلَيَّ مِنْ بَعْدِي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ، ...) [خداوندا! دوست بدار دوستدار او را، و دشمن بدار دشمن او را ای مردم! من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم و با وجود من آنان کاره ای نیستند، و علی علیه السلام پس از من نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است و با وجود او آنان کاره ای نیستند ...]

سپس عبدالله عبدالله می گوید: «پیامبر ما، در غدیر و در جاهای دیگر برترین و سزاوارترین و بهترین مردم را بر آنان منصوب کرد و او را حجت بر آن ها قرار داد و فرمان به اطاعتش داد و خیر داد که نسبت علی به خودش مانند نسبت هارون به موسی است و او پس از خودش ولی همه مؤمنان است و هر کس پیامبر ولی اوست علی نیز ولی اوست و هر کس پیامبر نسبت به او سزاوارتر از خودش است علی نیز سزاوارتر به اوست و او خلیفه و وصی پیامبر است...»

و در روایت شیخ الاسلام حموینی نیز آمده بود (1): حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در زمان عثمان در احتجاج خود فرمود: آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و اله خطبه ای ایراد کرده، فرمود: ای مردم آیا می دانید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنان و نسبت به آن ها سزاوارتر از خودشان هستم؟ گفتند: آری ای

ص: 171

پیامبر خدا! فرمود: ای علی بایست و من ایستادم آن گاه فرمود: «هر کسی که من مولای او، هستم علی نیز مولای اوست خدایا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را» در این لحظه سلمان برخاست و عرض کرد یا رسول الله! چگونه ولایتی است؟ فرمود: (ولاءٌ کولای؛ من کنتُ أولى به من نفسه فعلیٌ أولى به من نفسه) [ولایتی مانند ولایت من هر کس که من بر او اولویت دارم علیه السلام نیز بر او اولویت دارد].

امام حافظ واحدی پس از یاد آوری حدیث غدیر می گوید:

از این ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام قرار داده، روز قیامت سؤال خواهد شد؛ و در تفسیر آیه: (وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ) (1) [آن ها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] در روایتی آمده است از ولایت علی علیه السلام سؤال می شود. بدین معنا که از آنان پرسیده خواهد شد که آیا طبق سفارش پیامبر، حق ولایت او را به جا آورده اند، یا حق ولایت را ضایع کرده و آن را کنار نهاده اند، که در این صورت باید پاسخگو بوده و عواقب آن را بپذیرند (2)؟

و پیش از این از عمر بن خطاب نقل شد (3) که وی گفته است: هر کس علی مولایش نباشد مؤمن نیست.

آلوسی در تفسیرش (4) در ذیل آیه: (وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ) [آن ها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] پس از ذکر اقوال می گوید:

بهترین قول این است که از عقاید و اعمال سؤال می شود و در رأس همه آن ها

ص: 172

1- صافات : 24

2- ر.ک فرائد السمطين حموینی [79/1، ح 47] نظم در السمطين، جمال الدین زرنندی [ص 109]؛ الصواعق المحرقة : 89 [ص

[149

3- ر.ک ص 168 همین کتاب.

4- روح المعانی 23 : 74 [80/23]

لا إله إلا الله قرار دارد و مهم ترین و بزرگ ترینش ولایت علی - کرم الله وجهه- است.

من گمان نمی کنم وجدان آزاد شما به سازگاری همه این ها با یک معنای بیگانه از معنی خلافت و اولوایت حکم، کند و با این حال آن را اصلی از اصول دین شمرده و ایمان را با انتفای آن منتفی و صحت عمل را وابسته به آن بداند.

(و هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ) (1)

[و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار توست؛ ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم].

ص: 173

1- أنعام: 126

عاملی که باعث شد ما به این بحث پردازیم این است که عده ای (1) کسانی که در معنای حدیث به حقّ اعتراف کرده اند- زیرا معنای آن را مانند نور

ص: 174

1- مانند ابوشکور محمد بن عبد السعید بن محمد کَشّی در «التمهید فی بیان التوحید» ص 167؛ وی می گوید: «شیعه» می گوید: امامت برای علی بن ابی طالب به نصّ پیامبر صلی الله علیه و اله ثابت شده است به دلیل: اَوَّل: این که پیامبر صلی الله علیه و اله او را وصیّ و خلیفه پس از خود قرار داده و فرموده است: (أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي) [آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی به جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود] و هارون خلیفه موسی بوده است بنابراین علی نیز خلیفه پیامبر خواهد بود. و دلیل دوم: پیامبر صلی الله علیه و اله هنگام بازگشت از مکه در غدیر خم فرود آمده، علی را به ولایت منصوب ساخت. پیامبر صلی الله علیه و اله فرمان داد بار شتران را بر روی هم نهادند و منبری درست کردند و بالای آن رفته فرمود: «آیا من نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان نیستم؟». همه گفتند: بله. حضرت فرمود: «هر کس که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست خداوندا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را و یاری کن یاری کننده او را و خوار کن خوار کننده او را». و این سخن خداوند جلّ جلاله: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) [سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] نیز در شأن علی رضی الله عنه نازل شده است و دلالت می کند که علی علیه السلام سزاوارترین مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و اله است. سپس ابوشکور از این ادله پاسخ داده می گوید: اما این که پیامبر صلی الله علیه و اله او را ولیّ قرار داده، پاسخش آن است که منظور، پیامبر زمان خلافت او پس از عثمان و در زمان معاویه است که ما نیز این را قبول داریم و پاسخ از آیه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...) نیز همان پاسخ است؛ بنابراین می گوییم: بر اساس این دلیل علی ولیّ و امیر است اما در زمان و روزگار خودش یعنی پس از خلافت عثمان نه پیش از آن.

خورشید درخشان یافته اند - یا کسانی که بر معنای آن توافق و اجماع کرده اند (1) از لازمه معنی آن که خلافت بلافصل، باشد چشم پوشی کرده اند؛ زیرا هر گاه پذیرفته شود که خلافت پیامبر برای امیر مؤمنان علیه السلام ثابت شده است باید لازمه جدا ناشدنی آن یعنی خلافت بلافصل نیز پذیرفته شود، چنان که در تعیین ولیعهد از سوی، پادشاه و وصی از سوی، میت و شاهد گرفتن بر آن نیز چنین است.

آیا حاضران در مجلس یا دیگران هرگز احتمال می دهند که پادشاهی برای شخص نخست و وصایت برای شخص دوم پس از گذشت زمانی طولانی از مرگ پادشاه یا وصیت کننده ثابت شود؟ یا پس از عهده دار شدن خلافت یا وصایت توسط گروهی دیگر که نامی از آن ها در هنگام عقد ولایت یا بیان وصایت نبوده، ثابت شود؟ آیا با وجود این تصریح از سوی پادشاه یا وصیت کننده عاقلانه است که دیگری را انتخاب کرده و این مسئولیت را به او بسپارند؛ چنان که درباره کسی که ولیعهدی انتخاب نکرده و یا وصی معین ننموده رایج همین است.

خدا می داند که چنین نیست و چنین نمی کند مگر کسی که از منطق دور و از حق روشن بیرون باشد.

آیا کسی پیدا نمی شود که در برابر انتخاب کنندگان، ایستاده بگوید: اگر شاه کسی غیر از ولیعهد و وصیت کننده کسی غیر از وصی را در نظر داشتند، پس چرا با وجود این که او را می دیدند و می شناختند او را تعیین نکرده و به وی تصریح نکردند؟!

آن مردان کجایند تا با گروهی که سخنانشان گذشت، مواجه شوند؟! کسانی که می گویند: ولایت ثابت برای مولای ما در روز غدیر، برای حضرت در زمان خلافت ظاهری او پس از عثمان ثابت می شود! آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افراد متقدم بر

ص: 175

1- ر.ک شرح المواقف 3: 271 [361/8]؛ والمقاصد: 290 [273/5] والصواعق: 26 [ص 43]؛ والسیرة الحلیة 3: 303 [274/3]

عموزاده اش را نمی شناخت و جایگاه آنان را مشاهده نمی کرد و از مقدار تجربه و کار آزمودگی آنان اطلاع نداشت؟ پس چرا با وجود نگرانی از مرگ تنها علی علیه السلام را تعیین کرد و به مردم دستور داد که با او بیعت کنند و حاضران به غایبان ابلاغ نمایند؟! (1) اگر سهمی در خلافت و حکومت برای آنان قائل بود، پس چرا به وقتش اعلام نکرد؟ مگر خلافت اهمّ واجبات دین و اهمّ اصول شریعت نیست؟!

طبیعی است که دیدگاه ها در مثل چنین مسئله ای [خلافت و جانشینی] مختلف خواهد بود - چنان که مختلف شد- و چه بسا به جای بحث و جدال، لجاجت و به جای گفتگو و منطق جنگ در خواهد گرفت؛ پس با کدام انگیزه و توجیه پیامبر، رحمت امت خود را در مهم ترین اصل دین به حال خود رها ساخت؟!

البته پیامبر رحمت و مهربانی چنین نکرد لیکن حسن ظنّ اهل سنتّ به گذشتگان عهده داران امر خلافت و غاصبان آن از صاحبش به بهانه جوان بودن و محبتش به فرزندان عبدالمطلب (2)، باعث شد که چنین کنند و معنای روایت را به ظرف خلافت صوری توجیه و تحریف کنند ولی حسن یقین ما به پیامبر خدا صلی الله علیه و اله ما را مجبور می کند که بگوییم آن حضرت واجب شرعی خود یعنی بیان وافی و کافی و برطرف کننده نیاز، امت را رها نکرده است. (هَدَانَا اللَّهُ إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ) [خداوند ما را به راه راست هدایت کند].

ص: 176

1- این جمله های سه گانه را در احادیث فراوانی که قبلاً ذکر شد می توان یافت.

2- در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2: 20 [50/61 ، خطبه 66 82/12 ، خطبه 223] آمده است: «قال عمر : یابن عبّاس ! أما والله إن صاحبك هذا أولى الناس بالأمر بعد رسول الله صلی الله علیه و اله إلاّ إنّنا خفناه علی اثین ... خفناه علی حدائث سنّه و حبّه بنی عبد المطلب» [عمر گفت: ای ابن عبّاس! آگاه باش به خدا سوگند این صاحب تو (علی علیه السلام) پس از پیامبر به امر خلافت از همه مردم سزاوارتر است جز این که ما از دو چیز ترس داشتیم ... ترس از جوان بودن و دوست داشتن وی فرزندان عبدالمطلب را]

چون روز غدیر روزی است که خداوند دین را تکمیل و نعمت را بر بندگانش تمام کرده است - چرا که مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام را به امامت امت انتخاب و به عنوان پرچم هدایت منصوب کرد تا آنان را از سقوط در درّه هلاکت و پرتگاه ضلالت حفظ کند- از این رو پس از روز مبعث پیامبر صلی الله علیه و اله که نعمت های ظاهری و باطنی کامل و رحمت واسعه الهی فراگیر شد، روزی بزرگ تر از روز غدیر که فرع آن اساس مقدّس بوده و ثمره آن، تحکیم بخشیدن پایه های آن دعوت قدسی است نمی یابی و بر هر فردی از افراد جامعه دینی واجب است که نسبت به سپاسگزاری این نعمت به هر شکلی، و نسبت به تقرب جستن به سوی خدای سبحان با هر وسیله شرعی از قبیل نماز و روزه و احسان و صلّه رحم و سوره دادن و برگزاری جشن های مناسب در آن روز اقدام نماید

در روایات اعمالی برای روز عید غدیر وارد شده؛ از آن اعمال است : روزه.

روایت روزه روز غدیر:

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی متوفای (463)، در کتاب «تاریخ» خود (1) به سندش از ابو هریره نقل کرده است: هر کس روز هیجدهم ذی الحجّه روزه بگیرد، برای او روزه شصت ماه نوشته می شود و آن روز غدیر خم است، روزی که پیامبر دست علی بن ابی طالب را بالا برد و فرمود: (أَلَسْتُ وَلِيِّ الْمُؤْمِنِينَ؟) [آیا من ولیّ مؤمنان نیستم].

ص: 177

همه گفتند: چرا ای پیامبر خدا! فرمود: (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ). [هرکس که من مولای اویم علی مولای اوست]. در این لحظه عمر گفت: «بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» [زهی و آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب! امروز مولای من و همه مسلمانان شدی] و در پی آن خدای تعالی آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) را نازل فرمود و هر کس روز بیست و هفتم رجب را روزه بگیرد روزه شصت ماه برای او نوشته می شود و روز بیست و هفتم رجب اولین روزی است که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و رسالت او را ابلاغ کرد.

و بدان: که راویان این حدیث همه ثقه هستند و ثقه بودن آنان به اندازه ای روشن است که جای هیچ گونه خدشه و اشکالی باقی نمی ماند؛ زیرا در کتب رجال به بهترین وجه توصیف شده اند.

ابن کثیر در کتاب «تاریخ» خود (1) این حدیث را انکار کرده و برای تقویت انکارش شبهه ای را مطرح نموده و گفته در این روایت، روزه روز غدیر معادل روزه شصت ماه قرار داده شده است و اگر چنین باشد، لازمه اش آن است که عمل مستحب از عمل واجب برتر و بالاتر باشد؛ زیرا درباره روزه ماه رمضان حداکثر معادل ده ماه وارد شده است پس این روایت باطل و غیر قابل قبول است.

اما ردّ این شبهه خیالی: از این شبهه هم جواب نقضی داده شده و هم جواب حلّی:

اما پاسخ نقضی: احادیث فراوانی وجود دارد که این سخن را نقض می کنند که ذکر همه یا بیشتر آن ها در این جا امکان پذیر نیست (2)؛ بنابر این گوشه ای از آن ها را یاد آور می شویم:

1- حدیث: (مَنْ صَامَ رَمَضَانَ، وَاتَّبَعَهُ بِسِتِّ مِئَةِ مَنْ شَوَّلٍ، فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ) [هرکس ماه رمضان را روزه بگیرد و آن را به روزه شش روز از ماه شوال پیوند دهد، گویا همه روزگار روزه بوده است].

ص: 178

1- البداية والنهاية 5: 214 [233/5] ، حوادث سال 10هـ].

2- ر.ک: نزهة المجالس 1: 151 - 158 و ص 167 - 176

این روایت را مسلم با چند طریق در «صحیح» خود، و ابو داود در «سنن» (1) خود نقل کرده اند.

2- پیامبر خدا صلی الله علیه و اله به روزه ایام بیض (2) - روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم رجب - امر می کرد و می فرمود: (هو کصوم الدهر) أو «کهیئة الدهر» (3) [آن، مانند روزه همه عمر است].

این روایت را ابن ماجه و دارمی در سننشان (4) نقل کرده اند.

3- (صیامٌ ثلاثة أيامٍ من کلِّ شهرٍ صیامُ الدهرِ و إفطاره) [روزه سه روز از هر ماه برابر با روزه و افطار همه روزگار است].

این حدیث را احمد در «مسند» (5) نقل کرده است.

4- (صیام یوم عرفة کصیام ألف یوم) [روزه روز عرفه برابر است با روزه هزار روز] همان گونه که در «الجامع الصغیر» (6) آمده این روایت را ابن حبان از عایشه نقل کرده است.

ص: 179

1- صحیح مسلم 1 : 323 [524/2]، ح 204 کتاب الصیام؛ سنن ابی داود 1 : 381 [324/2]، ح 2433.

2- [این سه روز را از این جهت ایام بیض می گویند که به خاطر بزرگ بودن ماه شبها از نور ماه سفید است. و تقدیر آن چنین است: ایام الیالی البیض؛ نگاه کن: منتهی المطلب، طبع قدیم 609/2].

3- [واژه «کهیئة» مانند واژه «کمثل» در مقام تشبیه بکار می رود و تقریباً به همان معنای واژه «مثل» صلی و کاف تشبیه است. و در این گونه موارد الفاظ گوناگونی از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل شده است: «کصوم الدهر»، «کهیئة صوم الدهر»، «کهیئة الدهر»، «کأثما صام الدهر»، «فهو صائم الدهر» و.... و روزه سه روز در هر ماه از آن جهت برابر روزه همه عمر قرار داده شده که خداوند در قرآن می فرماید: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (انعام: 160)؛ پس کسی که سه روز در ماه روزه بگیرد، گویا تمام ماه را روزه گرفته و اگر هر ماه این عمل را تکرار کند گویا تمام عمر روزه بوده است؛ نگاه کن: منتهی المطلب، چاپ قدیم 2: 609 صحیح مسلم 3: 163؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، محدث نوری: 369].

4- سنن ابن ماجه 1 : 522 [544/1]، ح 1707؛ سنن دارمی 2: 19

5- مسند احمد 5 : 34 [13/6 ح 19858]

6- الجامع الصغیر 2: 111/27، ح 5119

5- (من صام يوم عاشوراء فكأنما صام الدهر كله مكتوبٌ في التوراة) [در تورات نوشته شده است: هر کس روز عاشورا روزه بگیرد گویا همه روزها را روزه گرفته است]. این روایت را صفوری در کتاب «نزهه» (1) ذکر کرده است.

اما جواب حلّی:

ما قاعده قطعی قابل استناد درباره این که حتماً ثواب واجبات زیادتراً از ثواب مستحبات، است نداریم بلکه امثال احادیث پیشین عکس آن را به ما نشان می دهند و روایاتی نیز که درباره سایر اعمال پسندیده، آمده آن را تأکید می کند.

به علاوه آن که ثواب در برابر حقیقت و مقتضای طبیعت اعمال قرار دارد نه در برابر عوارض اعمال مثل وجوب و استحباب که طبق مصلحت موجود در عمل تعیین می شوند؛ از این رو ممکن است در طبیعت مستحبّ - در ماهیت های گوناگون یا بر اساس مقارنات عمل در ماهیت واحد - خصوصیتی باشد که موجب ثواب بیشتر شود.

حال در این جا نیز گفته می شود ترتّب ثواب بر عمل به مقدار دلالت آن حقیقت ایمان و به مقدار نفوذش در وجود بنده بستگی دارد و مطلبی که در آن شکّ راه ندارد این است که انجام و یا ترک، اعمال خارج از وظایف مقررّه مانند مستحبات و مکروهات دلالتش بر پایداری بنده در فرمانبرداری و فروتنیش در برابر مولا و علاقه اش به او بسیار بیشتر از انجام واجبات و ترک محرّمات است، و ایمان کامل به وسیله آن به دست می آید و بنده به سبب آن همواره به خدای سبحان تقرّب می جوید تا به آن جا که محبوب مولا می شود؛ چنان که در روایت بخاری در «صحیح» خود (2) از ابو هریره آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

ص: 180

1- نزهة المجالس و منتخب النفايس 1: 174

2- صحیح بخاری 9: 214 [2384/5، ح 6137].

فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوْفَلِّ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا...) [خدای عزوجل می فرماید: همواره بنده با مستحبات به من تقرب جوید تا محبوب من می گردد؛ و آن گاه که محبوب من گردد، من گوش شنوای او می شوم که با آن می شنود و چشم بینای او می شوم که با آن می بیند، و دست توانای او می شوم که با آن کارهای خود را انجام می دهد و پای رونده او می شوم که با آن راه می رود...].

می توان گفت: در آیین عدالت دلیلی وجود ندارد که علاوه بر نعمت های موجود همچون نعمت زندگی و عقل و عافیت و فراهم ساختن نیازهای زندگی و زمینه های عمل و نجات از آتش جهنم پاداش دیگری را به طور حتم برای انجام واجبات و ترک محرمات اثبات نماید بلکه همه اعمال صالح بنده در برابر این نعمت های غیر قابل، وصف بسیار کوچک است پس در این جا جز تفضل نتوان دید.

و این حقیقت را می توان از آیات زیادی به دست آورد؛ مانند (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ * كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ * يَدْخُلُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ أَمِينٍ * لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (1) [پرهیزگاران در جایگاه امنی قرار دارند * در میان باغ ها و چشمه ها * آن ها لباس هایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و در مقابل یکدیگر می نشینند * این چنین اند بهشتیان و آن ها را با «حور العین» تزویج می کنیم! * آن ها در

ص: 181

آن جا هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنیت به سر می برند! * هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و خداوند آن ها را از عذاب دوزخ حفظ می کند * این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت، این همان رستگاری بزرگ است!؛ پس همه این نعمت ها و ثواب ها جز تفضل و احسان خدای سبحان نیست.

فخر رازی در «تفسیر خود می گوید (1):

اصحاب ما به این آیه استدلال کرده اند بر این که خداوند ثواب را از روی لطف و تفضل خود عنایت می کند نه از جهت استحقاق بنده؛ زیرا وقتی خداوند اقسام ثواب متعین را می شمارد بیان می کند که همه این ها را از روی فضل و احسان به آنان عطا کرده است و سپس می فرماید: (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). و نیز اصحاب ما به این آیه استدلال کرده اند بر این که ارزش تفضل بسیار بالاتر از ثواب استحقاقی است؛ چون اولاً: خدای تعالی بیان می کند که این اعطای ثواب از سوی خودش لطف و احسان به بنده است و ثانیاً: این لطف و احسانش را فوز عظیم، توصیف می کند و دلیل دیگر بر این مطلب آن است که پادشاه بزرگ هرگاه دستمزد اجیر را پردازد و به دیگری خلعتی، ببخشد ارزش این خلعت بسیار بالاتر از آن دستمزد خواهد بود.

و خود ابن کثیر در تفسیر آیه شریفه می گوید (2):

در روایتی صحیح از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده است: (اعْمَلُوا، وَقَارِبُوا، وَ سَدُّوا، وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا لَنْ يُدْخَلَ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ). قالوا: ولا أنت يا رسول الله؟ قال: («ولا

ص: 182

1- التفسیر الکبیر 7: 459 [254/27]

2- تفسیر ابن کثیر 4: 147

أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ) [عمل کنید و درستکار باشید و راه راست بروید و به خدا تقرب بجوئید و بدانید که عمل هیچ بنده ای او را داخل بهشت نخواهد ساخت. مردم گفتند حتی شما ای پیامبر خدا؟ فرمود: حتی من مگر این که رحمت و فضل خدا شامل حالم شود].

می توان از روایت صحیحی ای که بخاری در «صحیح» خود (1) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند این مطلب را برداشت کرد: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» [حق خدا بر بندگان آن است که او را پرستش نموده به او شرک نوزند و حق بندگان بر خدا این است که کسانی را که به او شرک نمی ورزند عذاب نکند]

و تو خود به راستی آگاهی که این مقدار حق بنده بر خدا همان مقدار است که عقل سلیم اثبات می کند ولی بیش از این مقدار که پیامبر از بیان آن سکوت کرده است جز فضل و احسان الهی نخواهد بود و نیز تو شاهد عملکرد دولت ها با کارمندان رسمی خود هستی که آنان در صورت انجام وظیفه و عدم خیانت، بیش از رتبه و مقام شایسته خود و حقوق ماهانه خویش دریافت نمی کنند بلکه در صورتی از ترفیع درجه و اخذ رتبه بالاتر بهرمنند می شوند که خدمت و فعالیت فوق العاده و بیش از وظایف مقرر انجام داده، باشند و کسی را نمی توان یافت که از این بابت به دولت ها بتازد و همین ضوابط میان مولی و برده و یا آقا و نوکر، جاری است و این از قوانین ارتکازی و ثابت در ذهن و نفس همه بشر است. لیکن خداوند از روی، تفضل به عمل کنندگان به دستوراتش پاداشی چشمگیر عنایت می کند.

ص: 183

در پایان یاد آور می شویم: برای روز غدیر نمازی در روایات وارد شده است که ابونصر، عیاشی و صابونی، مصری در خصوص آن کتابی نگاشته اند. برای آشنایی با خصوصیات این نماز و دعاهای رسیده در روز غدیر به کتاب های مربوطه مراجعه کنید (1)

(وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) (2)

[و این کتابی است پر برکت که ما (بر تو) نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمایید باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید!]

ص: 184

1- ر.ک: بحار الأنوار 298/95 باب أعمال يوم الغدير و ليلته و أدعيتهما؛ و 359/97.

2- أنعام : 155

1- فهرست ترتیبی

2- کتاب نامه

ص: 185

- 1- «حجّة الوداع»، «حجّة الإسلام»، «حجّة البلاغ»، «حجّة الکمال» و «حجّة التمام» نام هایی است که بر این تنها حجّ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت نهاده اند...9
- 2- تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم با او به راه می افتند...9
- 3- عدد آن را نود هزار و بیشتر ذکر کرده اند...10
- 4- مناسک حجّ را به پایان رسانده و با همان جمعیت انبوه، راهی مدینه می شود...10
- 5- در میانه راه منطقه ای به نام «جحفه» قرار دارد و برکه ای بنام «غدیر خم» در نزدیکی آن واقع است. پنج شنبه هجدهم ذی الحجة الحرام زمانی که به این برکه می رسند جبرئیل امین آیه ای از جانب پروردگار متعال بر او نازل می کند: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...) و فرمان می دهد که باید علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان عَلم هدايت و پرچم دين برافراشته، بايدي اطاعت و ولايت او بر همگان را ابلاغ کند...10
- 6- رسول گرامی صلی الله علیه و اله دستور می فرماید: آن ها که جلو رفته اند، بازگشته و آنان که می رسند، توقّف نمایند...10
- 7- وقت نماز ظهر فرا می رسد، پیامبر صلی الله علیه و اله به سمت جایگاه رفته و با مردم نماز می گذارد...11
- 8- پس از نماز در میان مردم بر منبری از زین شتران ایستاده و با صدایی بلند خطبه اش را به گوش همگان می رساند...11

- 9- می فرماید: ای مردم! خداوند لطیف و خبیر به من خبر داد: عمر هر پیامبری برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود است...11
- 10- می فرماید: من زودتر از شما به [بهشت و] نزد حوض [کوثر] می رسم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد...13
- 11- می فرماید: مراقب باشید که پس از من با آن دو وجود گران قدر چگونه رفتاری خواهید داشت...13
- 12- می فرماید: «ثقل اکبر» «کتاب خدا» می باشد، و «ثقل اصغر» «عترت و اهل بیت» من است... بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک شوید و از آن ها دست بر ندارید که باز هلاک خواهید شد...13
- 13- در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفته تا آن جا بالا می آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی علیه السلام را می شناسند...13
- 14- می فرماید: خداوند ، مولای من و من مولای مؤمنین هستم و بر ایشان از خودشان سزاوارترم؛ پس هر که را من مولای ، اویم، علی هم مولای اوست...14
- 15- و این جمله را سه بار تکرار می فرماید؛ احمد بن حنبل می گوید که چهار مرتبه تکرار فرموده است...14
- 16- هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...) این جاست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می فرماید: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بعد از من»...14-15
- 17- آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیر المؤمنین علیه السلام می نمایند. ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می گویند...15

18- هر کدام می گوید: «بَخَّ بِخُ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصَبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» [زهی و آفرین بر تو ای پسر ابوطالب برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی]...15

19- ابن عباس می گوید: به خدا سوگند! «ولایت (علی)» بر ذمه همه واجب شد...15

توجه خاص به حدیث غدیر:

خداوند سبحان عنایت وافر و به شهرت یافتن حدیث غدیر داشته به همین خاطر:

1- ازدحام اکثریت مردم در هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حج اکبر شرایطی ویژه را فراهم می سازد تا خداوند امر به ابلاغ آن را حتمی نموده و پیامبرش نیز بر انجام آن شتاب کند...18

2- آن ها که جلو افتاده بودند را بازگردانده و آن ها که با تأخیر می آمدند علامت داد که توقف کنند. و امر فرمود که حاضران به غایبان ابلاغ کنند...18

3- خداوند متعال به این مقدار هم بسنده نکرده بلکه آیات کریمه ای در این مورد نازل می فرماید...19

- گمان نمی کنم که اهل تسنن، در اثبات حدیث غدیر و تواضع مقررانه بر صحتش اعتماد بر آن اعتقاد به درستی و اعتراف به متواتر بودنش از شیعه امامیه چندان عقب باشند...21

راویان حدیث غدیر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین...22-27

طبقات راویان از علما و نویسندگان پیرامون حدیث غدیر...29-38

سوگند دادن و استدلال به حدیث شریف غدیر:...39

اولین کسی که به این حدیث استدلال کرد امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله

پس از وفات حضرت بود ما دیگر استدلالها را بر می شماریم...39

1- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز شورا در سال (23 هـ) یا آغاز (24 هـ)...39

2- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روزگار عثمان بن عفان...41

3- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز رجب سال (35)...44

- زید بن أرقم با این که می دانست، از گواهی دادن به ولایت علی علیه السلام خودداری کرد و حضرت علیه السلام وی را به کوری چشم نفرین کرد، پس کور شد...44

4- سوگند دادن و احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام روز جنگ جمل سال (36) در برابر طلحه...45

5- حدیث رکبان در کوفه سال (36 - 37 هـ)...46

کسانی که بخاطر پنهان کردن حدیث غدیر به نفرین علی علیه السلام مبتلا شدند...

- گروهی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در غدیر خم حاضر بوده اند و نزد امیر المؤمنین شهادت به حدیث غدیر را کتمان کرده اند، به نفرین علی علیه السلام گرفتار شده اند...47-48

6- سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام در روز جنگ صفین، سال (37)...48

7- احتجاج دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت صدیقه طاهره علیها السلام...48

8- احتجاج امام أبو محمد حسن علیه السلام سبط رسول خدا، در سال (41)...49

9- سوگند دادن امام حسین علیه السلام سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حدیث غدیر در سال (58 - 59)...50

10- استدلال عمرو عاص علیه معاویه به حدیث غدیر...51

11- استدلال عمّار یاسر در برابر عمرو عاص در جنگ صفین...52

سخن مسعودی: «چیزهایی که سبب فضیلت و برتری اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می شوند عبارتند از: سبقت در ایمان و هجرت، یاری کردن پیامبر صلی الله علیه و آله قرابت با او ... و علی علیه السلام از تمام این ها سهم فراوان و بهره زیادی دارد، و برخی فضایل ویژه علی علیه السلام است؛ مانند سخن رسول خدا به علی آن گاه که میان اصحاب عقد اخوت برقرار کرد: «أنت أخي» و ...» 52-53

غدیر در قرآن:

1- آیه تبلیغ: طبری به سند خود از زید بن ارقم روایت کرده است: آن گاه که پیامبر در بازگشت از حجة الوداع به غدیر خم رسید، ضمن خطبه ای طولانی فرمود:

1- (أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي) [همانا علی بن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه من و امام پس از من است]... 56

2- (أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَّ بِهِ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ) [خداوند او را ولی و امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همگان واجب کرده است]... 56

3- (إِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...) [خداوند مولای شما و علی امام شماست، و پس از او تا روز قیامت امامت در فرزندان من از نسل وی می باشد]... 56

4- (مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ وَنَقَلْتَهُ إِلَيْهِ، فَلَا تَضِلُّوا عَنْهُ وَلَا تَسَدُّوا تَنَافُؤًا مِنْهُ) [هیچ علمی نیست مگر آن که خداوند در من گرد آورده است، و من به او انتقال داده ام. از وی گمراه نشوید و از روی تکبر از او سرباز نزنید]... 56

5- (هو) [«علی»] الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَهُ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ حَتْمًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نُكْرًا أَبَدَ الْأَبْدِينَ) [اوست که به حق هدایت می کند و به آن عمل می کند هر که وی را انکار کند توبه اش پذیرفته

نمی شود و خداوند او را نمی آمرزد خداوند حتماً چنین می کند و وی را تا ابد عذابی سخت خواهد کرد]...56-57

6- (عَلِي أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي) [او برترین مردم پس از من است]...57

7- (لَا تَحِلُّ إِمْرَةٌ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ) [فرمانروایی بر مردم پس از من بر هیچ کس غیر از او جایز نیست]...58

8- (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَاغْضَبْ عَلَيَّ مَنْ جَعَلَ حَقَّهُ) [خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار و انکار کننده اش را لعنت کن و بر کسی که حقش را انکار می کند غضب کن]...58

9- (مَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَيَمَنْ كَانَ مِنْ وُلْدِي مِنْ صَدِّ لِيهِ إِلَى الْقِيَامَةِ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ) [پس هر که به وی و به فرزندان من از صلب او اقتدا نکند، اعمالش باطل و در دوزخ جاودان خواهد بود]...58

10- (إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَ كَوْنِهِ صَفْوَةً اللَّهِ بِالْحَسَدِ؛ فَلَا تَحْسُدُوا فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَرِلَّ أَقْدَامُكُمْ) [همانا ابلیس، آدم را با این که برگزیده خدا بود، بخاطر حسادت از بهشت بیرون کرد؛ پس حسادت نکنید که اعمالتان باطل شده و قدم هایتان لغزش می یابد]...58

11- آیات مبارکه: (وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ...) [به عصر سوگند * که انسان ها همه در زبانند...]. درباره علی نازل شده است...58

12- (مَعَاشِرَ النَّاسِ أَمَةٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ. النُّورُ مِنَ اللَّهِ فَيَا أَيُّهَا النَّاسُ لِي مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ) [ای جماعت مردم! به خدا و رسولش و به نوری که با او نازل شده است ایمان آورید، نور (نازل شده) از جانب خدا، در من، سپس در علی و پس از وی در نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است]...58

سخن نهایی:

1- وسعت دهندگان در نقل وجوه دیگری برای نزول آیه تبلیغ ذکر، کرده اند...60

2- نتیجه: این وجوه قابل اعتماد، نبوده و صلاحیت رویارویی با احادیث معتبر را ندارند...61

پایان سخن:

تهمت بر شیعه: رافضی ها می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را با این که مردم به آن نیاز داشتند و بر او وحی شده بود پنهان کرد [و به مردم ابلاغ نکرد] و پاسخ آن...61-62

2- آیه اِکمال (دین با ولایت):...63

ردّ کلام آلوسی...65-67

3- آیه عذاب واقع:...67

نگرشی در حدیث [شأن نزول آیه عذاب واقع]:

ابن تیمیّه- که بر انکار ضروریات، عادت و بر ایراد و نقد بر مسلمین و کافر شمردن و گمراه دانستن آن ها جرأت دارد- در ابطال این حدیث وجوهی را بر شمرده است ما شبهات وی را به اختصار ذکر کرده و پاسخ می دهیم...69-76

عید غدیر در اسلام:...77

1- از چیزهایی که حدیث غدیر را جاودانه و منتشر ساخته و مفاد آن را تحقق بخشیده و ثابت نگه داشته عبارت است از: عید قرار دادن روز غدیر...77

2- آن چه که برای کاوشگر این عید به روشنی آشکار می شود، دو مطلب است: مطلب نخست: این عید اختصاص به شیعیان ندارد...77

ص: 193

مطلب دّوم: تاریخ برگزاری این عید از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا کنون است و آغاز آن روز غدیر در حجّة الوداع است...79

حدیث تهنیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان علیه السلام]:

1- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان تبریک بگوئید و بگوئید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) [ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمت ها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود ما (به این ها) راه نمی یافتیم]...80

2- و از جمله اولین کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بیعت کردند، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر بودند...80

3- خصوص تبریک گفتن شیخین [ابوبکر و عمر] را عدّه زیادی از بزرگان حدیث، تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنّت که نمی توان آنان را دست کم گرفت، نقل کرده اند...81

بازگشت به آغاز سخن:

1- طارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطّاب بر جایگاه این آیه کریمه صحّه گذاشت که گفت: «اگر این آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) [امروز، دین شما را کامل کردم ...] در دین ما نازل می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم»...82

2- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «روز غدیر خم از بهترین اعیاد امت من است»...83

3- همچنین سایر ائمه اطهار علیهم السلام این روز را عید گرفته و به تمام مسلمین دستور داده اند تا این روز را عید بگیرند و فضایل این روز و ثواب نیکی در این روز را نشر کرده اند...84

4- نقد کلام نویری و مقریزی که گفته اند: اولین کسی که این عید را بدعت گذاشت معز الدوله بود... 86-88

تاجگذاری در روز غدیر:

1- تاج هایی که از طلا و جواهرات ساخته می شد، از رسوم و می شد، از رسوم و مختصات پادشاهان ایران بود و در بین عرب بدلی از آن ها جز عمامه ها نبود... 88-89

2- عمامه ها را جز بزرگان و اشراف نمی پوشیدند و بدین جهت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «العمائم تیجان العرب» [عمامه ها تاج های عرب هستند]... 89

3- بر این اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روز بر سر مبارک علی علیه السلام عمامه گذاشت ، و این به نحوی بیانگر عظمت و جلال او بود، لذا در آن جمع بزرگ با دست مبارک خویش با عمامه خود که «سحاب» نام داشت، بر سر او تاج گذاشت... 89

4- فایده: معنای آن چه که به شیعه نسبت می دهند که می گوید: «علی در سحاب است»... 90

سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت... 92-95

داوری پیرامون سند حدیث:

1- گروهی از مردان بزرگ، علم به تواتر حدیث اقرار کرده و منکر آن را سرزنش نموده اند... 96

2- اگر این حدیث معلوم نباشد دیگر در دین چیزی معلوم نخواهد بود؟!... 96

3- ولی در لابه لای تعصبات و از پس پرده های کینه و عقده انسان های پستی وجود دارند که جدایی از مولای ما امیر مؤمنان صلوات الله علیه آنان را

ص: 195

و داشته که به هر وسیله ای، شده با هیاهو و جوسازی این چشمه زلال را تیره و این اطمینان را متزلزل نمایند... 96-97

الف) یکی منکر صدور حدیث است... 97

ب) دیگری صحت صدر حدیث را انکار می کند... 97

ج) سومی ذیل حدیث را تضعیف نموده... 97

د) و چهارمی در اصل آن خدشه وارد ساخته ولی دعای ملحق به آن را معتبر می داند... 97

4- در این جا کسی هست که یک بار می گوید: علمای ما آن را نقل نکرده اند و بار دیگر می گوید: از طریق روات ثقه نقل نشده پس صحیح نیست، و سومی می گوید: این حدیث را جز احمد در مسند خود نقل نکرده است... 97-98

5- امام حافظ ابوموسی مدینی می گوید: مسند امام احمد اصلی سترگ و مرجعی استوار برای اصحاب حدیث است... 98

6- و فرد دیگری پیدا شده می گوید: «حدیث غدیر در کتاب های «صحاح» نقل نشده است»... 99

7- حدیث شریف غدیر را ترمذی در «صحیح»، و ابن ماجه در «سنن»، و دارقطنی با چند طریق و ضیاء الدین مقدسی در «المختار» و... نقل کرده اند... 99

8- فردی دیگر می خواهد با استدلال به عدم نقل آن در صحیحین صحت آن را خدشه دار سازد... 99

9- و شخص دیگری نیز آمده صحش را تأیید و حُسنش را اثبات و اجماع جمهور اهل سنت درباره آن را نقل کرده و می گوید: «چه بسیار حدیث صحیح است که هر دو شیخ [بخاری و مسلم] آن را نقل ننموده اند»... 99

ص: 196

- 10- نخستین کسی که بر خلاف اجماع این حدیث را رد کرده، ابن حزم اندلسی است و بعداً ابن تیمیّه از او پیروی کرده پس از او عدّه ای که دوری از حقّ در نظرشان زیبا جلوه کرده از وی تقلید نموده اند... 100-101
- 11- و از شگفتی های روزگار ابتکار احمد امین در کتاب «ظُهر الاسلام» است... 103

دیدگاه عموم درباره ابن حزم اندلسی:

- 1- همه فقهای عصرش بر گمراهی او اجماع کرده، از او بدگویی نموده اند، و مردم را از نزدیک شدن به او برحذر داشته اند... 105
- 2- و به خاطر وجود گمراهی و انحرافات در آثار و تألیفاتش فتوا به سوزاندن آن ها داده اند... 105
- 3- آلوسی در تفسیرش از او چنین یاد می کند: «الضالّ المضلّ» [او گمراه و گمراه کننده است]... 105
- 4- از دروغ بستن به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و اله، و از گستاخی نسب و از گستاخی نسبت به مقدّسات شرع نبوی، و نسبت دادن هر نوع فحشا و فساد به مسلمانان، و طرح سخنان باطل و نظرات پوچ، هیچ باکی ندارد... 105
- 5- نمونه هایی از دیدگاه های ابن حزم: در کتاب فقهی خود «المحلّی» می گوید: «همه امت اتّفاق نظر دارند که عبدالرحمن بن ملجم علی رضی الله عنه را طبق اجتهاد و با این باور که عملش صحیح و دارای ثواب می باشد، کشت... 105-106
- نقد کلمات ابن حزم در این سخنش «ابن ملجم قاتل امیر المؤمنین مجتهد است و اجر و ثواب می برد»... 106-110
- به راستی میان ابن حزم و ابن حجر چقدر فاصله است؛ ابن حزم عمل ابن ملجم را توجیه کرده و حقّ جلوه می دهد و ابن حجر از ذکر نام او در کتاب خود

عذر خواهی می کند و او را آدم کش و خون ریز توصیف کرده، و می گوید: او از بقایای خوارج بوده است...110

- نمونه ای دیگر از آراء ابن حزم: «أبو غادیه - قاتل عمّار - عمّار را طبق اجتهادش، کشت، گر چه خطا و زیاده روی کرد و چون در اجتهاد، خطا کرده، فقط یک ثواب به او داده می شود و ابو غادیه مثل قاتلان عثمان نبوده است...»111

- نقد کلمات ابن حزم در قولش به اجتهاد ابو غادیه قاتل عمّار و این که اجر و ثواب می برد...111

- هیچ یک از بزرگان دین تا زمان ابن حزم حرفی از اجتهاد ابو غادیه به زبان نیاورده اند...112

- معاویه جنایت کشتن عمّار را چنین توجیه یا ردّ کرد: «او را علی و یارانش کشتند که به میدان جنگ آوردند و در میان نیزه های ما انداختند»...112

- نهایت سخن ابن حزم درباره قاتلان عثمان...115

- ولی او این سخن را درباره قاتل علی علیه السلام، و کسانی که با او جنگیدند و قاتل عمّار نمی گوید...116

- ابن حزم در تحکیم نظریات فاسد خود گرفتار پرتگاهی شده است که اصلاً خوشایندش نیست و آن، دشنام اصحاب است...116

- بحثی پیرامون سبّ و ناسزا به صحابه...116

- نقد سوّم بر ابن حزم در سخنش: «معاویه و عمرو عاص در جنگ با علی علیه السلام اجتهاد کرده اند و از یک پاداش برخوردارند»...117

- ممکن نیست که خدای سبحان از زبان پیامبرش به مردم اعلام کند که اطاعت از علی علیه السلام اطاعت از اوست و معصیت علی معصیت اوست، و با این حال

- نصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم پیرامون جنگ با علی علیه السلام و صلح و آشتی و دوستی با او...120-121

- کلام ابن خلکان در تاریخ خود پیرامون ابن حزم...122

معنای حدیث غدیر:

1- واژه «مولی» در این مقام تنها بر امامت امیر المؤمنین علیه دلالت دارد؛ زیرا برداشت حاضرین در آن اجتماع با عظمت و بسیار با شکوه، و برداشت افرادی که پس از گذشت زمانی آن را شنیدند و قولشان در لغت حجت می باشد همین معنا است بدون این که هیچ کدام منکر آن شوند و پس از آن ها شعرا و شخصیت های ادبی نیز حتی در این زمان همین برداشت را دارند...123

2- در پیشاپیش افراد یاد شده مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد در ابیاتی که در جواب نامه معاویه نوشته اند...123

3- و از جمله آن هاست: حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ أنصاری، محمد بن عبدالله حمیری، و نیز عمرو عاص و...123-125

4- و در همان اجتماع با شکوه روز غدیر خم عده ای از مردم از واژه «مولی» همین معنای مورد نظر ما را فهمیدند، گر چه آن را با شعر بیان نکرده اند؛ مانند شیخان یعنی ابوبکر و عمر که در حال تهنیت گویی خدمت امیر مؤمنان علیه السلام آمده با او بیعت نموده اند...126

5- «ولایت داشتنی» که عرب آن را بسیار بزرگ می شمارد، نمی تواند به معنای «محبت» و «یاری» و یا معنای دیگری باشد بلکه باید به همان معنای ریاست کبری باشد...126

6- آری این معنی حتی برای زنان پس پرده حجله نیز مخفی نمانده است...126

آمدن واژه «مَفْعَل» به معنی «أَفْعَل»:

1- اما واژه «مولی» در لغت به معنی شایسته تر و سزاوارتر است یا دست کم یکی از معانی آن است و مطالب موجود در کلمات مفسران و محدثان در آیه کریمه (هِيَ مَوْلَاكُمْ) [همان سرپرستان می باشد] تو را از پرداختن به برهان ها بی نیاز می کند...127

2- گروهی از مفسران «مولی» را فقط به معنی شایسته تر» تفسیر کرده، و برخی نیز در آیه شایسته تر را یکی از معانی مولی شمرده اند

3- و آیات دیگری نیز هست که در آن ها واژه «مولی» به معنی «سزاوارتر» آمده است...129

سخن رازی در معنای حدیث...130-131

نقد کلام رازی...131-132

بکار بردن مرادف به جای مرادفش تنها در صورتی صحیح است که مانعی در میان نباشد...132

اسم تفضیل جز با حرف «مِنْ» از حروف بکار می رود و گاهی حرف «مِنْ» با مجرورش به سبب وجود قرینه حذف می شود...132

شبهه رازی نزد علما...134

کلام دیگری از رازی: گمان می کند که هیچ یک از امامان نحو و لغت، نگفته است: صیغه «مَفْعَل» که برای مصدر و زمان و مکان وضع شده به معنای «أَفْعَل» که برای تفضیل وضع گردیده آمده است...134

- نقد کلام رازی در این بحث...134-136

ص: 200

پاسخ رازی از سخنان یاد شده: رازی از همه مطالب یاد شده پاسخی داده که پرده از زشتی و ناپسندی و عیوب باطن خود بر می دارد...137

- علما در معنی لغت به قول هر کسی که عربیت او قوی باشد، حتی اگر کنیز بادیه نشین باشد، اعتماد می کنند و نزد اکثر علما و پژوهشگران هیچ یک از ایمان و عدالت و بلوغ شرط نیست...138

«مَفْعَل» به معنی «فَعِيل»:

شاه ولی الله صاحب هندی در کتاب تحفه خود در ردّ دلالت حدیث بر امامت می گوید: این دلالت تمام نیست مگر این که واژه «مولی» به معنی «ولی» آمده باشد در حالی که صیغه «مَفْعَل» به معنی «فَعِيل» نیامده است...139

نقد کلام شاه ولی الله...139

نگرشی در معانی «مولی» که به بیست و هفت معنی می رسد...140-146

معانی قابل اراده از حدیث...146

معنای حقیقی واژه «مولی»، «أولی به شیء» است و این معنی، جامع همه معانی است، و معنی «أولی» به نوعی در هر یک از آن ها موجود است...148-151

قرینه های متّصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»...151

قرینه اول: آغاز حدیث که بسیاری از علمای شیعه و سنی آن را نقل کرده اند...151

قرینه دوم: پایان حدیث که می فرماید: (اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ...)...152

قرینه سوم: شاهد گرفتن موجود در ابتدای حدیث...156

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان حدیث: (اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ

وَإِتِّمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (الله اکبر بر کامل شدن دین و تکمیل نعمت و خشنودی خدا از پیام
رسانی و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب)...156

قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت (كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبْتُ) [گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم]...157

قرینه ششم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت علی علیه السلام: (هَنْتُونِي، هَنْتُونِي إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنَّبُوهِ وَخَصَّ
أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ) [به من تبریک بگویند؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت برگزید]...157

قرینه هفتم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت (فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ) [حاضران به غایبان برسانند]...157-158

قرینه هشتم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت: (إِنَّهُ وَلِيُّكُم بَعْدِي) [همانا او پس از من ولی شماست]...158-159

قرینه نهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت: (اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِدْتَ عَلَيْنَهُمْ أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ وَنَصَّحْتُ) [خدایا خود گواه بر
آنان هستی که من دستورت را ابلاغ کرده سفارش خود را نمودم]...160

قرینه دهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم پیش از بیان حدیث: (وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكْذِبِي...) [و گمان می کردم (یا می دانستم) که
مردم مرا تکذیب خواهند کرد]...161

قرینه یازدهم: واژه «نصب» وارد شده در بسیاری از روایات...162

قرینه دوازدهم: سخن ابن عباس: (وَجَبَّتْ وَ اللَّهِ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ) [به خدا سوگند ولایت تو برگردن مردم واجب شد]...163

قرینه سیزدهم: این سخن: «این آخرین فریضه ای بود که خدا بر بندگانش واجب کرد»...164

قرینه چهاردهم: ترس برخی از مردم از بیان حدیث...165

قرینه پانزدهم: استدلال امام امیر مؤمنان علیه السلام در روز رجب...166

قرینه شانزدهم: آن چه در حدیث رکبان (سوران) گذشت...166

قرینه هفدهم: نفرین امیر مؤمنان علیه السلام افرادی را که در احتجاج روز رجب و رکبان از گواهی دادن به حدیث غدیر خودداری کردند...167

قرینه هجدهم: سخن عمر: (هَذَا مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَوْلَاَهُ فَلَيْسَ بِمُؤْمِنٍ) [مولای من و همه مؤمنان است هر کس او مولایش نباشد، مؤمن نیست]...168

احادیث بیان کننده معنای «مولی» و «ولایت»...170-173

توضیح واضح درباره معنی حدیث...174-176

اعمال عبادی روز غدیر...177

روایت روزه روز غدیر...177

نقد کلام ابن کثیر در تضعیف حدیث روزه روز عید غدیر...177

ماقاعده قطعی قابل استناد درباره این که حتماً ثواب واجبات زیادتراً از ثواب مستحبات است، نداریم...180

ترتیب ثواب بر عمل به مقدار دلالت آن بر حقیقت ایمان و به مقدار نفوذش در وجود بنده بستگی دارد...180

خداوند ثواب را از روی لطف و تفضّل خود عنایت می کند نه از جهت استحقاق بنده...182

نماز روز عید غدیر...184

ص: 203

1- قرآن کریم.

2- الآثار الباقية عن القرون الخالية : ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (ت / 440هـ)، أفسست مكتبة المثنى - بغداد

3- الإحكام في أصول الأحكام : ابو الحسن سيف الدين على بن محمد بن سالم تغلبی آمدی (ت / 631 هـ)، چاپ اول 1405هـ- / 1985م، دار الكتب العلمیة - بیروت.

4- الأربعین فی فضائل أمير المؤمنین علیه السلام: جمال الدين عطاء الله بن فضل الله حسینی شیرازی دشتکی هروی محدث (ت / 930 هـ-)، تحقیق محمد حسن زبری، چاپ اول 1413هـ- / 1993 م، مجمع البحوث الاسلامیة - بیروت.

5- إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: ابو العباس شهاب الدين احمد بن محمد بن ابی بكر قسطلانی (ت/923هـ)، چاپ اول 1410 هـ / 1990 م، دار الفكر - بیروت .

6- الاستيعاب في معرفة الأصحاب : ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البرّ نمری قرطبی (ت / 463 هـ) تحقیق علی بن محمد بجاوی، مطبعة نهضة مصر - قاهره .

7- أسد الغابة في معرفة الصحابة : ابو الحسن علی بن محمد بن محمد معروف به ابن اثیر (ت / 630 هـ-)، تحقیق محمد ابراهیم البنا و محمد احمد عاشور و محمود عبد الوهاب دار الشعب - قاهره.

8- أسنى المطالب في مناقب سيدنا عليّ بن أبي طالب : ابو الخير شمس الدين محمد بن محمد بن محمد جزری شافعی (ت / 833 هـ)، تحقیق دکتر محمد هادی امینی ، مطبعة الامام امیر المؤمنین علیه السلام العامّة - اصفهان.

- 9- الإصابة في تمييز الصحابة: ابو الفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلاني (ت 852 هـ)، چاپ اول 1328 هـ، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- 10- أعلام العراق : محمّد بهجت، اثرى چاپ سال 1927 م ، المطبعة السلفيّة - قاهره .
- 11- الإمامة والسياسة : ابو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينورى (ت/276 هـ) ، دار المعرفة - بيروت
- 12- إمتاع الأسماع : ابو العباس تقى الدين احمد بن على حسيني عبيدى مقريزى (ت / 845 هـ) ، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر - قاهره 1941م.
- 13- أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى (ت / 279 هـ)، تحقيق شيخ محمّد باقر محمودى، مؤسسة الأعلمي - بيروت.
- و چاپ دوّم: مكتبة المثنى - بغداد .
- 14- الأوائل: ابو هلال حسن بن عبد الله بن سهل عسكرى (ت / بعد 395 هـ)، چاپ اول 1407 هـ / 1987 م ، دار الكتب العلميّة - بيروت
- حرف باء
- 15- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار: شيخ محمّد باقر بن محمّد تقى مجلسى (ت/1111 هـ)، چاپ سوّم 1403 هـ / 1983 م ، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت.
- 16- البحر المحيط (تفسير أبى حيان): محمّد بن يوسف بن على بن حيان أندلسى مشهور به ابو حيان (ت / 754 هـ)، چاپ دوّم 1411 هـ / 1990 م ، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت.
- 17- البداية والنهاية : ابو الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير (ت / 774 هـ)، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت 1413 هـ / 1993م.
- 18- البدر الطالع: محمّد بن على شوكانى (ت / 1250) ها، چاپ اول 1348 هـ،

19- بلاغات النساء : احمد بن ابى طاهر طيفور (ت / 280 هـ)، منشورات الشريف الرضى - قم

حرف تاء

20- تاج العروس من جواهر القاموس : ابو الفيض محب الدين محمد بن محمد بن محمد بن محمد ابن محمد بن عبد الرزاق ملقب به مرتضى و معروف به محمد مرتضى حسيني زبيدي حنفي واسطى (ت / 1205 هـ-)، أفسست دار مكتبة الحياة - بيروت، چاپ اول 1306 هـ- المطبعة الخيرية - مصر .

21- تاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبري): ابو جعفر محمد بن جرير طبرى (ت / 310 هـ-)، تحقيق محمد ابو الفضل، ابراهيم چاپ دوم 1387 هـ / 1967 م، دار التراث - بيروت

22- تاريخ بغداد : ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى (ت / 463 هـ)، دار الكتب العلميه - بيروت.

23- تاريخ الثقات : ابو الحسن احمد بن عبدالله بن صالح عجلى (ت / 261 هـ)، به ترتيب نور الدين على بن ابى بكر هيشمي (ت / 807 هـ)، وبه تضمينات ابن حجر عسقلانى، چاپ اول 1405 هـ / 1984 م، دار الكتب العلميه - بيروت .

24- تاريخ الخلفاء : جلال الدين عبدالرحمن سيوطى (ت / 911 هـ)، دار الفكر - بيروت

25- التاريخ الكبير : ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى (ت / 256 هـ)، چاپ دار الفكر - بيروت 1407 هـ / 1986 م، أفسست از چاپ دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد دکن

26- تاريخ مدينة دمشق (تاريخ ابن عساکر): ابو القاسم على بن حسين بن هبة الله

شافعی معروف به ابن عساکر (ت 573 ه) تصویر گرفته شده از نسخهٔ المكتبة الظاهرية در دمشق، جمع آوری شده توسط شیخ محمد بن رزق طرهونی، دار البشیر - دمشق .

و چاپ دیگر: به تحقیق علی شیری، چاپ اول، سال 1415 - 1417 ه، دار الفکر - بیروت .

27- التحفة الإثنا عشرية: عبد العزيز بن احمد دهلوی (ت / 1239 ه)، چاپ چهارم 1403 ه-، اُفتست از چاپ اول 1395 ه / 1975 م، سهیل اکیدمی - لاهور.

28- تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد ذهبي (ت / 748 ه)، اُفتست دار الكتب العلمية - بیروت از چاپ مكتبة الحرم المكي - مکه 1374 ه-.

29- تذكرة الخواص: سبط ابن الجوزي يوسف قرأوغلی بن عبدالله بن فیروز بغدادی (ت / 654 ه)، مكتبة نينوى الحديثة - تهران .

30- تفسير ابن كثير: ابو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقی (ت / 774 ه)، دار الفكر للطباعة - بیروت 1407 ه- / 1986 م.

31- تفسير البغوي (معالم التنزيل: حسين بن مسعود فراء بغوي (ت / 516 ه)، چاپ سوم 1413 ه- / 1992 م، دار المعرفة - بیروت

32 - تفسير البيضاوي: ناصر الدين عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی (ت / 685 ه)، چاپ اول 1408 ه / 1988 م، دار الكتب العلمية - بیروت.

33- تفسير فرات الكوفي: ابو القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات کوفی (از بزرگان قرن سوم و چهارم هجری) المطبعة الحيدرية - نجف اشرف .

34- التفسير الكبير: ابو عبد الله فخر الدين محمد بن عمر بن حسين قرشى رازی (ت / 606 ه)، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی - بیروت.

- 35- تفسير المنار للشيخ محمد عبده (وفات 1323 هـ) : محمد رشيد رضا (ت / 1345هـ)، دار المعرفة - بيروت
- 36- تقريب التهذيب : أحمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت / 852هـ) تحقيق عبد الوهّاب عبد الله لطيف، دار المعرفة - بيروت 1380 هـ.
- 37- تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير : احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت / 852هـ)، تحقيق عبدالله هاشم يمانى مدنى - مدينه منوره 1384 هـ / 1964م.
- 38- التهميد في بيان التوحيد: أبو شكور محمد بن عبد السعيد بن محمد كشيّ سالمى ، حنفي چاپ دوّم، دار الكتب النعمانية - كابل - افغانستان.
- 39- التنبه والأشرف : ابو الحسن علي بن حسين مسعودى (ت / 346) تحقيق عبدالله اسماعيل ، دار الصاوي - قاهره 5357 هـ.
- 40- التنبه والردّ على أهل الأهواء والبدع: محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطى (ت / 377هـ) مكتبة المثنى - بغداد - مكتبة المعارف - بيروت 1388 هـ / 1968 م.
- 41- تهذيب الأحكام : شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (ت / 460 هـ-)، دار الكتب الاسلاميّة - تهران
- 42- تهذيب التهذيب : شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت / 852 هـ) چاپ اوّل 1404 هـ / 1984م ، مطبعة دار الفكر - بيروت
- و چاپ ديگر: چاپ اوّل 1327هـ- ، مجلس دائرة المعارف النظاميّة - حيدر آباد
- 43- تهذيب الكمال في أسماء الرجال : ابو الحجاج جمال الدين مزى (ت / 742 هـ)، تحقيق دكتور عواد معروف، چاپ اوّل 1413 هـ / 1992م، مؤسّسة الرسالة - بيروت.

44- الثقات : ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان تميمي بستي (ت / 354 هـ)، چاپ اول 1393 هـ / 1973 م ، دار الفكر - بيروت ، أفسست از چاپ مجلس دائرة المعارف العثمانية ، - حيدرآباد دكن - هند .

45- ثمار القلوب في المضاف والمنسوب : ابو منصور عبد الملك بن محمد اسماعيل ثعالبي نيشابوري (ت 429هـ) تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم دار المعارف - قاهره .

46- جامع الأحاديث : حافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي (ت / 911هـ)، جمع و ترتيب عباس احمد صقر و احمد عبد الجواد، مكتب البحوث و الدراسات ، در دار الفكر - بيروت 1414هـ / 1994م.

47- جامع البيان عن تأويل آي القرآن : ابو جعفر محمد بن جرير طبري (ت / 310 هـ) دار الفكر - بيروت 1408 هـ - / 1988م.

48- الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير : جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطي (ت / 911 هـ)، چاپ اول 1401 هـ / 1991م، دار الفكر - بيروت.

49- الجامع لأحكام القرآن : ابو عبد الله محمد بن احمد أنصاري قرطبي (ت / 671هـ)، چاپ اول 1408 هـ - / 1988 م ، درا الكتب العلمية - بيروت.

50- جمع الجوامع : جلال الدين عبد الرحمن سيوطي (ت / 911 هـ)، نسخه كپی شده از نسخه خطی دار الكتب المصرية به شماره 95 ، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

51- جواهر العقدين : نور الدين حسنى سمهودى شافعى (ت / 911 هـ)، مخطوط.

حرف حاء

52- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابو نعيم احمد بن عبدالله اصفهاني (ت / 430 هـ-)، چاپ پنجم 1407هـ- / 1987 م ، دار الكتاب العربي - بيروت.

حرف خاء

53- خصائص أمير المؤمنين : ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي نسائي (ت / 303هـ)، تحقيق احمد ميرين بلوشي - كويت.

54- خطط المقرئزي (المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار): ابو عباس تقى الدين احمد بن علي مقرئزي (ت / 845هـ) ، دار صادر - بيروت.

55- خلاصة تذهيب تهذيب الكمال في أسماء الرجال : صفى الدين احمد بن عبدالله خزر جي (ت / بعد 923 هـ)، تحقيق محمود غانم غيث، منشورات مكتبة القاهرة - مطبعة الفجالة الجديدة 1392 هـ-.

حرف دال

56- دائرة معارف القرن العشرين : محمّد فريد وجدى (ت / 1373هـ) چاپ سوّم 1971 م ، دار المعرفة - بيروت.

57- الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور : عبد الرحمن جلال الدين سيوطي (ت / 911 هـ-)، چاپ اوّل 1403هـ- / 1983 م ، دار الفكر - بيروت.

58- دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ابو بكر احمد بن حسين بن علي بيهقي (ت / 458هـ) تحقيق دكتور عبد المعطى قلعبجي چاپ اوّل 1405 هـ / 1985 م ، دار الكتب العلمية - بيروت .

59- ديوان أبي تمام: حبيب بن أوس طائي (ت / 228 هـ)، تحقيق دكتور شاهين عطيه، دار صعب - بيروت.

60- ديوان الشريف الرضي : ابو الحسن محمّد بن حسين بن موسى موسى

(ت / 406 هـ)، چاپ اول 1406 هـ، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامي - ايران

حرف ذال

61- ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربى محب الدين احمد بن عبدالله طبري (ت / 694 هـ)، مكتبة القدسي - قاهره 1356 هـ.

حرف راء

62- ربيع الأبرار و نصوص الأخبار : ابو القاسم محمود بن عمر زمخشري (ت / 538 هـ)، تحقيق دكتور سليم نعيمة، انتشارات الشريف الرضي - قم 1410 هـ.

63- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني : ابو الثناء شهاب الدين محمود بن عبدالله حسيني آلوسي بغدادى (ت / 1270 هـ-)، چاپ چهارم 1405 هـ - / 1985 م ، دار إحياء التراث العربي - بيروت

64- روض المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (تاريخ ابن شحنة) : ابو وليد محمد بن محمد بن محمود بن شحنة حنفي (ت / 815 هـ) چاپ شده در حاشيه كتاب مروج الذهب، چاپ اول 1303 هـ، المطبعة الأزهرية - مصر

65- روضة الصفاء في سيرة الأنبياء والملوك والخلفاء : همام الدين مير خواند محمد بن خواند شاه بن محمود هروي (ت / 903 هـ)، چاپ تهران.

66- الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة : ابو جعفر احمد بن عبدالله محب طبري (ت / 694 هـ)، چاپ اول 1408 هـ / 1988 م ، دار الندوة الجديدة - بيروت

حرف سين

67- سر العالمين وكشف ما في الدارين حجة الاسلام ابو حامد غزالي (ت / 505 هـ)، چاپ دوم 1385 هـ / 1965 م ، مكتبة الثقافة الدينية، نجف اشرف

ص: 212

68- سنن ابن ماجه: ابو عبد الله محمد بن يزيد قزويني (ت / 275هـ-)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر - بيروت.

69- سنن أبي داود: ابو داود سليمان بن أشعث سجستاني أزدى (ت / 275هـ)، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، دار احياء التراث العربي - بيروت

70- سنن الترمذي: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة سلمى بوغي ترمذي (ت / 279هـ)، تحقيق احمد محمد شاكر، دار الفكر - بيروت.

71- سنن الدارمي: ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن بهرام تميمي سمرقندي دارمي (ت / 255هـ)، دار الفكر - قاهره 1398هـ - / 1978م.

72- السنن الكبرى: احمد بن شعيب بن علي نسائي (ت / 303هـ-)، تحقيق دكتور عبد الغفار سليمان بنداري و سيد كسروي، حسن چاپ اول 1411هـ - / 1991م، دار الكتب العلميه - بيروت.

73- السيرة الحلبية: ابو الفرج نور الدين علي بن ابراهيم بن احمد حلبى شافعي (ت / 1044هـ)، مكتبة الاسلاميه - بيروت

74- السيرة النبوية والآثار المحمدية: احمد زيني دحلان (ت / 1304هـ)، چاپ اول 1310هـ، المطبعة الميمنية - مصر.

حرف شين

75- الشافي في الإمامة: شريف مرتضى علي بن حسين موسى (ت / 436هـ)، تحقيق سيد عبد الزهراء حسيني، مؤسسه الصادق - تهران.

76- شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابو الفلاح شهاب الدين عبد الحي بن احمد بن محمد عكرى دمشقى معروف به ابن عماد حنبلى (ت / 1089هـ)، چاپ اول 1406هـ / 1986م، دار ابن كثير - بيروت - دمشق.

ص: 213

78- شرح تجرید الکلام : علاء الدین علی بن محمد قوشجی (ت / 887 هـ) چاپ سنگی

79- شرح دیوان امیر المؤمنین : حسین بن معین الدین میبذی معروف به قاضی میر (ت / 910 هـ)، نسخه خطی

80- شرح دیوان الحماسة لأبي : يحيى بن علي خطيب تبریزی (ت/502 هـ) چاپ اول دار القلم - بیروت.

81- شرح المعلقات السبع : ابو عبد الله حسين بن احمد زوزنی (ت / 486 هـ)، مطبعة المدني - قاهره 1385هـ- / 1965م.

82- شرح المقاصد : مسعود بن عمر بن عبدالله مشهور به سعد الدين تفتازانی (ت / 793 هـ)، منشورات الشريف الرضي - قم .

83- شرح المواقف : محقق سيّد شريف علي بن محمد جرجانی (ت / 812 هـ) منشورات الشريف الرضي - قم .

84- شرح نهج البلاغة : ابو حامد عزّ الدين عبد الحميد بن هبة الله بن محمد بن أبي الحديد مدائني معتزلی (ت/656 هـ-)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ اول 1378هـ- / 1959 م ، دار إحياء الكتب العربيّة - قاهره .

85- الشرف المؤبّد لآل محمد صلى الله عليه و اله: شيخ يوسف بن اسماعيل نبهانی (ت / 1350 هـ)، دار جوامع الكلم - قاهره و در سال 1309 هـ- در بيروت چاپ شده است.

86- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل : عبید الله بن عبد الله بن احمد معروف به حاکم حسکاني حدّاء حنفی نیشابوری (ت / بعد 490 هـ-)، تحقيق شيخ محمد باقر محمودی چاپ اول 1411هـ- / 1990 م ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي ، مجمع احياء فرهنگ اسلامي - تهران .

87- الصارم المسلول على شاتم الرسول : تقي الدين احمد بن عبد الحلیم حرّاني معروف به ابن تيمية (ت / 728 هـ) ، دار الجيل - بيروت - 1975 م.

88- الصحاح : اسماعيل بن حمّاد جوهرى (ت / 393 هـ-)، تحقيق احمد عبد الغفور عطار، چاپ چهارم 1407هـ- / 1987 م ، دار العلم للملايين - بيروت .

89- صحيح البخاري : محمد بن اسماعيل بخارى جعفي (ت / 256 هـ-)، ضبط و شرح دكتور مصطفى ديب البغا، مطبعة الهندي - دمشق 1379هـ- / 1976 م.

90- صحيح مسلم : مسلم بن الحجاج قشيري نيشابوري (ت / 261 هـ-)، تحقيق و تعليق دكتور موسى شاهين لاشين و دكتور احمد عمر هاشم چاپ اول 1407 هـ- / 1987 م ، مؤسسه عزّ الدين - بيروت

91- الصواعق المحرقة في الردّ على أهل البدع والزندقة : شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هيثمي مكّي (ت / 974 هـ)، تعليق عبد الوهاب عبد اللطيف ، چاپ دوم 1385هـ- / 1965 م ، مكتبة القاهرة - مصر

92- الضوء اللامع لأهل القرن التاسع : ابو الخير شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى (ت / 602 هـ)، دار الكتاب الاسلامي - قاهره .

93- طبقات الشافعية الكبرى : ابو نصر تاج الدين عبد الوهاب بن على بن عبد الكافي سبكي (ت / 771 هـ-)، تحقيق عبد الفتاح محمد حلو و محمود محمد طنّاحي، دار إحياء الكتب العربية - بيروت.

94- الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بن منيع بصرى معروف به ابن سعد (ت 230 هـ) ، دار صادر - بيروت .

95- العقد الفريد : أحمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبي (ت / 328هـ)، چاپ اول 1986 م ، دار و مكتبة الهلال - بيروت

95- الغدير محمد بن احمد بن عثمان ذهبي (ت / 748هـ) نسخه خطی کتابخانه سيّد عبد العزيز طباطبائي.

96- غرائب القرآن (تفسير النيسابوري) : نظام الدين حسن بن محمد حسين قمّي نيشابوري (زنده تا سال 730 هـ)، چاپ شده در حاشيه تفسير طبري، چاپ اول 1329 هـ- المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق - مصر

97- غريب القرآن محمد بن عزيز سجستاني (ت / 230 هـ)، تحقيق احمد عبد القادر صلاحية، چاپ اول 1993 م، دار طلاس - سوريه

98- فتح الباري في شرح صحيح البخاري : شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت / 852هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي و محبّ الدين خطيب و عبد العزيز بن عبد الله بن باز، دار المعرفة - بيروت .

99- فتح القدير : محمد بن علي بن محمد شوكاني (ت / 1250هـ)، عالم الكتب - بيروت

100- الفتوحات الإسلامية : احمد زيني دحلان (ت / 1304هـ)، المطبعة الحسينية المصرية

101- فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام: ابراهيم بن محمد بن مؤيد حموي جويني (ت / 722 هـ) ، تحقيق محمد باقر محمودي، چاپ اول 1398هـ- / 1978 م جزء اول ، و

1400 هـ - / 1980 م جزء دوم مؤسّسة المحمودي - بيروت.

102- الفردوس بمأثور الخطاب: شيرويه بن شهردار بن شيرويه همداني ملقّب به «الكيا» (ت / 509 هـ-)، تحقيق سعيد بن بسيوني زغلول،
چاپ اول 1406 هـ - / 1986 م ، دار الكتب العلميّة - بيروت .

و چاپ ديگر به تحقيق فواز احمد زمولى و محمّد معتصم بالله بغدادى، چاپ اول 1407 هـ - / 1987 م، دار الكتاب العربيّ - بيروت.

103- الفِصَل في الملل والأهواء والنحل: ابو محمّد على بن احمد بن حزم أندلسى ظاهرى (ت / 456 ها)، مكتبة المثنى - بغداد.

104- الفصول المهمّة في معرفة أحوال الأئمّة عليهم السلام: على بن محمّد بن احمد مشهور به ابن صبّاغ مالكي (ت 855 هـ)، چاپ اول
1408 هـ / 1988 م ، مؤسّسة الأعلمي - بيروت.

حرف قاف

105- القاموس المحيط : محمّد بن يعقوب فيروز آبادى (ت / 817 هـ-)، تحقيق مكتب تحقيق التراث در مؤسّسة الرسالة ، مؤسّسة الرسالة
- بيروت 1407 هـ / 1987 م

حرف كاف

106- الكافي : ابو جعفر محمّد بن يعقوب بن اسحاق كليني رازى (ت / 329 هـ)، با تعليقه على اكبر غفّارى، دار الكتاب الاسلامي - تهران

107- الكامل في التاريخ (تاريخ ابن الأثير): عزّ الدين على بن ابى كرم شيبانى معروف به ابن أثير (ت / 630 هـ)، تحقيق على شيري، دار
إحياء التراث العربيّ - بيروت.

و چاپ ديگر: دار صادر - بيروت 1399 هـ - / 1979 م.

ص: 217

108- كتاب سَلِيم بن قيس هلالِي : ابو صادق سَلِيم بن قيس هلالِي عامري كوفي (ت / 76 هـ-)، تحقيق شيخ محمّد باقر انصاري، چاپ اول 1415هـ-، مؤسسه نشر الهادي - قم.

109- الكشّاف عن حقائق غوامض التنزيل : جار الله محمود بن عمر زمخشرى (ت / 538 هـ)، دار الكتاب العربيّ - بيروت 1366 هـ- / 1947 م

110- كشف الغمّة في معرفة الأئمّة : ابو الحسن علي بن عيسى بن ابي الفتح اربلي (ت / 693 هـ)، چاپ دوم 1405 هـ / 1985 م ، دار الأضواء - بيروت .

111- الكشف والبيان (تفسير الثعلبي): ابو اسحاق احمد بن محمّد بن ابراهيم نيشابوري معروف به ثعلبي (ت 427هـ) نسخه خطّي در كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي - قم.

112- كفاية الطالب في مناقب عليّ بن أبي طالب : ابو عبدالله محمّد بن يوسف بن محمّد قرشي كنجي شافعي (كشته 658هـ)، تحقيق محمّد هادي اميني چاپ سوم 1404 هـ ، دار احياء تراث أهل بيت - تهران .

113- كنز العمّال: علاء الدين علي بن حسام الدين هندی برهان فوري معروف به متّقي هندی (ت / 975هـ) ، مؤسسه الرسالة - بيروت 1409 هـ.

حرف لام

114- لسان العرب : ابن منظور جمال الدين أبي الفضل محمّد بن مكرم بن علي افریقی مصري (ت / 711 هـ-)، تحقيق علي، شيري، چاپ اول 1408 هـ، دار احياء التراث العربيّ - بيروت.

115- لسان الميزان : ابو الفضل احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت / 852هـ)، چاپ اول 1407 هـ- ، دار الفكر - بيروت .

ص: 218

- 116- مجمع الأمثال : احمد بن محمد بن احمد ميداني (ت518هـ)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، چاپ دوّم 1407 هـ / 1987 م ، دار الجيل - بيروت .
- 117- مجمع الزوائد و منبع الفوائد : على بن ابي بكر هيثمي (ت /807هـ)، دار الكتب العلميّة - بيروت 1408هـ - / 1988 م.
- 118- المحصول في علم الأصول: فخر الدين محمد بن عمر بن حسين رازي (ت / 606 هـ)، دار الكتب العلميّة - بيروت .
- 119- المحلّي : ابو محمد على بن احمد بن سعيد بن حزم ظاهري أندلسي له (ت / 456 هـ)، تحقيق لجنة إحياء التراث العربيّ در دار الآفاق الجديدة - بيروت.
- 120- مروج الذهب: على بن حسين بن على مسعودي (ت /346 هـ-)، تحقيق عبد امير مهتّا، چاپ اوّل 1411هـ - / 1991 م ، مؤسّسة الأعلمي - بيروت .
- 121- المزهري في علوم اللغة و أنواعها : جلال الدين عبد الرحمن سيوطي (ت / 911 هـ) ، دار إحياء الكتب العربيّة - مصر
- 122- المستدرک على الصحيحين : محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري (ت 405 هـ)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، چاپ اوّل 1411هـ - / 1990 م ، دار الكتب العلميّة - بيروت.
- و چاپ ديگر: دار المعرفة ، نشر مكتبة المطبوعات الاسلامية - حلب ، و محمد امين - بيروت .
- 123- مسند أحمد بن حنبل : ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل شيباني (ت / 241 هـ) چاپ اوّل 1412هـ - / 1991 م ، دار احیاء التراث العربيّ - بيروت.

- 124- مسند شمس الأخبار المنتقى من كلام النبي المختار صلى الله عليه وآله: على بن حميد بن احمد قرشى (ت / 635هـ)، چاپ اول 1407هـ- / 1987م، مؤسسه الأعلمی - بیروت .
- 125- مصباح المتهدّد : ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (ت / 460 ها)، تحقیق اسماعیل انصاری زنجانی
- 126- مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (ت / 625هـ)، تصحیح رضا دامغانی مشهور به حاجی آخوند سر سر افراز در 1287 هـ.
- 127- المعارف : ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (ت / 276هـ-)، تحقیق دکتر ثروت عکاشة، چاپ ششم 1992م ، الهيئة المصریة العامة للکتاب.
- 128- معاني القرآن : ابو زکریا یحیی بن زیاد فراء (ت / 207 هـ-)، تحقیق احمد یوسف نجاتی و محمد علی نجار ، چاپ ، اول کتابخانه ناصر خسرو - تهران .
- 129- معجم البلدان : ابو عبدالله شهاب الدین یاقوت بن عبد الله حموی رومی (ت / 626 هـ)، دار إحياء التراث العربی - بیروت 1399هـ/ 1979م.
- 130- المعجم الكبير : ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی (ت / 360هـ)، تحقیق حمدی عبد المجید سلفی، چاپ دوم 1404هـ- / 1983 م ، دار إحياء التراث العربی - بیروت .
- 131- معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار : محمد بن احمد ذهبي (ت / 748هـ)، تحقیق بشار عواد و شعيب أرناؤوط، چاپ اول 1404 هـ / 1984 م ، مؤسسه الرسالة - بیروت.
- 132- مقتل الحسين : موفق بن احمد مکی أخطب خوارزم (ت 568هـ)، تحقیق

محمد سماوی، مکتبۃ المفید - قم، اُفت از چاپ نجف 1367 ه.

133- الملل والنحل: ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی (ت / 548 ه)، چاپ اول 1981 م، مؤسسه ناصر للثقافة - بیروت.

134- المناقب : موفق بن احمد بن محمد خوارزمی (ت / 568 ه)، تحقیق مالک محمودی، چاپ دوم 1411 ه- مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین - قم.

135- مناقب الشافعی: ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ت / 458 ه)، تحقیق سیّد احمد صقر، چاپ اول 1390 ه / 1970 م، مکتبۃ دار التراث - قاهره

136- مناقب علی بن ابی طالب : علی بن محمد بن محمد مشهور به ابن مغزلی (ت / 483 ه) المکتبۃ الاسلامیة - تهران 1394 ه.

137- منهاج السنّة النبویة : ابو العباس احمد بن عبد الحلیم ابن تیمیّه حرّانی (ت / 728 ه)، دار الکتب العلمیة - بیروت، اُفت از چاپ المطبعة الكبرى الأميریة - مصر 1322 ه.

138- المودّة فی القربی: علی بن شهاب الدین همدانی (ت / 786 ه)، منتشر شده در مجله الموسم شماره هشتم (1990 م) از نسخه خطی مکتبۃ الجمعیة الآسیویة- کلکتا - هند.

حرف نون

139- نُزُل الأبرار: محمد بن معتمد خان رستم بدخشانی (ت / بعد 1126 ه)، تحقیق محمد هادی امینی، چاپ دوم 1413 ه- / 1993 م، شركة الکتبی - بیروت.

140- زهة المجالس و منتخب النفائس : عبد الرحمن صفوري (ت / 894 ه)، دار الایمان - دمشق.

ص: 221

141- نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرتنى والبتول والسبتين: جمال الدين محمد بن يوسف زرندي حنفي (ت / 750 هـ -
)، تحقيق دكتور محمد هادي، أميني مكتبة نينوى الحديثة - تهران

142- نهاية الأرب في فنون الأدب: احمد بن عبد الوهاب نویری (ت/733 هـ)، المؤسسة المصرية العامة، وزارة الثقافة والارشاد القومي -
مصر .

143- النهاية في غريب الحديث والأثر: ابن أثير مبارك بن محمد جزري (ت / 606 هـ)، چاپ چهارم 1965م - قاهره

144- نور الأبصار: شيخ مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجي (ت / بعد 1308 هـ)، دار الجيل - بيروت 1409هـ- / 1989 م.

145- النور السافر عن أخبار القرن العاشر: عبد القادر بن شيخ بن عبدالله عيروس (ت / 1038هـ) چاپ اول 1405هـ- / 1985 م ، دار
الكتب العلمیة - بيروت.

حرف واو

146- وفيات الأعيان: ابو عباس شمس الدين احمد بن محمد ابن خلکان برمکی إربلی (ت / 681 هـ)، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة -
بيروت 1970 م ، أفست از چاپ دار صادر.

147- وقعة صفين: نصر بن مزاحم منقري (ت / 212 هـ-)، تحقيق عبد السلام هارون، چاپ دوم 1382هـ- مؤسسه العربية الحديثة -
قاهره .

حرف ياء

148- ينابيع المودة: شيخ سليمان بن ابراهيم حسيني بلخي قندوزي حنفي (ت / 1294هـ) چاپ اول ، انتشارات مؤسسه الأعلمی -
بيروت.

ص: 222

- 1- تاریخ الخلفاء، ابن جوزی
- 2- تفسیر ابن عباس.
- 3- تفسیر ابو حیان.
- 4- توضیح الدلائل، شهاب ایجی
- 5- تهذیب اللغة، أزهری .
- 6- جواهر البلاغة، سیّد احمد هاشمی 1414 هـ- دار الفكر - بیروت.
- 7- حصر الاجتهاد، آقا بزرگ نهرانی
- 8- الرواحش السماویة فی شرح الأحادیث الامامیة، میر داماد محمّد باقر حسینی استر آبادی تحقیق غلام حسین قیصریه ها و نعمت الله جلیلی دار الحدیث، 1422هـ- قم.
- 9- شرح أصول، کافی، ملاً صالح مازندرانی، متوفای 1081 هـ، ضبط و تحقیق سیّد علی عاشور، دار إحیا التراث العربیّ- بیروت.
- 10- شرح الصحيح، قسطلانی.
- 11- شرف المصطفی ابو سعید نیشابوری.
- 12- ظُهر الإسلام، أحمد أمين.
- 13- عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، سیّد حامد حسین کهنوی؛ و خلاصة عبقات الأنوار، سیّد علی میلانی، 1405هـ-، مؤسسه بعثت - تهران.
- 14- الفروق اللغویة ابن هلال عسکری.
- 15- فرهنگ فقه، فارسی، تحقیق و تألیف مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی چاپ اول تابستان 1382 هـ-، ناشر مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- 16- کتاب الولاية، ابن عقده کوفی.

- 17- كتاب الولاية، حافظ سجستاني
- 18- كلمة التقوى شيخ محمد أمين زين الدين
- 19- مجمع البحرين، شيخ فخر الدين، طريحي، متوفى 1085 هـ، تنظيم محمود عادل
- 20- مرآة العقول، علامه مجلسي.
- 21- مرآة الأسرار، دهلوي.
- 22- مشاهير العراق .
- 23- مصباح المنهاج سيّد محمد سعيد حكيم، چاپ اول 1415 هـ، مؤسسه المنار.
- 24- مناقب ابن جوزي
- 25- منتهى المطلب في تحقيق المذهب، علامه حلي، متوفى 762 هـ، طبع قديم؛ و طبع جديد با تحقيق مجمع البحوث الإسلامية، چاپ اول، مشهد - ايران .
- 26- الميزان في تفسير القرآن علامه سيّد محمد حسين طباطبائي، منشورات جامعه مدرسين حوزة عملية قم.
- 27- نفس الرحمن في فضائل، سلمان محدث نوري، چاپ اول، 1411 هـ، مؤسسه الآفاق.
- 28- وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة محدث شيخ محمد بن حسن حرّ عاملي، متوفى 1104 هـ، تصحيح شيخ عبد الرحيم ربّاني شيرازي، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت.
- چاپ ديگر: تحقيق مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ دوم 1414 هـ - قم .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

